

سفرنامه عتبات

از نویسنده‌ای ناشناس
تصحیح و تحقیق: سید خلیل طاوسی

سفرنامه عتبات، گزارش سفر فرد ناشناسی است که از روز شنبه پنجم ذیحجه سال ۱۲۹۸ هجری آغاز شده و به قصد زیارت عتبات عالیات از تهران حرکت کرده پس از گذراندن منازل بیشماری در این راه به همراه جنازه پدرش که آن را برای خاک سپاری به کربلا حمل می‌نموده، به صورت روز شمار و درغالب روزنامه‌نویسی با یادداشت وقایع آن زمان و ارائه آثار تاریخی در روستا و شهرها در روز بیست و ششم ربیع الثانی به تهران مراجعت می‌نماید.

اگرچه اطلاعات چندانی از نام و کنیه نویسنده در تمام گزارش به چشم نمی‌خورد، از بیان برخی از گزارش‌های وی در طول مسیر می‌توان به اطلاعات اندکی درباره نویسنده دست یافت، به نظر می‌رسد که نویسنده داماد عمید الملک بوده است و با خاندان قاجار نسبتی سببی داشته است؛ به همین دلیل در بین مسیر برخی از کارگزاران حکومتی از وی استقبال نموده یا او را بدرقه می‌کنند.

از طرف دیگر مشخص می‌شود که وی از خاندان علما بوده است و پدر وی، از عالمان سرشناسی بوده، به طوری که در نجف برخی از اشخاص تعلیقه‌های او را نزد نویسنده آورده‌اند؛ علاوه براین، نویسنده سفرنامه در مدت اقامتش در کربلا و نجف در مجالس موعظه برخی بزرگان همانند آخوند ملا حسین فاضل اردکانی و شیخ جعفر شوشتری حضور پیدا نموده و برخی از علما نیز به دیدن او می‌آیند. گذشته از اینکه در سامرا، در روز هفدهم ربیع الاول به ملاقات میرزای شیرازی رفته و به دلیل ازدهام جمعیت، مجال صحبت با میرزا را پیدا نمی‌کند.

در گزارش سفر، نویسنده خودش را انسانی بسیار متعبد و دیندار معرفی می‌کند که بیشتر اوقاتش را در

عتبات به زیارت می‌گذرانده و سعی بسیار داشته است که تمام مکان‌های زیارتی را از نزدیک زیارت نماید؛ از جمله وی می‌نویسد: «در راه حرکت به سوی کربلا در مسیب با آنکه تمامی همراهانش از رفتن به زیارت طوفان مسلم به دلیل بعضی از خطرات خودداری می‌کنند، اما وی با وجود عرب‌های دزد در منطقه که به آنها نیز برخورد می‌کند به زیارت این مکان نائل می‌شود و از این بابت نیز بسیار خرسند است.

سفرنامه عتبات و ویژگی‌های آن

اگر چه ممکن است بسیاری از وقایع روزانه اقامت نویسنده در عراق ملال آور، تکراری و خسته کننده باشد، اما سفرنامه از چند منظر حاوی اطلاعات فوق العاده و ارزشمند تاریخی و جامع شناسی است که قابل بررسی است.

۱. نویسنده در طول سفر حامل جنازه پدرش بوده است و برای خاک سپاری جنازه به کربلا اطلاعات مفیدی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، و این آگاهی را به ما می‌دهد که حمل جنازه در دوره قاجار با چه مشکلاتی روبرو بوده است. به عنوان مثال وی می‌نویسد: جنازه‌ها را در خاک عثمانی از کاروان جدا کرده و به کاروانسرای دیگری می‌بردند یا آنکه هنگام عبور از بغداد، مانع ورود جنازه‌ها به این شهر می‌شدند و همچنین وی در زمان دفن جنازه پدرش در رواق حبیب بن مظاهر اطلاعاتی از چگونگی دفن، مقدار پولی که برای دفن جنازه گرفته می‌شود و نیز آداب و رسومی که برای دفن انجام می‌شود، اشاره می‌کند.

۲. نویسنده سفرنامه توجه دقیقی به آثار و ابنیه موجود در بین راه داشته و توصیفات دقیقی از مکان‌های تاریخی میان راه از جمله طاق بستان، بیستون، قصر شیرین و... ارائه می‌دهد؛ علاوه بر این نویسنده در عتبات به معماری صحن و حرم کاظمین، کربلا و نجف پرداخته، خصوصیات و چگونگی معماری آنها را بیان می‌کند.

۳. نثر گزارش بسیار ساده و بی‌تکلف بوده و از محدود سفرنامه‌های عصر ناصری است که نگارنده آن هیچ مقام و منصب دولتی نداشته است.

۴. توجه به برخی از ارقام، اوزان و مقادیر، قیمت اجناس و همچنین نوع غذاهایی که در سفر تناول می‌شده است از جمله خصوصیات این سفرنامه است که نویسنده همچنان که در ابتدای آن آورده، به تمام این مسائل اشاره نموده است.

مشخصات نسخه

نسخه منحصر به فرد این سفرنامه همراه چند رساله دیگر، میان نسخه‌های خطی مرحوم میر جلال‌الدین محدث ارموی بوده که به کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی منتقل شده است. رساله‌های دیگر این مجموعه هم، غالباً سفرنامه است از آن جمله: رساله تیراجل در صدمات راه جبل و همچنین سفرنامه مکه است.

این نسخه در حال حاضر به شماره ۲۲۸۳ در کتابخانه مرکز احیاء نگه‌داری شده و سفرنامه حاضر میان

صفحات ۷۶-۱ آن نسخه قرار گرفته است، سایر رساله‌های این مجموعه که شاید از همین مؤلف باشد و نامی از آنها برده نشده، عبارتند از: سفرنامه مکه معظمه برگ‌های ۱۹۴-۷۷، کتاب الرحله برگ‌های ۲۲۵-۱۹۴، احکام شانه دیدن برگ‌های ۲۲۹-۲۲۶، کف بینی برگ‌های ۲۳۷-۲۲۹، تیر اجل در صدمات راه جبل برگ‌های ۲۵۰-۲۳۷، تعبیر خواب برگ‌های ۲۵۶-۲۵۱ است؛ همچنین در یادداشت نسخه شناسی این مجموعه چنین آمده است که رساله اول، دوم، سوم و ششم به خط مؤلف است.^۱

لازم به ذکر است که از این مجموعه، سفرنامه مکه معظمه توسط حجة الاسلام دکتر رسول جعفریان در سال ۱۳۸۴ توسط انتشارات دلیل ما تصحیح و چاپ شده است.

آغاز نسخه: منازل عتبات عالیات و سرگذشت مخلص در این سفر در سال ثیلان ثیل ۱۲۹۸

پایان نسخه: روز بیست و ششم ربیع الثانی وارد خراب آباد طهران شدیم.

نوع خط: نستعلیق؛ کاتب: ناشناس؛ ابعاد نسخه: ۱۸ × ۱۱ سم؛ جلد نسخه: تیماج سبز؛ تعداد صفحات

مجموعه: ۲۵۶ برگ و تعداد صفحات سفرنامه: ۷۶ برگ

خصوصیات نوشتاری در تصحیح نسخه

هنگام بازخوانی متن، اهتمام مصحح بر ویرایش اثر است که با حفظ امانت در اصل کتاب و مقصود نویسنده و سبک لغات و اصطلاحات رایج خاطره‌نویسی در آن دوره است؛ و لذا برای آنکه نثری پالایش یافته ارائه گردد، ضرورت تغییر در پاراگراف‌ها و رعایت آئین‌های نگارش خصوصا نقطه، ویرگول و گیومه، امری بدیهی به نظر می‌رسید و لذا در بازخوانی اثر، موارد زیر مورد توجه قرار گرفت:

۱- در این سفرنامه ترکیب ب (جزء پیشین فعل) پیوسته جدای از فعل نوشته شده است؛ مانند: «به

بینیم» به جای «بینیم» که این افعال با رسم‌الخط امروزی نوشته شده اند.

۲- برخی از واژگان به ة عربی منتهی می‌گردد که در تصحیح، شکل فارسی آن مورد استفاده قرار گرفته

است؛ مثل: جهة □ جهت؛ صورة □ صورت؛ حجة □ حجت

۳- حذف واو از برخی از کلمات مثل: *پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

دوعا □ دعا؛ دورست □ درست

۴- در اغلب موارد دو واژه، ازین و یا درین، به صورت ترکیب «از این» یا «در این» آمده است که در

تصحیح از شکل امروزی آن استفاده شده است.

۵- در تصحیح با مراجعه به لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین، برخی از کلمات و نیز مکان‌ها و اشخاص

در زیر نویس توضیح داده شده است.

در پایان وظیفه خود می‌دانم از استاد گرامی جناب حجة الاسلام و المسلمین دکتر رسول جعفریان،

۱. بنگرید: حسینی اشکوری، سید احمد، فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۶، قم، ۱۴۲۵، ص

حجة الاسلام و المسلمین سید احمد حسینی اشکوری و فرزند ارجمندشان سید محمد رضا اشکوری که به سهولت تصویر این نسخه را در اختیار بنده گذاشتند و در چاپ این اثر، حقیر را یاری نموده اند، تشکر نمایم.

بسم الله الرحمن الرحيم

منازل عتبات عالیات و سرگذشت مخلص در این سفر در سال ۱۲۹۸

شنبه ۵ ذی الحجه ، منزل چهار مزرعه

این منزل را فتح آباد^۱ می نامند. نان منی هزار دینار، جو منی چهارصد دینار، کاه منی یکصد و پنجاه دینار، دو فرسنگ به طهران داریم، در این منزل سید محسن نزدینه ماها در حضرت عبدالعظیم بود. خودمان بی فرش میان دو نهر و بیدستان بودیم. خیلی سرما بود، سرما خوردیم. کاغذی نوشته شد به جهت طهران. صبح مکاری آمد و روانه زیون شدیم.

یکشنبه ۶ ، منزل دوم زیون

این ده مال انیس الدوله است. نان منی هزار دینار، جو منی سیصد دینار، کاه منی صد دینار، شش فرسنگ است تا چهار مزرعه راه کوه و کمر دارد. صاحبخانه آفتابه میرزا حسین را برد گروه، به جهت کرایه خانه آخر چهار هزار گرفت و آفتابه را داد هر چه میرزا حسین معرفی خود را نمود، به خرج آن زن نرفت و به جز حرف های بی مغز چیزی نگفت.

دوشنبه ۷ ، منزل سیم حوض سلطان^۲

نان منی هزار دینار، جو منی چهار صد دینار، کاه منی دویست دینار، هشت فرسنگ است، کوه و کمر دارد. ملک الموت در ره بین راه است. گوشت در این منازل نیست^[۳]

سه شنبه ، منزل چهارم قم است

نان منی چهارصد و پنجاه دینار، جو منی سیصد دینار، کاه منی صد دینار و ده فرسنگ است. در این منزل سه روز لنگ شد. عرفه و عید قربان را در آنجا بودیم، ابراهیم به تحریک کربلایی اسماعیل گفت: من مادیانم را نمی دهم قبل منقل^۳، به هزار مرافعه قرار شد که خودش سوار شد و عطا سوار نشود، حضرات گفتند: ما قبل منقل لازم نداریم، منت برسر من گذاشتند. من رفتم یک جعبه توتون سیگار با کاغذ سیگار و قوطی خریدم. چون خودشان دیدند که منت به خرج نمی رود و لابد فکر قبل منقل باشند، بار زدند به

۱. دهی از دهستان غار بخش ری شهرستان تهران که در ۳ هزارگزی جنوب باختری شهری قرار دارد و جلگه ای معتدل و دارای ۱۶۴ تن سکنه است. آب آنجا از قنات تأمین می شود. محصول عمده اش صیفی، سبزی، چغندر قند، و شغل اهالی زراعت است. کنار راه شوسه تهران به قم واقع شده است.

۲. حوض سلطان دریاچه ای است که در دشت پست میان قم و جنوب بلندی های علی آباد در ۴۰ کیلومتری شرق جاده قم، تهران قرار دارد. این دریاچه پس از بستن سد بروی رودهای اطراف خشک شده و تبدیل به نمکزار شده است.

۳. لوازم، اثاثیه، افزار و آلات، گویا اصلاً قسمتی از لوازم و اثاثیه و زین و برگ الاغ است.

همان مادیان و ابراهیم سوار شد. اول می‌گفتند ما قبل منقل را روی بار می‌گذاریم. آب قم قدری شور است، گوشت منی دو هزار و راه کوه و کمر هم دارد.

جمعه یازدهم، منزل پنجم سالیون^۱ است

نان منی پانصد دینار، جو منی سیصد دینار، گاه منی یکصد و هشتاد و پنج دینار است. دار قم تا آنجا پنج فرسنگ است، رعیت جوقین عمیدالملک را دیدم گدایی می‌کرد به زیارت مشهد می‌خواست برود، دزد او را لخت کرده بود، به طهران آمده بود، عمیدالملک امامزاده داود رفته بود. مطلب خودش را عرض کرده بود به اندرون و خرجی خواسته بود. شاهزاده خانم هزار دینار به مشارالیه داده بود که به ولایت برود، خرجیش تمام شده بود هزار دینار به مشارالیه دادم، بعد از اینکه گفتند حضرات [۳] که این شفعش به شما می‌رسد، راه کوه و کمر دارد و آبش شور است، گوشت ندارد.

شنبه ۱۲، منزل ششم جهرود^۲ است

پنج فرسنگ است، نان منی پانصد دینار، جو منی دویست و پنجاه دینار، گاه منی هفتاد و پنج دینار، هیزم منی صد دینار، انگور خوبی دارد تا تفرش چهار فرسنگ است و تا آشتیان دو فرسنگ است. این راه کوه و کمر دارد.

یکشنبه ۱۳، منزل هفتم سیاوشان^۳

این منزل پنج فرسنگ است، نان منی پانصد دینار، جو منی دویست و پنجاه دینار، گاه منی صد دینار، هیزم منی یکصد و پنجاه دینار است. دو آب دارد یکی مال چاه شور است و یکی آب رودخانه آن عیبی ندارد تا تفرش سه فرسنگ است و تا آشتیان یک فرسنگ است. کربلائی اسماعیل از بین راه به کنگران رفت راه کوه و کمر است.

دو شنبه ۱۴، منزل هشتم ساروق^۴

هفت فرسنگ است و راه هموار است، نان منی پانصد دینار، جو منی دویست دینار، گاه منی هفتاد و پنج دینار، جو کیله است و کیله با من تبریز دوسرتاسه کم است. هیزم منی یکصد و پنجاه دینار است. از کنگران کربلایی اسماعیل آمد، سر راه و آقا سید عابد و فرج‌اله آمدند به همراهی کربلایی اسماعیل و قدری نان و آجیل به جهت ما آوردند. به فرج‌اله حق آجیل آن داده شد، ولی از سایرین باقی است و از طهران

۱. ویاسالیان، نام محلی کنار راه قم به سلطان آباد، میان دو راهه دلیجان و عنایت بیگ، در ۱۷۷۲۰۰ گزی طهران قرار گرفته است.

۲. یکی از قصبات شهر قم کهیب بن جودرز (گودرز) آن را بنا کرد و آن را (ویرود) نام نهاد. بعد از مدتی آن را «که رود» و سپس جهرودیا جیرود نامیدند.

۳. سیاوشان، سیاه‌وشان یا سیاوشان، روستائی از دهستان آشتیان بخش طرخوران اراک.

۴. قصبه‌ای است از دهستان فراهان پائین بخش فرمهین شهرستان اراک. واقع در ۱۸ هزارگزی جنوب باختری فرمهین، سر راه اراک به بزچلو. این ده یکی از قراء قدیمی ایران بوده، آثار و اماکن قدیمه بسیار دارد؛ ز جمله بنای امامزاده ۷۲ تن که دارای ۳ گنبد است که در یک زمان ساخته شده و تاریخ بنای آنها سال ۵۸۷ هـ. است

داده شد، آب آن شیرین است.

سه شنبه پانزدهم، منزل نهم دیز آباد^۱ است [۴]

تا خود دیزآباد پنج فرسنگ است، ولی تا پی دیز آباد یک کاروانسرا است و زمان رفتن زوار آنجا می‌رفتند شش فرسنگ است. در خود دیزآباد جو هفت من به وزن کیله هزار دینار است و بعضی جاها هم هشت من می‌دهند. کاه منی پنجاه دینار است، هیزم منی صد دینار نان منی چهار صد دینار و گوشت پیدا نمی‌گردد و راه کوه و کمر است و آب رودها شیرین و خوب است، ولی دشت دیزآباد خیلی جای باصفا است؛ به جهت ایام تابستان و بهار ولی زمستان خوب نیست.

چهارشنبه ۱۶، منزل دهم ننج^۲ است

و هفت فرسنگ است، از خود دیزآباد الی ننج و راه هم کوه و کمر است. نان منی چهارصد و هفتاد و پنج دینار، جو منی دویست دینار، کاه منی هفتاد و پنج دینار و هیزم منی صد دینار است. آب آن خوب است، ولی آب ده از چاه است و آب جاری بیرون ده دارد و در این منزل شیره سفید خوب در زمستان که با کشمش سبز به هم می‌رسد. ابراهیم که مادپانش را قبل منقل زده بود، گفت من قبل منقل نمی‌زنم. میرزا مهدی لابد شد اسبی از مکاری تا کربلا به سه تومان کرایه کرد و قبل منقل زد و او را جواب گفت: اینها را به تحریک کربلائی اسماعیل می‌کرد.

پنج شنبه ۱۷، منزل یازدهم حمید آباد^۳ است

منزل پرسوج بود، به ملاحظه اینکه مال مکاری بی پا بود منزل را شکست، هفت فرسنگ است یک فرسنگ تا جو کار و یکی تا حسین آباد و دو فرسنگ تا حمید آباد و سه فرسنگ تا پرسوج است و راه بعضی کوه و کمر است و آب شیرین خوب دارد، من به علی اکبر مکاری گفتم که باید حکما پرسوج بروی ما منزل نمی‌کنیم مکاری قبول نمی‌کرد، آقا سید رضا حمایت او را کرد. هر چه می‌خواست به من گفت، میرزا مهدی بدش آمد. [۵] و آقا سید رضا دعوا کرد، آقا سید رضا هر چه می‌خواست به او هم گفت، بعد قهر کرد ناهار^۴ نخورد و تا شام میرزا حسین با میرزا جهانبخش و میرزا مهدی به هزار مرافعه آوردش، ولی من قهر بودم و در بین راه از اسب پیاده شد و اسب را ول کرد در بیابان. وقتی که به منزل آمدیم، اسب سینه گیر

۱. دهی است جزء دهستان شرا پائین بخش وفس شهرستان اراک. در ۳۰ هزارگری جنوب باختری کمیجان کنار جاده ملایر به خنداب با ۹۶۸ تن سکنه. آب آن از رودخانه و راه اتومبیل رو است. روی رودخانه توه چای آثارپل آجری که از بناهای شاه خداپنده است وجود دارد. زیارتگاهی در جنوب آبادی موسوم به امام زاده ابوالحسن و امید خاتون که می‌گویند پسر و دختر امام چهارم هستند وجود دارد.

۲. اصل: نهنج، دهی است از دهستان آوزرمان شهرستان ملایر که ۱۴۵۵ تن سکنه دارد. آبش از قنات، محصولش غلات و انگور، شغل اهالی زراعت و قالی بافی است.

۳. حمیل آباد، دهی است از دهستان قلقل رود شهرستان تویسرکان. ناحیه‌ای است کوهستانی و سردسیر و دارای ۸۶۴ تن سکنه است. از قنات مشروب می‌شود. محصولاتش غلات دیمی و لبنیات است. اهالی به کشاورزی و گله داری گذران می‌کنند. راه آن مالرو است. اتومبیل نیز می‌توان برد. قلعه خرابه قدیمی به نام قلعه ترکمن دارد.

۴. اصل: نهار، در همه موارد

شد. نان منی چهارصد دینار، جو منی یکصد و پنجاه دینار کمتر می‌شود. کاه منی پنجاه دینار هیزم منی صد دینار است.

یک دختری مال خان زاده آن ده می‌بود، خیلی خوشگل بود. نمی دانم به نظر ما همچین بود یا واقعاً خوب بود.

جمعه ۱۸، منزل دوازدهم پرسوج بود

سه فرسنگ بود و راه کوه و کمر بود. چون آقا سیدرضا اسبش سینه گیر شده بود، دو فرسنگ پیاده آمد، ولی باز جزئی نگرانی را داشت. بعد به هزار زور سوار شد. اسب خیلی می‌شلید و آقا سید رضا اگرچه می‌گفت صلح، ولی سر شام و نهار نمی‌آمد. نان منی چهارصد دینار جو منی یکصد و هفتاد دینار کاه منی پنجاه دینار، بیست و پنج من هزار دینار، هیزم منی صد دینار، کشمش سبز منی هفتصد و پنجاه دینار، کشمش و شیر بهتر از نهنج می‌شود خرید و بهتر است.

شنبه ۱۹، منزل سیزدهم کنگاور بود

چهار فرسنگ است و راه جزئی کوه و کمر است و باز آقا سید رضا سر نهار حاضر نشد و اسب او لنگ بود؛ آب سیاه آورده بود. امروز مادیان ابراهیم را سوار شد. جو هفت من هزار دینار، کاه هشت من هزار دینار، هیزم منی صد دینار، نان منی دویست دینار [۶]، گوشت چهاریکی چهار صد دینار، آقا صادق و حاجی عابدین به دیدن ما آمدند. خان حاکم یک فرسنگی به دیدن رفته بود با وزیرش آقا محمود و در همسایگی کاروانسرای ما عروسی داشتند، پسری را دیدم سوار اسب شده بود. دعاهاى زیاد آویخته بود و دو کفش در دست گرفته بود، بالا و پائین می‌آورد و سوار اسب بود و شکارچی جلوی آن می‌زد. می‌گفتند اسم این پسر بالا بیانداز است، تا خلعت ندهد داماد، آن پیاده نمی‌شود، ولی پسر پاشاخان را دیدم ابوالفتح نام با چند نفر خانزاده‌های دیگر از دست آقا محمود خیلی شکایت داشتند. از قرار معلوم تعدی به آنان خیلی می‌کنند. از صاری اسلان راضی بودند و می‌گفتند او خیر ندارد.

یکشنبه ۲۰، منزل چهاردهم صحنه^۱ است

چهار فرسنگ است و گردنه بید سرخ میان راه است در زمستان خیلی است عبور آن گردنه و دزدصحنه مشهور است. باید خیلی توجه شود آقا سیدرضا صلح کرد، ولی اسبش شل شده بود. هرچه توجه می‌کرد مفید نمی‌شد. نان منی دویست دینار، جو منی دویست دینار، کاه منی هفتاد و پنج دینار، هیزم منی صد دینار است. چیز تفحه ندارد به جز دزد خوب پدر سوخته. هندوانه خوب دارد که از بیستون می‌آورند قریب به ده دخمه است که تماشا دارد می‌گویند قبر خسرو است.

دوشنبه ۲۱، [منزل] پانزدهم [۷] بیستون^۲ است

چهار فرسنگ است آب رودخانه زیاد است قدری کوه هم دارد نان منی دویست و پنجاه دینار، جو هشت

۱. در اصل: سغنه

۲. بیستون، دهی از دهستان چمچال بخش صحنه شهرستان کرمانشاه است.

من هزار دینار، کاه منی هفتاد و پنج دینار است، هیزم منی صد دینار است. در بیستون فرهاد دوازده صورت درویش را کشیده و خسرو را هم کشیده که در سر تخت نشسته و از سنگ وقف نامه کاروانسرای بیستون را کنده‌اند و مشهور است به عقد نامه شیرین، ولی خواندیم شاه سلیمان صفوی کاروانسرا را وقف نموده بود. نان ساجی خیلی بد دارد و در اینجا شنیدم که راه پاتاق^۱ تا خانقین به هم خورده و این چلیبی یاغی شده‌اند و ۲۲ زوار را کشته‌اند. خیلی اوقاتمان تلخ شد.

سه شنبه ۲۲، منزل شانزدهم کرمانشاهان

شش فرسنگ است. راه صاف است، ولی گاه گاهی دزد هم دارد در کرمانشاهان نان منی دویست دینار، جو منی یکصد و پنجاه دینار، کاه باری دویست من، باشد به هزار دینار، میرزا سید علی هفتاد و پنج من جو به جهت ماه‌ها آورده بود و خودش هم به دیدن ما آمد و شب هم ما را مهمان کرد و عصر رفتم آنجا کاغذ طهران را آوردند، خواندم و دو کلمه مختصر به طهران نوشتم. شام آنجا دو دودی چلو و دو دودی پلو داشت و دو رنگ خورش و بعضی چیزهای دیگر و گفت تا علی مردان خان برادر ملک نیاز خان نرود و راه را امن نکند نمی‌گذارم شما بروید. ما را [۸] نگاهداشت در راه به رفاقی رسیدم کنگاوری به کرمانشاه می‌آمد گفتم چرا از کنگاور بیرون آمدید؟ گفت به جهت آنکه پسر صاری اصلان می‌خواست مرا پیشخدمت بکند و بکند به همراهی پدرم فرار کردیم و به کرمانشاه می‌رویم تا ببینیم خدا چه می‌خواهد.

روز دوم چهارشنبه ۲۳

صبح حمام رفتیم، بعد در بازار گردش کردیم. هندوانه خوردیم میرزا مهدی گفت که میرزا حسن در کاغذی نوشته که چرا میرزا داداشی مرا در کاغذاتشان خان نوشته به آن جهت من به او کاغذ ننوشتم. گفتم خیلی خوب کرد. ناهار هم کدو داشتیم جای همگی خالی بود با آبگوشت عبای نمد و سه زوج جوراب و دو جفت دستکش با یک کلاه گوشی خریدم با سیزده ورق کاغذ نازک به جهت طهران قریب به ظهر میرزا محسن مستوفی به دیدن من آمد. خبر تلگرافی رسید که در میان راه قزل رباط^۲ هفت دسته زوار را لخت نموده‌اند و چند نفر هم کشته شده‌اند. میرزا سید علی فرستاد که تا راه امن نشود، نخواهم گذاشت شما بروید؛ دلمان در تشویش است. آقا سید تقی هم در رختخواب افتاد و تب کرد و ناخوش شد. خدا رحم کند با آب بد کرمانشاهان و این حالت عبدالبطنی آدم‌ها و شب هم کشمش پلو داشتیم.

پنج شنبه ۲۴ صبح

ناهار خورده، سوار شدیم رفتیم عمادیه. باغ بسیار خوبی دارد، بزرگ و عمارت بیرونی و اندرونی سه طبقه بود. بیرونی عمارتش دور بود. یک طرف نگاه [۹] به باغ می‌کرد و یک رو به رودخانه قراسو بود و پیغمبر زمانی که نامه به خسرو پرویز نوشته بود، نامه او را پاره کرده بود و در این آب انداخت و از آن محل به پائین

۱. نام محلی و گردنه‌ای بر کنار راه کرمانشاه و قصر شیرین میان سرحد دیزه و سرپل ذهاب در ۷۰۴۰۰۰ گزی طهران که از نقاط مهم نظامی غرب محسوب است و سابقاً عقبه حُلوان نامیده می‌شد.
۲. این قریه در محل جولای قدیم واقع است.

آب سیاه شده و به بالا سفید است و اندرونی آن هم چهار دست است، اندرونی که مختص خود عمادالدوله بود، مثل عمارت قصر قجر است. حمامی دارد تمامش سنگ مرمر است. خیلی خوب حمامی بود از عمادیه یا طاق بوستان که آن هم ده است مال عمادالدوله، خیابان است درخت کاشته اند از شهر تا عمادیه یک فرسنگ است و از عمادیه تا طاق بوستان هم یک فرسنگ کمتر است.

طاق بوستان رفتیم عمارتی عمادالدوله ساخته. کلاه فرنگی خوبی ساخته و عمل فرهاد است. دو ایوان از کوه بیرون آورده به ایوان نرسیده صورت اسفندیار را از سنگ بیرون آورده‌اند که پائینش را در روی جاماسب حکیم بود، صورت لهراسب را هم از سنگ بیرون آورده‌اند با صورت زرتشت پیغمبر آتش پرست‌ها است. بعد که رد شدیم، از آن صورت‌ها به ایوانی می‌رسی که در سه زرع است و صورت دو پادشاه که به مهمانی خسرو آمدند از سنگ بیرون آورده‌اند دیگر چیزی ندارد، از آن ایوان که رد شدیم، به ایوان دیگری می‌رسیم که شش زرع در دوازده زرع ارتفاع است. رو به قبله زیر سر او صورت رستم را بیرون آورده‌اند سوار بر اسب و تمام زره نیزه بر دست دارد، ولی [۱۰] نصف نیزه شکسته است. دیگران یعنی یک پایه رخش شکسته و یک دست رستم هم شکسته و پای رستم هم شکسته و در بالای سر رستم هم خسرو را بیرون آورده‌اند دست راست آن شیرین را کشیده‌اند و به دست راست شاپور را کشیده بودند و در پائین سر او رو به مغرب حیوانات به بیابانی را کشیده‌اند؛ یعنی از سنگ بیرون آورده‌اند و رو به مشرق زیر سر او صورت حیوانات دریائی را بیرون آورده‌اند، تخمیناً هزار صورت می‌شود. این حیوانات کوچک است، ولی صورت رستم و صورت بالای آن بزرگ است و در بالای سر او رو به مشرق صورت محمد علی میرزا را بیرون آورده‌اند با صورت بچگی عمادالدوله و صورت حشمت‌الدوله و یک نفر خواجه محمد علی میرزا را بیرون آورده‌اند و جلوی آنها هم یعنی جلوی ایوان‌ها هم دریاچه بسیار بزرگی است و مقابل ایوان‌ها هم یک مجسمه گذاشته‌اند بادوکلان، که می‌گفتند از بی ستون عمادالدوله آورده خیلی جای باصفایی است جای همگی خالی بود باید از آب قراسو رد شد اگر زمستان باشد، می‌شود به آب زد، والا نمی‌شود. بعد از مراجعت شنیدم که تلگرافی از طهران آمده که زوار را برگردانید مرخص نیستند بروند به عتبات.

جمعه ۲۵

صبح را رفتیم به دیدن میرزا محسن مستوفی و در باب رفتن و مرخصی گرفتن که برویم خیلی جواب و سؤال کردیم آخر به جایی نرسید. خیلی از این بابت اوقاتمان تلخ بود و به گریه و زاری تا شام مشغول بودیم [۱۱] و میرزا محسن هم یک بره به من تعارف کرد و تا شام هم در خانه بودیم متفکر و شام هم چلو کرده، داشتیم با خورش که در یک بشقاب باقالا پلو هم خانم باجی به جهت ما داد آن هم بود جای همگی خالی بود. آب کرمانشاهان خیلی بد است، زود آدم را ناخوش می‌کند. سید تقی بسیار بد ناخوش بود.

روز سیم شنبه ۲۶

صبح باران می‌آمد. آن روز را از خانه بیرون نرفتم و حکم دادم بره میرزا محسن را کشتند کله آن را با کرده، آش ماش پختند. ناهار صرف شد. کله بره هم خیلی خوشمزه شده بود. جای همگی و حاجی حسین خالی بود. بعد قدری خوابیدم. بیدار شده، چای صرف شد. حشمت‌الدوله وقت غروب فرستاد احوال پرسید

من. شام هم خورش قورمه سبزی داشتیم با چلو کرده. زوار شب آمدند نزد من که تکلیف چیست؟ گفتم فردا اجماعاً جمع شوید میدان توپخانه و تلگراف به شاه بزنید، بلکه مرخص شوید، قرار بر این شد، رفتند.

یکشنبه

تمام صبح باران می آمد، با زوار رفتم میدان توپخانه قریب به هزار نفر بودند تلگراف به طهران نمودند، قرار شد فردا جواب بگویند، مراجعت نمودیم.

ناهار آبگوشت بره داشتیم با ماست بسیار خوب صرف شد. کراهی خریدم به هشت تومان سوار شده، رفتم به باغ ظهیرالملک به تماشا، بد باغی نبود اگر اینها نسبت به عمادیه مثل خانه ماست نسبت به خانه شاه. بعد مراجعت نمودیم نماز خوانده، چای صرف شد. [۱۲] چاپارخانه فرستادم کاغذ از ما نداشتند، خیلی اوقاتمان از آن بابت هم تلخ شد. بعد فرستادیم نزد میرزا محسن که چاره چیست؟ گفت، اگر از راه پشت کوه بخواهید بروید من حکم می گیرم شما بروید شب فرستادم که حکم آن را بگیرد بدهند، قرار فردا شد که بدهند. شب چلو داشتیم با خورش قیمه و گوشت بره داشتیم. جای همگی خالی بود نه در اوقات تلخی قدغن

دوشنبه ۲۸

صبح باران آمد، تا شام جای نرفتیم. سه مرتبه فرستادم نزد میرزا محسن به جهت راه پشت کوه غروب حکم را آوردند، به حسین قلی خان پشت کوهی نوشته بودند. مکاری پدرسوخته بعد از گرفتن حکم بد لعابی^۱ می کرد به جهت رفتن این راه و میرزا محسن گفته بود بلد را فردا به همراهی خود می آورم. ناهار آش ماست داشتیم بی گوشت، ولی خیلی آش خوبی شده بود. اینکه سردی صرف می شد به ملاحظه آب پدر سوخته کرمانشاهان است که گرم است اگر کسی پرهیز ننماید، ناخوش می شود شام هم خورش هویج داشتیم با چلو.

آقا سید رضا از قول اسد الله بیگ، آدم صاری اصلان، که زوار است مذکور داشت که روزنامه به جهت پسر صاری اصلان در کنگاور نوشته بودند که فلانی نقاره چی^۲ و رقااص در آنجا در کاروانسرا آورده بود و مشغول شرب بودند، این قدر شهر بی نظمی است که عروسی می شود نمی فهمد حاکم، و مردم عزادار را و نجیب را که هیچ وقت مرتکب این نوع حرکات [۱۳] ارادل^۳ عمر تاکنون نشده اند، متهم می نماید و مثل خودشان فرض می کنند که پسر، رقااص شهر به شهر از دست آنها فرار می کند حیف از صاری اصلان است که این پسر اوست، عوض پذیرائی که مردم غریبه می کردند که او نکرد و مثل زن ها در خانه اش نشست و گفت بگوئید به گردش رفته این نوع حرف های مزخرف را نسبت به مردم که جای پدر او هستند می زنند، اینها همه از بی تربیتی و وحشی گری است همه کس ما را می شناسد.

۱. سوءسلوک . بدرفتاری . بدمعاملگی . رفتاری خشن . رفتاری که قصد و نیت نیکو در آن نباشد.

۲. نقاره زن . نقارچی . نوازنده نقاره

۳. اصل: اراضل

روز سه شنبه ۲۹ سلخ ندارد

از سر شب الی مغرب باران بسیار شدیدی می‌آمد که نمی‌شد حرکت کرد. کاغذ به جهت طهران نوشتم و به کربلایی اسماعیل دادم چاپار^۱ خانه داد.

مکاری قبول رفتن راه پشت کوه را نکرد. قرار شد هر چه زوار می‌کنند، ما هم بنمائیم. جواب تلگراف زوار هنوز نیامده، باران امان نمی‌دهد به کسی، سه شبانه روز است که باران می‌بارد. نهار اشکنه داشتیم صرف شد و شام آبگوشت به داریم، قدری بعد از نهار خوابیدیم، بیدار شده نماز خواندم، چای صرف شد تا شام جایی نرفتم، حضرات هیچ کدام میل به رفتن ما ندارند. میرزا حسین قهر است و میرزا جهانبخش مثل زن ریش دار در کنج بالاخانه نشستند اگر عالم را آب ببرد، آنها را خواب می‌برد. خانم باجی دو روز است خانه میرزا سید علی رفته و باران نمی‌گذارد بیاید. آقا سید رضا هم دو روز است گلویش درد می‌کند. امروز تب هم کرده است؛ خدا رحم کند بر ما. [۱۴]

روز چهارشنبه غره محرم

باران می‌آمد تا دو ساعت، بعد آفتاب شد. خیر تلگراف رسید که زوار مرخص هستند؛ یعنی جواب تلگراف زوار آمد که من دستورالعمل داده بودم بسیار مشعوف شدیم، ولی باور نمی‌کردیم چاوش آمد و گفت قبول شد. نهار را آش انار آقا سید رضا درست کرده خوردیم خیلی خوب شده بود جای همگی خالی بود. بعد از صرف نهار، نماز خوانده شد و سماور خواستیم که چای زود صرف شود، به دیدن میرزا سید علی برویم. چای صرف شد در کمال دماغ، بعد به میرزا سید علی رفتیم در بین راه به خیال افتادیم که هر چه پول داریم به توسط میرزا سید علی به وکیل الدوله بدهیم که به وصول به بغداد به عین پول ما را بدهند. رفتیم تا خانه میرزا سید علی نبود، خانه میرزا آقا بود، فرستادیم آمد، کاغذی به وکیل الدوله نوشت. مطلب قبل را قبول کرد، آمدیم به خانه. بعد از خیال بسیار در کیسه کردیم هر چه داشتیم، که صبح بدهم به میرزا سید علی که به چاپار شه بدهد که در بغداد به ما بدهند شام چلو خورش به داشتیم صرف شد. خوابیدم صبح برخاستیم آدست به بار نمودیم

روز پنج شنبه دویم ، ماهیدشت

بعد از بار کردن، اسبی آوردند سیزده تومان سر دادم و با اسب عربی عوض نمودم، اسب عربی از پا بیرون [۱۵] آمده. کیسه پول را میرزا مهدی و آقا سید رضا بردند در خانه وکیل الدوله که روضه خوانی داشت، میرزا سید علی آنجا رفته بود به مشارالیه دادند که روز شنبه به توسط چاپار روانه بغداد نماید، مراجعت نمودند. چون اسب نو [ی] مرا عبدالحمید برده بود نعل نماید، معطل بودیم. عطا رفت حلیم و روغن گرفت و آمد. من و میرزا مهدی و آقا سید رضا خوردیم. بعد سوار شدیم آمدیم ماهیدشت، چهار فرسنگ است.

۱. اصل: چپرخانه

۲. اصل: برخواستیم در همه موارد

چهار ساعت به غروب مانده، رسیدیم. چای با نان خشک^۱ قدری خوردیم، شام هم شش انداز داشتیم به جهت آنکه گوشت پیدا نمی‌شد.

عصری رفتیم به تماشای رودخانه، نماز را در بیابان خواندم مراجعت نمودیم و مشغول روزنامه نویسی گردیدیم و یاد طهران افتادیم. جای همگی خالی بود. خیلی منزل جای تاریک و بدی داشتیم اگر چه به جهت زمستان علف نداشت. نان ساجی منی هزار دینار پیدا نمی‌شد، جو هفت من هزار دینار است، کاه پانزده من هزار دینار است، هیزم منی صد دینار است.

در این منزل سید تقی خیلی احوالش بد بود می‌خواستند به کرمانشاهان برگردانندش نزد میرزا سید علی، به ملاحظه اینکه مبادا^۲ نزد خانجان مقصر شویم گفتیم، همراه می‌بریم، مرد مرد، ماند ماند. دوا می‌سه روزه به جهت او برداشتیم از قرار گفته حکیم ما که امیدی نداریم شفا با خداست، انشاءالله خدا شفا بدهد. [۱۶] چون ده روز بود زوار را در کرمانشاه نگاه داشته بودند به جهت غدقن، جمعیت زیاد بود جا به هیچ وجه پیدا نمی‌شد نصف زوار در بیابان افتاده بودند در زیان،^۳ کربلائی اسماعیل گفت هرگاه پلو درست می‌کنید، به جهت خودشان نمایند؛ ماها پلو نمی‌خواهیم هرچه می‌خواهیم به جهت خودمان می‌خریم. قبول شد با وجود آن گفتیم شبی نیم من به جهت ما بریزند، بعد گفتیم کم است سه چارک نمایند. ماهیدشت کربلائی اسماعیل آمد و شکایت نمود که برنج، ما را کم است و می‌خواهیم پلو. گفتیم قوه نیست که هر شب همگی را ما پلو بدهیم تا سیر شوید. یک شب آبگوشت درست نمائید و یک شب پلو، قبول شد. این راه قدری تپه خاکی دارد مابقی آن هموار است، دربین راه عطا با پنجاه نفر سرباز سر دو چوب هیزم که مال زوار را برده بودند دعوا کرد به تنهائی این هم خیرت مشارالیه است که ذکر شد.

شب جمعه سیم ، هارون آباد

دو ساعت به صبح مانده حرکت نمودیم. در راه به جهت باران دو روز قبل گل و آب زیاد بود. کجاوه خانم باجی افتاد و بارمسی اودم کاروانسرا گم شد. به هزار مرافعه پیدا نمودیم، ولی دبه مسی روغن او را بردند، شش فرسنگ است. شش ساعت به غروب مانده وارد هارون آباد شدیم کربلائی اسماعیل پیش رفت منزل بگیرد، یک منزل بسیار بدی گرفته بود از بس که دود خوردیم خفه شدیم. به مشارالیه گفتیم این چه خانه است که گرفته؛ نه جای مال دارد نه جای آدم، [از] آب هم دور هستیم، جواب گفت آن دو من هیزم که به جهت من گرفتید که شپش خودم را [۱۷] بکشیم، می‌خواستید نگیرید با آسیدرضا خیلی سر این گفتگو که حرف مفت زده بود نزاع کردند که آسیدرضا می‌گفت که تو چه گرفته تا به حال که ما پول آن را ندادیم. مختصر کربلائی اسماعیل تاکنون یک چشم مرغ را به جهت ما کور نکرده به جز اینکه مزخرف گوئی می‌نماید. آسیدرضا اگر چه تند است، ولی به همه کار می‌رسد. آقا سید تقی خیلی حالش بد است ناهار

۱. اصل: خوشک

۲. اصل: نه بادا

۳. شکل دیگر زیون.

قدری ماست گرفتیم با نان کسمه آب دوغ خوردیم و خوابیدیم عصر برخاسته چای خورده، نماز خواندیم به سیاحت لب رودخانه رفتیم. قلعه و خانه بسیاری خرابه دیدیم. جویا شدیم که چرا اینها خراب شده، گفتند رضا قلی خان خراب کرده. اینها با امیر چلبی همدست بودند به حکم دولت خراب نمود. خیلی خوب قلعه بود در اینجا زن‌های خیلی خوشگل پیدا نمی‌شود که دخلی به سرزنانی که در این دو منزل است ندارد و خیلی خوب هستند عطا و عبدالحمید با دختر صاحبخانه ما گویا از قراری که شنیدیم کاری هم کردند. اگر من عیال نمی‌داشتم و مثل این نوع مردمان چلاس بودم، خودداری نمی‌توانستم بکنم، ولی خداوند مرا چلاس و هرزه و بی‌عار قرار نداد و خلق نفرمود، به نظر من جلوه نمی‌کردند. لطف الهی شامل من بود از بی‌عاری آقایان خیلی در تعجب هستم که زانشان معطل صد دینار است [۱۸] و اینها به هیچ وجه در خیال نیستند و مشغول هرزه‌گی خودشان می‌باشند.

غروب آمدیم منزل. خیلی اوقاتم تلخ شد و غربت تأثیر نمود و به یاد خانه و زندگی افتادم که ای کاش آنها همراه بودند و ما هم مشغول خوردن آبگوشت امشب می‌شدیم، که شام داریم آبگوشت. خیلی جای همگی خالی بود که دود هم نخورید^۴ و کک‌ها هم شما را به طهران بیاورند و برگردانند و در این منزل به قدری کنه و کک است که شب‌ها آقا سید رضا را صدا می‌کنم که مرا بگیرد که کک و کنه مرا می‌خواهد از اینجا بیرون ببرد، باری مختصر از دوستانم یاد می‌کردم اگرچه میرزا مهدی می‌گوید و می‌خندد که امیر زاده خانم به هیچ وجه تو را نمی‌خواهد و تو بیچاره هستی که به او دلبستگی داری به هیچ وجه در خیال تو نیست در خانه عمید الملک و حاجی خانم است و مشغول صحبت است چیزی که به نظرش نمی‌آید شما هستی و از قرار معلوم گویا راست هم می‌گوید، آقا سید رضا هم تصدیق می‌کرد و می‌گفت زن من گریه می‌کرد زمان آمدن من. ملاباجی به او گفت کمتر گریه کن از امیرزاده خانم یاد بگیر که هیچ وجه قید نیست، شوهر او هم می‌رود مشارالیها جواب گفت که او قجر است، به من رجوعی ندارد. از قرار معلوم راست می‌گوید به جهت آنکه اگر کسی، کسی را بخواهد، به مدت یک ماه یک کاغذ بیشتر [۱۹] می‌نویسد. این راه کوه و کمر دارد، نعل شکن بین راه است، نان ساجی است، خیلی بد، منی سیصد دینار، جو پنج من هزار دینار، کاه هیجده من هزار دینار است، هیزم منی صد دینار، گوشت منی دو هزار دینار.

شب شنبه چهارم، کردند

یک ساعت به صبح مانده حرکت نمودیم. پنج ساعت از دسته گذشته وارد شدیم، پنج فرسنگ است، راه صاف است کوه و کمری ندارد، منزل در بالا خانه بود که هرچه زوار می‌آمد از زیر این بالا خانه رد می‌شد. خیلی بالاخانه باصفائی بود. ما و آقا میرزا حسین یک جا بودیم. در چهار بالاخانه رو به صحرا و به بیابان خیلی جای خوبی است. در بین راه یابوی قبل منقل در گل افتاد به هزار مرافعه بند قبل منقل را بریدیم و عطا پیاده آمد، بعد از سه ساعت که ما وارد منزل شده بودیم، مکاری یابو را بیرون آورده بود از گل و آورد رسانید. چون انگور کردند بسیار خوب است، ما به ورود قدری انگور خوردیم با نان و پنیر و خوابیدیم. یک

۴. اصل : نخريد

ساعت به غروب بیدار شدم مهتلم شده بودم خیلی اوقاتم تلخ شد و حمام بود، ولی آب این خانه از تمام مبالها رد می‌شود بعد به باغ می‌رود. همین آب را حمام هم می‌برند. بعد از هزار راه شرع که ملاحظه نمودم چاره به جز حمام رفتن ندیدم، لابد رفتم، یک حمام خرابی بود جزئی آب هم داشت و گرم هم بود. رفتم و بیرون آمدم دیدم عطا یک شیشه [۲۰] به لیمو که مال آقا میرزا صالح بود شکسته. قدری اوقات تلخی کردیم ولی به جایی نرسید. رفتم نزد خانم باجی نشستیم. مشغول صحبت بودیم که میرزا حسین آمد و سخن را قطع نمودم آمدم. نماز خواندم گفتند علی مردان خان برادر ملک نیاز خان که تازه حاکم این بلوکات شده و متعهد شده که نظم بدهد و زوار را سالم‌ا برساند. وارد شد و گفته است زوار را در سر پل سه روز نگاه می‌داریم. خیلی اوقاتمان تلخ شد، ولی گویا اصلی نداشته باشد.

امشب شام آبگوشت داریم؛ یعنی من بار گذاشته‌ام به جهت آنکه عطا عقب مانده بود به جهت خواطر اسبش که قبل منقل زده بود و سایرین هم آقا سید تقی که ناخوش است کربلایی اسماعیل هم تب کرده کربلایی غلامرضا هم قهر کرده، رفته ابراهیم هم همان به مادیان خودش و کربلایی اسماعیل رسیدگی می‌کند به ما رجوعی ندارد آقا سید رضا و عبدالحمید هم به اسب‌های خودمان می‌رسند. من آبگوشت را بار گذاشتم، بعد به عبدالحمید سپردم، وقتی که دستش خالی شد از رسیدگی مال‌ها. نان خوب دارد کردند، نان منی چهارصد دینار، جو منی دویست دینار، گاه پانزده من هزار دینار، هیزم منی صد دینار هست، در سر پشت بام همه زوار را می‌دیدیم و همه هم ما را می‌دیدند خیلی خوب جایی است کردند نسبت به ماهیدشت و هارون آباد خوب است مثل شهر است در هارون آباد یک لنگه پالکی^۱ خریدیم که بلکه سید تقی بتواند سوار شود مشارالیه نتوانست در این منزل دیدم بار سنگین است. ساعت چهار پالکی را شکستم و شپش سوزان کردیم آتش نمودیم من و آقا سیدرضا و میرزا مهدی خودمان را شپش کشان کردیم خیلی جای شماها خالی بود که بخندید [۲۱] و ببینید که غربت چگونه شاه را کدا می‌نماید و عزیز را دلیل می‌کند کسی که ناز بر زمین داشت که راه می‌رفت در روی خاک مثل کرم خاکی می‌غلطد.

شب یک شنبه پنجم، پاتاق^۲

پنج فرسنگ است؛ یک فرسنگ آن هموار است و چهار فرسنگ آن کوه و جنگل است، صبح حرکت کردیم اسب جدید که من ابتیاع نمودم، لگد خورده بود و می‌شلید سه پا شده بود. سه ساعت به غروب مانده، وارد شدیم، ولی همه‌اش را در بین راه گریه می‌کردم و یاد آن سفر می‌نمودم که در رکاب جان جان بودم. این سفر در پهلوی جنازه پدر بزرگوارم بودم. آن سفر تاج عزت بر سر ما بود و کوه احد پشتم. این سفر خاک ذلت به سرم هست با کمر شکسته، ای کاش که کمر می‌شکست و پدرم از دست نمی‌رفت. الان که چهار از شب گذشته است، مشغول گریه هستم، ولی طریقی گریه می‌کنم که میرزا مهدی نفهمد که

۱. اصل: پشت بان

۲. کجاوه بی سقف

۳. اصل: پای طاق

آن هم در غربت غصه بخورد. این هم یک درد دیگر است. طاق ایوانی است که فرهاد از سنگ طاق زده و حجاری هم کرده، ولی خراب شده ایوان باقی است. در کاروانسرا منزل کردیم. خیلی بد کاروانسرا دارد، ولی اگر فصل تابستان و بهار باشد، لب رودخانه خیلی باصفاست. نهار نان و انگور خوردیم نه پنیر بود نه ماست و نه گوشت و نه تخم مرغ. شام هم پلو داریم. کشمش پلو با کبک که چهار کبک تعارف آوردند مردی که شکارچی جای همگی خالی بود پلو کرده ایم در این دره کبک زیاد دارد [۲۲] ولی دماغ شکار کردن نداشتم. در این منزل جو منی پانصد دینار بود، کاه منی صد دینار و هیزم منی صد دینار خیلی مردمان بی انصافی دارد. نان منی چهارصد دینار در کنار رودخانه رفتیم یاد آن سفر افتادم که با جان جان افتاده بودیم قدری باز کنار رودخانه گریه کردم، مختصر این سفر مثل جهنم به من گذشت، از این مصیبت آنی دل من باز نمی شود. اسب جدید خیلی می لنگد، مشکل است خوب شود. اگر خوب شود، از معجزه سید الشهداء است. من که مایوسم، آقا سید تقی بهتر است.

روز دوشنبه ششم، سرپل

منزل قصر شیرین است، ولی مکاری پدر سوخته دیر بار کرد. زوار با سوار از سر پل، ظهیرالملک روانه نموده وقتی که ما رسیدیم، قریب پانصد زوار بودیم، لابدا ماندیم. ظهیرالملک گفت به من دیگر رجوعی ندارد، باید شما را علیمردان خان بیاید و راه بیاندازد، همگی حیران ماندیم نهار نان و ماست خوردیم با تخم مرغ و شام کبک و پلو و آبگوشت داریم جای همگی خالی است، در بیابان افتاده ایم همگی و احتمال هم دارد باران بیاید، ولی سرد نیست دو فرسنگ است از باطاق تا سرپل و راه جزئی سنگلاخ است، در میان دو کوه شبیه به دره آقامراد...^۱ است، رودخانه هم دارد که این رودخانه به قصر شیرین می رود. سرپل جای باصفائی است. یک بره هم خریدیم کوچک بود به یک هزار دینار، یک من گوشت داشت. گفتیم فردا کباب نمایند صرف شود. مختصر، روزی [۲۳] یک وجب راه می رویم، آن هم به پهنا. خدا عاقبت ما را بخیر نماید. جو منی دویست و پنجاه دینار، کاه منی پنجاه دینار است و نان منی چهارصد دینار و گوشت چهاریکی سیصد دینار است، هیزم منی یکصد و پنجاه دینار، انگور چهار یکی دویست و پنجاه دینار، آقا سید تقی له الحمد بهتر است، ولی اسبم خیلی می شلد که یدک آورده ایم. قران را یک شاهی کسر می کنند. در این منزل، یعنی قران کهنه را، ولی نو را بیشتر کسر می کنند.

سه ساعت به صبح مانده، باران شدیدی گرفت که در آن بیابان از شدت باران، عقول حیران و مشغول نار حران، زوار بودند. سه ساعت باران آمد. همگی ماها در تری آب ایستاده بودیم، ولی من عباى نمد داشتم، چندان تر نشدم، ولی سایرین خیس شده بودند. صبح آتش روشن کردیم گرم شدیم. زوار بار کردند و گفتند ما می رویم ظهیر الملک لابد می شود سوار همراه کند.

روز سه شنبه هفتم، قصر شیرین

از پل الی قصر پنج فرسنگ است. پنجاه سوار همراه ما آمد تا میان راه پنجاه سوار دیگر از قصر پیش

۱. یک کلمه ناخوانا.

آمده بودند با زوار از کربلا مراجعت کرده بودند. سوار که همراه ما بود، آنها را برد. ما را آن پنجاه سوار که از شاهسون بغدادی بود برد. در قصر شیرین با پنجاه سرباز بردند. به قصر در بین راه سه برج ساخته‌اند به جهت جای قراول و سرباز هم داشت که اگر سواری پیدا شود، شیپور می‌زنند و خبر می‌کنند این راه تپه و ماهور زیاد است. تپه‌های بزرگ که ممکن است پشت هر تپه دویست سوار پنهان شود در این راه چلبی می‌رسد سنگلاخ زیاد دارد تا یک فرسنگی قصر شیرین. قصر شیرین دیوار آن معلوم است. تخمیناً به قدر [۲۴] اسب دوانی طهران بزرگی آن می‌شود و قطر دیوار تخمیناً پنج زرع است، از سنگ است و دیوار آن و عمارات آن هم از سنگ بود، ولی همان تپه سنگ آن معلوم است که علامت عمارت است در آبادی که هست همگی سنی هستند و وسط آبادی رودخانه خوبی است. خیلی باصفا است اگر کسی محبوبش نزدش باشد و در پهلوی آن رودخانه بنشیند و صرف چای نماید، ولی حیف، دل پیش تو دیده به جایی دگر ستم. تلگراف هم در سرپل و قصر شیرین هست. در خانه منزل نمودیم. ناهار نان خشک^۱ و دو کبک که آب پز کرده بودند، با تخم مرغ پخته صرف شد و شام هم آبگوشت، گوشت بره داریم اسب جدید من خیلی می‌شلد؛ خوبی آن با خداست؛ آقا سید تقی قدری بهتر است. نان منی پانصد دینار و کاه ندارد علف بیابان را می‌کوبند عوض کاه منی صد دینار می‌دهند جو و گندم را با هر چه بخواهند از خانقین می‌آورند چون در اینجا زراعت ندارد، گوشت منی یک هزار و ششصد دینار و هیزم منی دویست دینار و جو منی دویست دینار است. امشب خیلی غربت و بی‌پولی به من اثر کرده است. به خیال آنم که از بغداد تلگراف کنم و پولی بخواهم. اگر خانم مصلحت بداند و بدهد و می‌دانم نمی‌دهد و حق هم دارد ندهد. مختصر خیلی جای همگی خالی است. عصر هم به تماشای رودخانه رفتیم مهتاب هم بود خیلی باصفا بود ولی دل من باز نمی‌شد. اینجا هم قران قدیم را یک شاهی کسر می‌کنند، ولی خانقین بیشتر کسر می‌کنند.

روز چهارشنبه هشتم ، خانقین

پنج فرسنگ است، تپه خاکی زیاد دارد، [۲۵] سنگ ندارد. پنجاه سوار همراه ما آمد تا قلعه سبزی، از آنجا به بعد قراول خانه رومی‌ها بود. یک برج ساخته بودند و چند سرباز داشت. از قلعه همراه ما نیامدند سرباز، آمدیم خانقین در کاروانسرا ما را جا دادند؛ همگی ماها را، جنازه‌ها را در کاروانسرای دیگر می‌بردند؛ ما نگذاشتیم ببرند. نزد خودمان آورده‌ایم. کاغذ سفیر با کاغذ وزیر دادیم، بردند دادند همه جنازه‌ها را بار می‌کردند از ما بار نکردند و نیز ده هزار پول تذکرده دادیم و از هر آدمی که سوار بود، چهار هزار و پانصد می‌گرفتند و دو تذکرده می‌دادند، ولی از پیاده چیزی نمی‌گرفتند و از زن‌ها دو هزار و پانصد می‌گرفتند، تذکرده گرفتیم، ناهار لیمو خوردیم، من قدری حال بد بود، به هم خورده بود. قدری با چای، خاکشیر خوردم، بعد پسر شهاب الدوله سرتیپ به دیدن من آمد تا دو ساعت از شب گذشته، صحبت طهران را می‌داشتیم بعد مشارالیه رفت، شام خواستیم و نماز خواندیم، شام چلو داشتیم نه گرده، بلکه در خانقین خریدیم و خورش شش انداز داشتیم. گوشت پیدا نمی‌شد. خیلی خوب جایی است. خانقین واقعاً شهری است، شهر بزرگی

۱. اصل : خوشک

است، ولی پول ما را بد برمی‌دارند از اشرفی جدید پانصد دینار کسر می‌کنند و از قران قدیم صد دینار و از قران جدید دویست دینار، نان منی چهارصد دینار، جو شش من هزار دینار، کاه حقه اسلامبولی که هفده سیر نیم است به پنجاه دینار و هیزم منی دویست دینار است.

آقا سید تقی لیمو ناهار خورده و حالش بد است. نمی‌دانیم چه کنیم. کربلایی اسماعیل و عبدالحمید به هر خرچی که می‌رسید که صد دینار باید بدهیم می‌گویند هزار دینار بدهید؛ [۲۶] یعنی لجبازی می‌کند. مثلاً عبدالحمید اسب عربی را تا کرمانشاهان که آورده، زانو زد که دیگر نمی‌آید. او را دادم و هشت تومان هم دادم، یک اسب دیگر گرفتم که بلکه او را بیاورد دو منزل از کرمانشاهان بیرون آمدیم، ول کرد اسبها را، به هم زدند، اسب جدید شل شد. ناچار محض اینکه نگویند فلانی عبدالحمید را نتوانست به سلامت بیاورد، یک مال کرایه کردم و سوارش کردم. گفتم همان توجه این دو اسب را نما. جواب گفت من آمده‌ام بخورم و بخوابم. باز سکوت کردم به ابراهیم قرار انعامی دادم که این اسبهای مرا توجه نماید شاید آن اسب خوب شود و این اسب دیگر چلاق نشود. مختصر از مشارالیه به جز قل و قل و حرف مفت زدن از او و کربلایی اسماعیل چیز دیگر دیده نمی‌شود. اینها همه از جاهلی من است که نوکری را که جیره و مواجب از خود می‌دهم و می‌توانم مأخذه نمایم همراه نیاوردم غلام دیوانه را به حرف یک زنی که حاجی گلشن باشد همراه آوردم که در مسجد است، نه می‌توانم دور بیاندازم و نه می‌توانم بسوزانم این است که می‌گویم شخص نباید عقلش را به دست زن بدهد ما دادیم در این یک مطلب و از گه خوردن خود پشیمان شدم نوکر باید مواجب بگیر خود آدم باشد در سفر و چه در حضر جای جان خالی بود در این سفر که می‌گفت می‌خواهم عبدالحمید و کربلایی اسماعیل را همراه خود مکه ببرم تا در این سفر لذت ببرم و پند بگیرم آن سفر که در خراسان همین عبدالحمید قبل مقبل مرحوم آقا را در میان دشت ول کرد و رفت نصیحت فرمودم من قبول نکردم [۲۷] فرمودند این پسره نمک به حرام است. این سفر دیدم انشاء الله در سفر مکه همین خدمت این سفر را به جان جان خواهد کرد و قدر عافیت را خواهد دانست. عبدالحمید همان شخص باشد که به خنده بازی خودش برسد خیلی مرد است. دیگر نمی‌توان توقع دیگر از او داشت.

روز پنج شنبه نهم، قزل رباط

چهار فرسنگ است و راه هموار است سبزه و چمن زیاد دارد و خیلی باصفاست این راه جای همگی خالی بود. سی سوار از خانقین همراه ما آمدند تا میان راه میان راه سی سوار دیگر آمدند و ما به همراهی آنها به قزل رباط رفتیم تخمیناً جمعیت زوار تا پنج هزار بودند بل متجاوز، قزل رباط رسیدیم دیدم اسب چلاق مرا باز عبدالحمید لجبازی کرده حیوان خودش نمی‌توانست راه بیاورد به ضرب شلاق می‌آورده، افسارها را به ترک او بسته بود گفتم مگر این مال مسلمان نیست، چرا لجبازی می‌کنی هر چه دلش می‌خواست گفت و قهر کرد و رفت من هم گفتم رفتی جهنم، تا عصری رفت دید خرج می‌خواهد دوباره خودش برگشت، ولی مالها را رجوع به ابراهیم کردیم و قرار مواجب دادیم که او توجه نماید و عبدالحمید همان مهمان باشد تا برویم و مراجعت نمائیم کسی نگوید او را بردند و پسرش ول کردند.

شب جمعه بود مشغول دعا شدیم در کاروانسرای خراب، صبح که شد مکاری‌ها گفتند ما نمی‌رویم به

جهت عاشورا، به هزار مرافعه راه انداختیم. ناهار هندوانه و لیمو خوردیم با خرما و شام، چلو داشتیم با خورش شش انداز [۲۸] جای تماشائی ندارد که عرض شود جو با طحانی که ده حقه اسلامبولی است که هر حقه هفده سیر و نیم است به هزار دینار و کاه حقه پنجاه دینار و گوشت پیدا نمی‌شود و هیزم حقه یک قمری است که هر قرانی نه قمری می‌شود.

روز جمعه دهم ، شهر وان

پنج فرسنگ است راه خیلی صاف است، ولی جزئی تپه خاکی دارد، سی سوار ارومی آمدند به همراهی زوار تا قریب به شهر وان وارد شدیم ناهار اشکنه خوردیم.

بعد از ناهار آقاسیدرضا برخاست رفت اسب خودش را تیمار نماید، کمکی به ابراهیم نماید، اسب لگد زد به جناب سینه مشارالیه و شکست به هزار مرافعه شکسته بند پیدا کردیم آوردیم جا انداخت و بست. قدری مومیائی دادم خورد، الآن که چهار از شب گذشته است که درد می‌کند و آرام ندارد؛ نمی‌دانم چه بختی داشتیم در این سفر، آقا سید تقی که یک ماه است ناخوش است، عبدالحمید و کربلائی اسماعیل هم بدتر از مهمانند، یک آقا سید رضا را داشتیم، آن هم این طریق شد. خدا عاقبت همه را بخیر نماید، آدم میرزا حسین هم علی نوبه می‌کند. شش نخود گنه گنه خاتم باجی خواست دادم تا ببینم چه می‌شود پسر شهاب الدوله حالا که با من گرم گرفته تا بعدها ببینم چه می‌شود اگر چه می‌دانم عاقبت گرگ زاده گرگ شود [۲۹] گرچه با آدمی بزرگ شود، ما هم با مشارالیه همراهی می‌کنیم در این منزل من پیش آمدم و جا گرفتم و نرخ جو و کاه را بریدم جو منی یعنی با طحانی که ده حقه باشد، به هفت قمری و کاه بیست و پنج حقه به هزار دینار و هیزم حقه یک قمری و منی هزار دینار این منزل انار خوب دارد و جای همگی خالی بود که صرف نماید ناهار اشکنه خوردیم و شام هم چلو و داشتیم گوشت پیدا نمی‌شود اسب چلاق قدری بهتر است؛ خوبی آن هم با خداست، ولی آسید تقی حالا مرضی ندارد و باز شکم خودش را نمی‌تواند نگه دارد و ضعف هم دارد، در پرهیز است.

سرتیپ نزد من فرستاد که فردا بار می‌کنید ما هم بار کنیم، والا ما هم بمانیم، گفتیم، ما بار می‌کنیم و شما هم بار نمائید با هم برویم، ولی قدری زوار به ملاحظه اینکه عاشورا یوم الشک شده می‌خواهند بمانند انشاء الله ما می‌رویم حاجی ملا علی آقا هم که مجتهد آذربایجان است احضار محبت غایبانه می‌کند، ولی من اعتنا نمی‌کنم ما شده‌ایم قافله سالار حالا تا بعد چه شود.

روز شنبه یازدهم ، یعقوبیه

صبح برخاستم، آقاسیدرضا را شلوار پوشانیدم و اسبش را آوردم خورجین ترکش را بستم دستش را هم بستم که در سواری تکان نخورد و سوارش نمودم بعد خودم خورجین ترکم را بستم اسب خودم را درست^۲ نمودم سوار شدم، هشت فرسنگ است، راه هموار است، ولی نه‌ر و آب زیاد دارد.

۱. اصل: زعفر

۲. اصل: دورست

در بین راه دو لیمو پوست کندم به آقا سید رضا دادم مثل عباس یک دست است [۳۰] باید پیاده و سوارهاش نمود، اینها همه از بدبختی من است. زوار بعضی‌ها نیامدند و امروز را قتل گرفتند. حاجی ملا علی آقا هم نیامد، ماند شهر وان.

ناهار لیمو خوردیم، دو ساعت به غروب مانده رسیدیم و شام هم پلو زرشک داشتیم خیلی بد پخته بودند همه اش ریگ بود. آخوند افغانی آمدنزل ما، مجتهد بود قدری صحبت داشتیم. میرزا حسین هم آمد منزل ما تا دو ساعت از شب گذشته بعد رفتند. جو منی دو قمری و کاه حقه کربلا یک قمری، هیزم منی دویست و پنجاه دینار است. لیمو محصولی هست در یعقوبیه و انار در شهر وان و هندوانه در قزل رباط ولی هندوانه طعم ندارد مثل آب است.

مختصر، کاروانسرای عربستان نیفتید که خیلی بی انصاف هستند و از آدم خیلی می‌گیرند. ما مرافعه داشتیم همه جا. فردا را هم می‌گوید مکاری که میان راه می‌افتیم، به کاظمین نمی‌رویم و حال اینکه منزل کاظمین است. پدر سوختگی می‌نماید خیال داریم کربلا پدرش را بیرون بیاوریم اگر بشود و زورمان برسد.

روز یکشنبه دوازدهم، اردی خان

چهار فرسنگ است. صبح برخاستیم سوار شدیم سر جسر آمدیم، بعد از معطلی زیاد، سواری یک قمری و باری دو قمری و تخت را سه هزار دادیم رد شدیم. زمین خیلی مساوی بود که تخم مرغ در این بیابان دیده می‌شد. آمدیم منزل، کاروانسرای خیلی کثیف بود. بیرون افتادیم، ولی میرزا حسین توی کاروانسرا افتاد. شب کشیک با من بود تا هفت ساعت از شب گذشته [۳۱] هوا خیلی سرد بود و باران هم کمی می‌آمد.

مختصر، وقتی خواستم بخوابم مکاری آمد و بار نمود به هیچ وجه نخوابیدم. جو منی یک صد و پنجاه دینار، کاه جوالی شش قمری، هیزم منی دویست و پنجاه دینار، چیز دیگر پیدا نمی‌شد نان اشکنه خوردیم، اما چه اشکنه‌ای که خدا نصیب دشمن نماید به قول کربلائی اسماعیل شورا بمیورته، به عطا، هر چه می‌گویم این چیست که نه شوید دارد و نه آرد و نه روغن می‌گوید من بهتر نمی‌توانم لابد باید بخوریم و حرف نزنیم کربلائی اسماعیل می‌گوید من هفتاد من در مجلس ختم حسن مرادیبگ ریختم، ولی بی بی به من گفته، این سفر تو همان موکل تخت باش، کار دیگر نکن، به آن جهت است که من پخت و پز نمی‌کنم، ولی حرف مفت را خوب می‌زند باری می‌گذرد.

شب دوشنبه سیزدهم، کاظمین

سه ساعت به صبح مانده راه افتادیم، پنج فرسنگ است، ولی زمین هموار است تا بغداد. قریب به بغداد میرزا مهدی با کربلائی اسماعیل پیش رفتند کاغذ میرزا محمود خان را دادند به مشارالیه، فراش باشی خودش را با ده فراش و یدک پیش فرستاد چون قدغن^۱ بود که جنازه را وارد بغداد نمایند با هزار مرافعه داخل نمودیم در کمال غربت. فراش‌ها، در جلو با یدک و نه سوار از آنها، تا از پل که جسر باشد گذراندیم تا بیرون بغداد. همه هم آمدند؛ بعد آنها را مرخص کردیم. سه نفر آنها تا کاظمین آمدند و از کاظمین هم

۱. قدغن، غدغن، غدقن کردن، منع کردن، تأکید کردن، قدغن کردن، غدغن کردن.

متولی باشی را با بالیوز کاظمین با علم و بیرق آمدند جلو، با احترام از دم در دروازه تخت را به دوش [۳۲] بردند تا توی صحن. بعد ما هم پیاده با تخت آمدیم تا صحن طواف دادیم و در همان جا در توی رواق گذاشتیم و قاری هم گذاشتیم قرائت نماید تا دو روز که هستیم.

خودمان با بالیوز کاظمین که محمد حسن بیگ بود که در آن سفر که همراه والده مشرف شدیم به عتبات بالیوز خانقین بود. حال کاظمین است، آمدیم منزل، قهوه و قلیان صرف شد، رفتند آنها، ما خامه تر با خرما و حلوا ارده و تخم مرغ خوردیم. جای همگی خالی بود. بعد از نهار، انعام گمرک را هم دادیم رفت. متولی باشی کاظمین به جهت ما یک قاب لیمو یک دری پرتقال داد، آوردند؛ بعد خودش به دیدن ما آمد؛ بعد حاجی عبدالهادی تاجر به دیدن ما آمد؛ بعد فراش باشی میرزا محمود خان آمد و حکمی آورده که در کربلا و نجف هر کاری داشته باشید، نایب ما انجام دهد، انعام فراش باشی را هم دادیم.

من رفتم حمام، بیرون آمدم، چای صرف شد، به حرم مشرف شدم؛ جای همگی خالی بود. صحن را حاجی معتمد الدوله^۱ کوییده و از نو ساخته خیلی خوب شده. حجرات انداخته، بیست تاق نما در بیست تاق نما و پشت تمام تاق نماها حجره است به وضع مدرسه تو، ری است و همه اش کاشی است، خیلی بنا عالی است. درهای آن را خیلی بهتر از در صحن حضرت عبدالعظیم درست نموده‌اند. در، حضرت عبدالعظیم سر در ندارد و این درها سر در دارد و قریب چهل هزار تومان تمام می‌شود و توسط حاجی عبدالهادی ساخته می‌شود؛ مثلاً بیست زرع پی را پائین برده‌اند، بعد بنا گذاشته‌اند، هنوز تمام نشده کار می‌کنند. در، مسجد سنی‌ها را [۳۳] که از پشت سر است گرفته‌اند، از گوشه یک در کوچکی درست کرده‌اند به جهت مسجد سنی‌ها، ولی سه در دیگر، بهتر از در صحن حضرت عبدالعظیم است. هزاره‌های طاق نماها سنگ است و از آنجا به بالا کاشی است و پشت بام^۲ هم طاق نما دارد؛ ولی مثل پایین حجره ندارد.

ایوان دو طرف هم هر یک یازده درگاه دارد و دو طرف دیگر یک طرف که پشت سر است، مسجد سنی‌هاست و طرف مشرق هم ایوان ندارد. ضریح دو در به نقره دارد. از هر طرفی که ایوان دارد، در این راه‌ها لیره را خوب بر می‌دارند، ولی انپریال^۳ و اشرفی ضرر دارد.

روز سه شنبه ۱۴، کاظمین

صبح رفتیم به دیدن میرزا حسین که می‌رفتند به سامره، بعد رفتیم بغداد به جهت آنکه پول‌هایمان را در کرمانشاه به میرزا سید علی دادیم که به جهت ما پشت سر روانه نماید. رفتیم بگیریم، رفتیم به هزار مرافعه

۱. قونسول، کسی که وکیل سیاسی دولت خودش است در بلاد خارجه

۲. معتمد الدوله فرهاد میرزا، عموی ناصر الدین شاه، از رجال دانشمند و از حکام با کفایت قاجار است و تألیفات متعددی دارد؛ از قبیل: کتاب «زنبل، مقتل قمقام، جام جم، از خدمات دینی برجسته او است که در سال ۱۲۹۸ هـ بقعه مبارکه کاظمین را تعمیر کرد و مناره‌ها را مطلا نمود و بنای صحن شریف را تجدید کرد. دایره المعارف تشیع،

ذیل مدخل

۳. اصل: پشتیان

۴. واحد پول روسیه بوده است.

چاپارخانه را پیدا کردیم. هر چه ما می‌گوییم، آنها نمی‌فهمند و هر چه آنها می‌گویند، ما نمی‌فهمیم. مختصر آخر معلوم شد که میرزا سید علی نداده است ما بی‌خرجی مانده‌ایم لابد آمدیم کاظمین ناهار خوردیم و کربلایی اسماعیل را روانه کردیم و یک تومان دادیم تلگراف به میرزا سید علی کردیم و هشت تومان هم از مکاری خودمان خرج کردیم به جهت مخارج به قول آقا سید رضا ما در کرمانشاه بی‌کار ماندیم. جوال دوز به تخم خودمان زدیم مثل ملانصرالدین باری حالا که معطل هستیم. [۳۴] تا خدا چه خواهد.

محمد حسن بیگ، بال یوز خودمان امروز هم آمد به دیدن ما. عصری به دیدن حاجی عبدالهادی تاجر رفتیم نبود. بعد به حرم مشرف شدیم و یک دسته شمع که مال خانم بود، به چهل چراغ توی رواق دادیم زدند روبروی ضریح و شمع حاجی خانم را خودم روشن کردم؛ به ضریح شمعدان حضرت زدم، ولی او را بردند نصف شده ناهار بادمجان^۱ و آبگوشت و پول و سبزی و ماست داشتیم جای همگی خالی بود. شب هم برنج هندی و خورش بادمجان داشتیم، خیلی بادمجان خوبی بود، واقعاً جای همگی خالی بود. هم در زیارت و هم در این ماکولات، چون خیال دارم امشب کاغذ نویسی به جهت تهران نمایم، بیش از این نمی‌توانم روده درازی نمایم باقی باشد. فردا را هم در کاظمین انشاءالله هستیم تلگراف کردیم به کرمانشاه به میرزا سید علی و یک انپریالی که حاجی خانم داده بود، مخارج تلگراف شد هنوز جواب نیامده.

روز چهارشنبه ۱۵، کاظمین

صبح زیارت رفتیم، مراجعت نمودیم. به دیدن سرتیپ پسر شهاب الدوله رفتیم. بعد مراجعت نمودیم، ناهار صرف شد؛ آبگوشت و بادمجان و خرما و ماست و پلو شور، بعد رفتیم بغداد به جهت جواب تلگراف، نیامده بود. یک چپی و یک ارگال خریدم، بعد به قفه^۲ نشستیم با سرتیپ به تماشای غروب مراجعت نمودیم به منزل، و دیگر یک پول نداریم، آن وقت دیدم حاجی محمد صادق تاجر یزدی آمد که میرزا سید علی به حاجی محمد علی تاجر، برادر و کیل الدوله، پول شما را داده و او به من، شصت تومان حواله کرد به موعده پانزده روزه به شما بدهم، دیدیم باید پانزده روز صد تومان [۳۵] خرج کرد تا شصت تومان برسد و اگر هم بخواهیم برویم باز هم پول می‌خواهیم، باری خواستیم از تاجری دویست تومان قرض کنیم، آن هم پیدا نشد همچنین تاجر.

مختصر، الآن به جهت خرجی یومیه معطل هستیم. قرار شد صبح بلکه کاری نمائیم. پسر شیخ اسدالله بزرگ بی‌خرجی مانده بود، شب آمد منزل ما، گفتیم تو هم تا کربلا نزد ما باش. اگر داریم با هم می‌خوریم، و الا گرسنگی می‌خوریم، باری شام مسمای بادمجان داشتیم؛ با مشارالیه صرف شد و لحاف خودم را به او دادم و زیر نمیدین و پوستین خودم خوابیدم، ولی از سرما خوابم نبرد، خیلی سرد است. این دو سه روزه کاظمین که اهل این صفحات می‌گویند تا کنون سرما به این نوع دیده نشده که آب یخ می‌کند.

۱. اصل: بادنجان

۲. کرجی، قایق، طارده، زورق گرد از خوص کرده و به قیر اندوده .

روز پنج شنبه شانزدهم، کاظمین

صبح حرم مشرف شدیم، مراجعت نمودیم، بعد از صرف چای محمد حسن بیگ بالیوز کاظمین آمد منزل ما، روزی دو مرتبه این بیچاره می آمد تفصیلی را به او گفتیم در باب پول، گفت بهتر در این است که قرض نمائیم به توسط میرزا محمود خان و بروید و تلگراف به میرزا سید علی نمائید که پول شما را به عین روانه نماید نزد مشارالیه، پول خودش را بردارد و باقی را به جهت شما کربلا روانه نماید، اگر چه می دانیم میرزا سید علی نمی دهد.

میرزا مهدی را با مشارالیه [۳۶] روانه بغداد نمودیم که بلکه بتواند پول از یکی از تجار قرض نماید. اینها همه از بدبختی خودمان است و از زن کمتری میرزا سید علی که با وجودی که گفتیم بیست تومان بیشتر نداریم، به جهت خرجی ما را معطل نگذارید، حالا معطل یک قران شده ایم و این نامرد این طریق کرد، اگر میرزا مهدی کاری نکرد، لابد باید شال را گرد بگذاریم پول بگیریم، خودمان را به کربلا برسانیم و یک نفر را برگردانیم برود کرمانشاه پول را بگیرد بیاورد.

و خودم رفته بازار و روغن نسبه کردم با تنباکو آوردم و ناهار میرزا مهدی نیامد و آقا سید رضا خوردیم، آبگوشت و پلو و خرما و ماست داشتیم، ظهر حرم مشرف شدم، دو ساعت به غروب مانده آمدم سماور خواستم چای دم کردم و صرف شد، تا میرزا مهدی آمد.

حاجی میرزا محمود عطار را امروز در صحن ملاقات نمودم که به طهران مراجعت می کرد. کاغذی نوشتیم که به مشارالیه بدهد، دیدم دیر می رسد، به محمد حسن بیگ بالیوز کاظمین دادم که به توسط چاپار بفرستد.

روز چهارشنبه میرزا مهدی که آمد، کاری نکرد و میرزا محمود خان نتوانست پول از تجار قرض نماید. دوباره تلگرافی به میرزا سید علی کرد به این مضمون: که کمال معطلی را داریم، پول ما را به وکیل الدوله مستعجلاً بدهید و حواله تلگرافی از مشارالیه بگیرید. دو تومان هم داده بود پول تلگراف.

شب حرم مشرف شدیم تا چهار ساعت از شب گذشته، بعد آمدیم مسمای بادمجان و چلو صرف شد. در کمال اوقات تلخی، پسر شیخ اسد الله بزرگ هم [۳۷] در این ایام بی پولی، منزل ما آمده و لحاف شده که مال به جهت مشارالیه کرایه نمائیم و خرجش را بدهیم به کربلا ببریم او هم بود، بعد از خیالات تا ساعت هشت قرار بر این شد که فردا عصری بروم من بغداد ببینم جواب تلگراف آمده است یا خیر، اگر نیامده است فکر دیگری نمائیم و جواب به مکاری این جور بدهیم که روز جمعه است بیرون نخواهیم رفت و از کاظمین روز شنبه خواهیم رفت به محمود آباد.

روز جمعه هفدهم، کاظمین

صبح حرم مشرف شدیم. بعد نایب آمد تا ظهر روزنامه اختر می خواندیم. ظهر به بغداد من و شیخ حسن پسر شیخ اسد الله بزرگ رفتیم تلگراف خانه، مردی که گفت جواب نیامده و سیم قصر شیرین پاره شده، یک زوج ارسی ابتیاع نمودم، نیم ساعت از شب گذشته، وارد کاظمین شدیم وضو گرفته، به حرم مشرف شدم. در حرم، محمد کاظم خان سرتیپ پسر شهاب الدوله را دیدم و گفتم پنجاه تومان پول به من قرض بدهید تا

پول من برسد به شما می‌دهم، قبول کرد آدم منزل کربلائی اسماعیل را فرستادم نزد اسد الله بیگ ضابط صاری اصلان و ده هزار ریال از مشارالیه قرض کردم و قرار شد صبح برویم کربلا و آقا سیدرضا و ابراهیم در کاظمین بمانند، بلکه آقا میرزا سید علی دلش رحم بیاید و پول ما را بفرستد. شام پولو داشتیم صرف شد جای همگی خالی بود، ولی همگی در کمال اوقات تلخی خوابیدیم. [۳۸]

روز شنبه هیجدهم، منزل خور^۱

صبح برخاستیم، فرستادیم [در] پی محمد حسن بیگ بالیوز، که او بفرستد حاجی محمد صادق یزدی را بیاورد که شصت تومان میرزا سید علی حواله داده بود، بلکه تیز بینی بکنیم و بگیریم، برویم کربلا تا به باقی آن برسیم. نایب آمد بعد از یک ساعت دیگر حاجی مذکور آمد و سند حواله را آورد و گفت این مردی که تاجر که حواله به او شده است، ورشکست شده است. لابد فرستادیم نزد سرتیپ پنجاه تومان داد و سندی از من و میرزا مهدی گرفت؛ بعد کرایه خانه و انعام عمله کاظمین را دادیم.

عجب مردمان بی‌انصافی دارد، خدمه آن دو بزرگوار، بدتر از اهل مرده شور خانه است. با زور نایب و پول زیاد خلاص شدیم. نیم ساعت بعد از ظهر، آخر فراراً از کاظمین بیرون آمدیم، به خور آمدیم. دو فرسنگ راه بود و راه هموار است. یک ساعت به غروب مانده رسیدیم به خور، سالدات^۲ رومی جلو آمدند و گفتند شما شب به محمود آباد می‌رسید و راه امن نیست. امشب اینجا باشید، صبح به مسیب^۳ بروید. قبول کردیم پیاده شدیم، لب شط افتادیم. لیمو عوض ناهار خوردیم با نان پنیر و شب هم شش انداز^۴ داشتیم با چلو، ولی خیلی اوقاتمان تلخ بود. للبابت بودن آقا سید رضا و ابراهیم به کاظمین و نرسیدن پول، خیلی اوقاتمان تلخ بود، مگر سیدالشهداء فرجی بسازد و رحمی به دل میرزا سید علی بیاندازد، بلکه پول ما را بدهد و از قرض خلاص شویم، [۳۹] اگر این اوقات تلخی را نمی‌داشتیم لب شط خیلی باصفا بود، مخصوص مهتاب هم بود. شب تا صبح از شدت سرما خوابم نبرد، پوستین خودم را به آقا سیدرضا دادم که در کاظمین مانده بود به جهت پول که اگر میرزا سیدعلی بدهد بیاورد، عبا^۵ی نمدهم از ترشح سرما و شط خیس شده بود از شدت سرما نخواهیدیم تا صبح.

روز یکشنبه نوزدهم، مسیب

هشت فرسنگ است. زمین هموار بود. آب و چیزی ندارد. یک فرسنگ به مسیب مانده، من تنها رفتم طفلان مسلم میرزا مهدی محتلم شده بود نیامد. کس دیگر هم همراه من نبود که بیاید. تنها رفتم، ولی خیلی منزل خوفناکی است با عرب‌های دزد هم دچار شدم؛ خدا مرا حفظ فرمود، همگی حیران ماندند از رفتن من و آمدنم. در کاروانسرا منزل نمودیم. آقا سید تقی تذکره خودش را نیاورده بود. دوباره تذکره به او داده شد و پول دوباره از ما گرفتند. ناهار نداشتیم در بین راه خرما و نان خوردیم شب هم اشکنه و تخم

۱. اصل: خر

۲. سرباز

۳. اصل: درهمه موارد مصیب

۴. نوعی خورش که از تخم مرغ ماکیان با پیاز ترتیب دهند.

مرغ پخته و ماست خوردیم، جای همگی خالی بود.

روز دو شنبه بیستم، کربلای معلی

صبح من و کربلایی اسماعیل پیش آمدیم، خانه آن سفر رفتیم که قبل رفته بودیم، جای خالی نبود. خانه، درب باب سلطانی گرفتیم به ماهی بیست و پنج هزار. هوا خیلی سرد بود امروز، بعد آقاسید علی را کربلایی اسماعیل رفت خبر کرد، آمد منزل ما و خود کربلایی اسماعیل جلو رفت با تخت آمد، فرارش های حضرت جلو رفتند با تخت وارد صحن کردند بعد از طواف دادن حضرت سید الشهداء و حضرت عباس، در اتاق که یک در توی ایوان دارد و یک در توی رواق، پهلوی ضریح حبیب است، اتاق آئینه کاری است، در روی سکوی دست راست دفن نمودیم و دو قاری قرار گذاشتیم با دو چراغ با یک نایب الزیاره به جهت مرحوم آقا، ولی سنگ را کار نگذاشتیم. متولی باشی خیلی سختگیری می نماید. آقا سید مهدی برادر، آقا سید صالح، زیارت نامه خوان حاجی خانم آمد [۴۰] منزل من با آقا سید علی آقا از حاجی خانم سؤال ها نمود و گمان می کرد به جهت مشارالیه پولی داده اند، نداده بودند من گفتم نداده اند پیغام و سلام شکوفه را رسانیدم. گفت، سلامت باشد. چای صرف شد، رفتند.

ناهار، نان و پلو و خرما داشتیم، خوردیم. شام حرم مشرف شدیم، با آقا سید علی کوچک آمدیم منزل، شام قورمه سبزی و چلو داشتیم صرف شد، وقت خوابیدن مشارالیه رفت. شیخ حسن پسر شیخ اسدالله هم بود.

زیارت نامه خوان نجف حاجی خانم هم آمد منزل من که بلکه حاجی خانم به جهت مشارالیه هم خرجی داده باشد. گفتم: من از حضرت عبد العظیم آدمم و فرصت آن نشد که به جهت شماها خرجی بدهد. محتمل است بعداً روانه نماید. مشارالیه هم رفت.

روز سه شنبه بیست و یکم، کربلا

صبح حرم مشرف شدیم، نماز خواندیم، خدمت حضرت عباس مشرف شدم. مراجعت کردیم منزل چای را درست کردیم، آقا سید جواد و آقا سید علی آقا هر دو آمدند به دیدن ما، بعد از صرف چای و قهوه و قلیان رفتند، بعد آقا سید مهدی آمد آن هم چای خورده رفت. بعد با آقا سید علی در باب تعارف آقا سید جواد خیلی جواب و سؤال کردیم، از صد تومان به عدد یک طاقه شال گفتگو می کرد که تا ندهید سنگ را نمی گذارد کار بگذارد. مختصر، هرچه گفتیم به خرج نرفت، او رفت.

رفتیم من و میرزا مهدی حمام بغدادی درب دروازه نجف، آب فرات است سر و کیسه کردیم. مراجعت نمودیم ناهار آبگوشت و ماست و پلو داشتیم صرف شد، چای خوردیم. ما هم به تلگراف خانه رفتیم که تلگراف به طهران نمائیم. گفتند فردا صبح آمدیم منزل یک طاقه شال به جهت آقا سید جواد دادیم کربلایی اسماعیل برد. بعد حرم مرا دید گفت، این شال خوب نیست من قبول ندارم هر چه خواستیم و گفتگو نمودیم که سنگ را برجسته نصب نمائیم، قبول نکرد. ما هم هنوز کار نگذاشتیم. به حساب، قهر کردیم. من را آقا سید جواد برد؛ شمع روشن کردیم با او، [۴۱] بعد از خطبه و فاتحه به اسم مرحوم آقا به حرم بردیم، فاتحه را آقا سید جواد خواند، بعد حرم مشرف شدیم. شمع را زدم بالای سر شمعدان زیارت خواندم و نماز پشت

سر شیخ زین‌العابدین خواندم. بعد حرم حضرت عباس مشرف شدم، مراجعت نمودیم به منزل. چهار ساعت از شب گذشته بود، شام قورمه سبزی و چلو داشتیم با شیخ حسن پسر شیخ اسدالله صرف شد. روزنامه سه روزه را نوشتیم تا ساعت شش و بعد خوابیدم، ولی از بی‌پولی و نیامدن آقا سید رضا خیلی اوقاتمان تلخ است. پول تذکره و مخارج دفن را، آقا سید علی از خودش داد. ما پولی نداریم به مشارالیه بدهیم تا آقا سید رضا بیاید به رضا قلی خان تلگرافی نوشتیم، بلکه صد تومان به جهت من تلگرافی بگیرد بدهد که عراده^۱ راه بیفتد، اگر بدهد.

روز چهارشنبه بیست و دوم، کربلا

یک ساعت به صبح مانده برخاستیم، به تنهائی وضو ساخته، حرم مشرف شدم. بعد از زیارت و نماز جماعت صبح، در ایوان آمده نشستیم با آقا سید علی صحبت داشتیم تا نیم ساعت از آفتاب برآمده. بعد با پسر شیخ اسدالله رفتیم به حرم حضرت عباس، در بین راه خیال گرفت که شیر چای بخوریم. در قهوه خانه رفتیم دو فجان شیر چای خوردیم بعد حرم مشرف شدیم. بعد از زیارت به تلگراف خانه رفتیم، دو تلگراف به طهران زدم قیمت دو تومان، بیست کلمه یک تومان می‌گیرند یک طرفه، دو طرفه قبول ندارند، مگر ذمه قبول کند شخصی، یکی به رضا قلی خان زدم که پول حواله تلگرافی بدهد و یکی احوال پرسى از خانه خودم کردم. هر که ذمه قبول کند، جواب را باید معادل پولی که می‌دهد دو برابر بدهد جواب می‌دهند، و الا جواب [۴۲] به آن طرف است که باید پول بدهند بزنند. بعد دیدم میرزا مهدی خان هم آمد آن هم تلگرافی به طهران زد. در تلگراف خانه به جز پول ضرب قسطنطنیه پول دیگری نمی‌گیرند. بعد ما هم مراجعت کردیم، منزل آمدیم.

ناهار آبگوشت و ماست و پلو داشتیم. بادمجان در کربلا پیدا نمی‌شد کدو بود. من با شیخ حسن به بازار رفتیم، یک جفت چکمه دادم به جهت من بدوزند، چکمه نداشتیم. بعد قدری در صحن حضرت عباس مشرف شدیم، گریدیم و زیارت کردیم بعد منزل آمدیم، میرزا هادی خان بالیوز به دیدن ما آمد. با آقا سید مهدی زیارتنامه خوان هندی‌ها، چای صرف شد و یک شیشه عطر آقا سید مهدی به من تعارف داد. آنها رفتند و وضو ساخته، حرم مشرف شدیم، آقا سید جواد را دیدیم، گفت سنگ را کار بگذارید، محض خاطر شما قبول کردیم، قرار شد فردا کار گذاشته شود. بعد حرم مشرف شدم، نماز جماعت خوانده، زیارت کردم، به حضرت عباس رفتیم. سه ساعت از شب گذشته، مراجعت به منزل نمودم. مشغول روزنامه نویسی شدم. شام هم خورش کدو داریم با چلو، دو نارگیل تازه با شیر خریدم و خوردم، به جهت آنکه ادرارم زیاد شده بود، بلکه معالجه شود دیگر با خداست.

روز پنج‌شنبه بیست و سوم، کربلا

صبح زیارت رفته نماز خوانده، به حضرت عباس رفتیم مراجعت نمودم. منزل آمدیم آقای آقا میرزا حسین برادر آقا میرزا صالح و کلیددار حضرت عباس با عمویش و آقا سید علی به دیدن ما آمدند [۴۳] چای و قهوه

۱. اصل: اراده.

صرف شد. رفتند ناهار خوردیم. اشکنه و ماست و خرما و پنیر و سرشیر. بعد من خوابیدم تا عصر بعد وضو ساخته، حرم مشرف شدیم تا ساعت سه بعد آمدیم. شام، قورمه سبزی داشتیم. خورده، خوابیدند. من حرم مشرف شدم تا ساعت هفت و روزه حاجی گلشن را هم دادم خواندند. سر شب حضرت عباس خواندند و بعد از شام حضرت سید الشهداء، بعد مراجعت نموده، خوابیدم. صبح برخاستم دیر پاشدم.

روز جمعه بیست و چهارم، کربلا

صبح حرم مشرف شدم بعد به حضرت عباس رفته، برگشتم منزل ناهار آبگوشت و ماست و پنیر داشتیم صرف شد. میرزا مهدی به حرم نیامد، کاغذ به طهران می نوشت، ولی من و پسر شیخ اسدالله دوباره به حرم رفتیم و در صحن گردش نمودیم. بعد از زیارت تا عصر منزل آمده، چای صرف شد. وضو تجدید نموده، به حرم رفتیم. بعد به حضرت عباس رفتیم، میرزا مهدی هم رسید. بالای گلدسته رفتیم، عصری منزل آمدیم. غروب به حرم حضرت سید الشهداء مشرف شدم پای وعظ حاجی ملا باقر رفتیم، بعد از نماز جماعت آخوند ملا حسین، تا دو ساعت از شب گذشته، یک کاغذ به طهران نوشتیم. شام خورش کدو داشتیم. صرف شد، خوابیدیم.

روز شنبه بیست و پنجم، کربلا

صبح برخاسته، حرم مشرف شدم نماز خوانده، حضرت عباس رفتیم. بعد چای خانه رفتیم و تلگراف خانه به چای آورده بود [۴۴] و نه جواب تلگراف رسیده بود. مراجعت کردیم منزل، ناهار آبگوشت و ماست و پنیر و خرما خوردیم، بعد مشغول کاغذ نویسی طهران شدم، تمام شد پکت نمودم، دادم شیخ حسن پسر شیخ اسد الله با یک قران برد چایخانه و سفارش کرد و آمد.

بعد آقا سید علی پسر آقا سید جواد منزل ما آمد. چای می خوردیم مکاری خودمان آمد و پول طلبش را می خواست، دادیم. گفت میرزا حسین از سامره آمده من و میرزا مهدی به دیدن او رفتیم. قدری از میرزا سید علی صحبت داشتیم، بعد با هم حرم حضرت عباس رفتیم، بعد به حرم سید الشهداء مشرف شدیم. شخصی گفت که چای آورده و کاغذ از شما دارد فرستادم شیخ حسن را، گفتند فردا، نماز خوانده زیارت کردیم، در ایوان قدری نشستیم به منزل آمدیم، مشغول روزنامه نویسی گردیدیم. ولی للبابت بی پولی و نیامدن آقا سید رضا، خیلی اوقاتمان تلخ است که هیچ نمی فهمیم شام هم پلو خرما داریم، و یک دست کاسه رب انار هم آدم میرزا هادی خان به جهت ما تعارف آورده، لقمه [ای] چهل و شش شاهی است.

سنگ را خواستیم نصب نمائیم، بزرگ است باید به دیوار نصب کنیم. من گفتم باشد تا آقا سید رضا بیاید آن هم ببیند که فردا در طهران ریزه خوانی^۱ ننماید و ما را خدمت والده [۴۵] مقصر نسازد، شام خورده خوابیدیم.

روز یکشنبه بیست و ششم، کربلا

یک ساعت به صبح مانده، تنها برخاستم حرم مشرف شدم زیارت کرده، نماز جماعت خواندم به حضرت

۱. ریزه خوانی کردن؛ بد گفتن. به نهانی عیب گرفتن

عباس مشرف شدم مراجعت نمودم، یک زوج چکمه که خریده بودم، گرفته منزل آوردم، شیخ [حسن] به چاپار خانه رفته بود، کاغذجات طهران را آورده بود. زیارت نمودم للبابت ناخوشی نواب علیه عالیّه خیلی اوقات تلخ شدم و قدری گریه نمودم، بعد به حرم مشرف شدم، به ضریح سید الشهداء چسبیده، دخیل شدم و عرض نمودم به خامس آل عبا که از عمر من بردارد بر روی عمر نواب علیه بگذارد و این عبد ذلیل را تصدق آن وجود نماید که دیگر طاقت صبر ندارم، جز نواب علیه که خدا مرا قربان او نماید دیگر کسی ندارم پدر و مادر من اوست. بعد از گریه بسیار به خانه آمدم، قدری نان با آبگوشت خوردم باز به حرم رفتم، خدمت حضرت عباس دخیل شدم و از عرض نمودم همان عرضی که به امام کرده بودم، که خدا قبول نماید، بعد منزل آمدم. آقا سید علی کوچک آمد منزل ما با آقا سید محمد نجفی قدری صحبت داشت و تعلیقه‌جات مرحوم آقا را بیرون آورد که به خط مبارک خودشان مرقوم فرموده بودند. زیارت کردم و قدری گریه و زاری نمودم.

بعد حرم مشرف شدم نماز جماعت خواندم و به والده و سایرین مخصوصاً دعا کردم در بالای سر مبارک حضرت سیدالشهداء. بعد به وعظ حاجی ملا باقر [۴۶] آمدم، قدری گوش دادم. از کثرت اوقات تلخی، نتوانستم بنشینم تا آخر منزل آمدم. شیخ حسن پسر شیخ اسدالله دید اوقاتم خیلی تلخ است، روضه خواند، گریه کردم و به نواب علیه عالیّه دعا نمودم که خدا انشاء الله شفای عاجل مرحمت نماید.

مختصر، از کثرت اوقات تلخی یکی للبابت این خبر و یکی للبابت بی‌خرجی بودن خودمان و یکی ولایت غربت و یکی نه راه پس داریم و نه راه پیش و یکی مطالبه طلبکارها، طلب خودشان را، به حق همین بزرگوار که هیچ نمی‌فهمیم شعور که رفته، نزدیک است دیوانه شوم. جواب تلگراف هم نیامده، بیشتر در تشویشم، نمی‌دانم این سفر چه سفری بود. خدا حفظ نماید.

شام قورمه سبزی و چلو داریم، ولی من از شدت غصه نمی‌توانم غذا بخورم، شام نخورده خوابیدم. نمی‌دانم گلویم چرا گرفته و درد می‌کند. حالت خودم را هیچ نمی‌فهمم هم‌ا‌ش^۲ محض خواطر ناخوشی نواب علیه است که خدا مرا قربان او نماید و شفای عاجلی کرامت نماید.

روز دوشنبه بیست و هفتم، کربلا

صبح یک ساعت به صبح مانده، حرم مشرف شدم تنها، میرزا مهدی به جهت نماز صبح حرم می‌آمد، ولی من می‌رفتم. بعد از مراجعت از دو زیارت، دیدم آقا سید محمد نجفی آمده بود، چای درست کرده بود، صرف شد؛ ناهار خوردیم. آبگوشت و پلو و ماست و ارده داشتیم با آقا سید محمد خوردیم در بین خوردن آقا سیدرضا و ابراهیم آمدند [۴۷] از کاظمین و گفتند به هیچ وجه خبری از میرزا سید علی نرسید ما هم خرجی مان تمام شد. ناهار مثل زهرمار شد به جهت ما، خواستیم کربلائی اسماعیل روانه نمائیم به کرمانشاهان، اسدالله بیگ آدم صاری اصلان پیغام داد که نمی‌گذارم کربلائی اسماعیل برود تا پول مرا

۱. اصل : قضا

۲. اصل : همش

ندهد. لابداً قرار گذاشتیم عبدالحمید برود، صبح چای صرف شد حرم مشرف شدیم، تا دو ساعت از شب گذشته، آمدیم منزل در کمال اوقات تلخی آقا سید علی هم آمد. شام خرما پلو داشتیم، ما هم خوردیم و در کمال اوقات تلخی خوابیدیم.

روز سه شنبه بیست و هشتم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده، من و آقا سید رضا و شیخ حسن پسر شیخ اسد الله حرم مشرف شدیم. بعد حرم حضرت عباس رفتیم. بین راه قهوه خانه رفتیم، قهوه و شیر چای خوردیم. بعد حرم مشرف شدیم، مراجعت نمودیم حرم سید الشهداء مشرف شدیم. نماز صبح را جماعت خواندیم، در ایوان آمدیم که بیایم کاغذی به من دادند که سلخ ذی حجه آقا سید محمد علی و امیرزاده نوشته بودند بعد از خواندن کاغذ می خواستم دیگر به طهران کاغذ ننویسم، به جهت آنکه هنوز ترک نکرده اند گله های بی معنی را و در ولایت غربت اذیت می کنند مرا، به کاغذ باز به ملاحظه اینکه نخواستم ترک عیال نمایم و از من مکدر نشوند باز کاغذ نوشتیم، ولی اگر این جور باشد، به طهران نخواهم ماند، دوباره خواهیم رفت و سفر ده، پانزده سال خواهیم نمود. من طاقت این جور کلمه ها را نداشتم که این سفر را نمودم شاید متنبه بشوند، باز نشدند. لابدم که سفر زیاد نمایم تا ترک این گله ها بشود. [۴۸]

بعد آقا سید محمد آمد منزل ما چهار تومان به عبدالحمید دادم و روانه نمودم بعد فراش تلگراف خانه آمد، جواب تلگراف را که به طهران داده بودم، یکی از آنها جواب رسید که مشغول تعزیه هستیم، آقا سید محمد و آقا سید رضا گفتند که لازم نبود آنها تعزیه بخوانند ما خودمان تعزیه بی پولی داریم، از دولت سر آقا میرزا سید علی، که خدا سزایش را بدهد.

بعد ناهار آبگوشت و ماست و پلو داشتیم، با آقا سید محمد صرف شد. بعد حرم مشرف شدیم، عصری آمدیم، میرزا حسین و خانم باجی به دیدن ما آمدند. چای صرف شد با آنها بعد آقا سید محمد آمد و آنها رفتند، او هم چای خورد به حرم مشرف شدیم. باران می آمد. نماز جماعت خواندم، به حرم حضرت عباس من و آقا سید رضا رفتیم مراجعت نمودیم آقا سید علی را از ایوان حضرت سید الشهداء برداشتیم منزل آمدیم و شام قورمه سبزی و چلو داشتیم، پسر شیخ اسدالله اذن گرفت به نجف برود، چیزی به مشارالیه نیاز دادم، هنوز که نیامده منزل ما، گویا رفته باشد، از کثرت اوقات تلخی، بی پولی، نمی دانم چه بنویسم.

روز چهارشنبه بیست و نهم، کربلا

دیر از خواب بیدار شدم، صبح نماز را خانه خواندم، بعد حرم مشرف شدم و به حضرت عباس رفتیم، به منزل مراجعت کردم، آقا سید محمد منزل آمده بود تا شام بود ناهار آبگوشت و ماست و پلو و خرما صرف شد [۴۹] بعد از کثرت دلتنگی با آقا سید رضا و کربلایی اسماعیل به خیمه گاه رفتیم. از آنجا مراجعت نموده، حرم مشرف شدم. نماز خوانده، زیارت کردم تا سه ساعت به غروب مانده، حرم رفتیم بودم. بعد به خانه آمدیم، چای خوردیم. فاضل اردکانی، آخوند ملاحسین منزل ما آمد تا غروب بود بعد رفت. من هم حرم

۱. اصل : کسرت درهمه موارد

مشرف شدم نماز جماعت خواندم از حرم حضرت عباس مشرف شدم، آقا سید رضا هم آنجا آمد، با هم منزل آمدیم، سیدی بود از شاگردهای فاضل منزل ما بود، شام را با مشارالیه صرف نمودیم آقا سید محمد هم شام خوردن رفت، شام هم خرما و پلو داریم با رب صرف شد، ولی للبابت بی‌پولی، خیلی اوقات همگی ماها، تلخ است. خدا خرجی بسازد یک اوقات تلخی بی‌پولی و یکی خبر ناخوشی نواب علیه‌عالیه والده امید دارم که انشاء الله به حرمت سید الشهداء تاکنون رفع نقاهت آنها شده باشد.

روز پنج‌شنبه سلخ محرم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده، حرم مشرف شدیم. در بین راه آقا سید رضا مرا مهمان به چای کرده چای خورده حرم مشرف شدم، زیارت نمودم، مراجعت نمودم. بعد از زیارت حضرت عباس به منزل آمدم حلیم خوردیم جای همگی خالی، بعد از حلیم با آقا سید محمد پیاده حرم مشرف شدیم تا حرم همه‌اش باغ است و گنبد حر را خراب کرده‌اند. از کاشی، مشیر^۱ شیرازی ساخته است و تعمیر هم کرده است [۵۰] و صندوق هم درست کرده است. باری زیارت نموده، مراجعت کردیم. به آخوند نجفی وعده کرده بودم منزل او بروم با آقا سید محمد رفته‌م منزل او، چای صرف شد بعد منزل آمدم تجدید وضو نمودم. به حرم مشرف شدم نماز جماعت کردم و ماه را در صحن دیدم زیارت کردم خدمت حضرت عباس مشرف شدم. منزل آمدم با آقا سید علی شام قورمه سبزی و چلو داشتیم صرف شد. دوباره حرم رفتیم همگی تا هفت ساعت از شب گذشته مراجعت نموده خوابیدیم.

روز جمعه غره صفر

نماز صبح را منزل کردم بعد حرم مشرف شدم. نماز اول وقت را کردم و زیارت نمودم به حرم حضرت عباس مشرف شدم. با میرزا حسین منزل آمدیم. در بین راه سرتیپ را دیدم که از سامره آمده بود، پنجاه تومان از ما طلب داشت. خیلی اوقاتم تلخ شد که اگر مطالبه کند، چه جواب بگویم. بعد منزل آمدیم آقا سید محمد آنجا بود ناهار صرف شد آبگوشت و کدو و ماست و پلو و خرما داشتیم، ولی میرزا حسین ناهار نماند رفت. بعد چای صرف شد حرم مشرف شدم تا مغرب ماه را حرم دیدم بعد نماز جماعت خوانده، مهمان آقا سید علی کوچک بودیم. در بالاخانه سردر ناصریه شام شش رنگ خورش با دو قاب چلو و پلو و ترشی داشتیم صرف شد. در همانجا فرستادیم پوستین آوردند خوابیدیم دو ساعت به در باز کردن حرم بیدار شدیم چای صرف شد بعد [۵۱] وضو گرفتیم تا دو ساعت به صبح مانده که در باز می‌شد رفتیم در را باز کردیم حرم مشرف شدیم.

روز شنبه دویم، کربلا

نماز خوانده حرم حضرت عباس مشرف شدیم. آمدم منزل کاغذ به طهران نوشتم پاکت کرده، خوابیدم تا ظهر بیدار شده ناهار آبگوشت و پلو و ماست صرف شد. بعد چای خورده حرم مشرف شدیم نماز خوانده

۱. مشیرالملک

چاپارخانه^۱ رفتیم. چاپار آمده بود کاغذ از عجم نداشت پاکت خودمان را دادیم بعد حرم حضرت عباس مشرف شدیم. از آنجا حرم سید الشهداء مشرف شدم نماز مغرب را خواندم، زیارت نموده، مهمان آقا سید علی بزرگ بودیم رفتیم شام دو قاب پلو با چهار ریگ خورش و ماهی و ترشی داشت با افشیره صرف شد آمدیم منزل دو باره حرم حضرت سید الشهداء مشرف شدیم تا چهار ساعت از شب گذشته که در را بستند، کسی نبود غیر از ما بعد آمدیم خوابیدیم.

روز یکشنبه سیم، کربلا

صبح حرم مشرف شدم نماز جماعت خوانده، زیارت کردم. در بین راه حضرت عباس قهوه خانه رفتیم یک فنجان چای من و آقا سید رضا خوردیم، حرم حضرت عباس مشرف شدم. حالتیم خوش نبود مراجعت به منزل نمودم [۵۲] روزنامه دو روزه را نوشتیم بعد خوابیدم ناهار نخوردم، حال نداشتم، ظهری بیدار شدم چای صرف شد. آقا سید احمد رفیق میرزا مهدی، قدری رطب تازه به جهت ما داد و خودش هم آمد. رطب هسته^۲ نداشت و هسته دار هم داشت. خوردم بعد خانه شیخ محمد قندهاری رفتیم تا غروب بعد حرم مشرف شدم نماز جماعت خوانده مراجعت نمودم با آقا سید علی منزل، شام پلو خرما داشتیم صرف شد بعد با هم حرم رفتیم تا درب حرم مطهر را با هم بستیم، رفتیم بالا خانه آقا سید علی بالای درب ناصریه خوابیدند هشت ساعت از شب گذشته، بیدار شدیم چای صرف شد. حرم رفتیم درها را باز کردیم و چراغهای حرم را روشن کردیم نماز شب خواندم و زیارت کردم بعد حرم حضرت عباس مشرف شدم صبح شد.

روز دوشنبه چهارم، کربلا

نماز صبح را با جماعت خواندم بعد زیارت کردم و به منزل آمدم. رواق رو به قبله حضرت سید الشهداء را با مسجد پشت سر خواهر حسین قلی خان بختیاری آینه کرده است خیلی خوب شده است. بعد بازدید میرزا حسین برادر آقا میرزا صالح رفتیم قهوه و شیرینی آوردند صرف شد. بعد به بازار رفتیم کفنی به جهت خود امتیاع کردیم و به آب فرات شستیم.

بعد منزل آمده، ناهار آبگوشت و ماست و پلو و رطب داشتیم. [۵۳] در بین ناهار آقا سید احمد آمد، او هم ناهار خورد. بعد من خوابیدم دو ساعت به غروب مانده بیدار شدم دیدم دو نفر از اقوام آقا سید صادق به دیدن ما آمده بود. چای صرف شد بعد حرم حضرت عباس مشرف شدم. نماز جماعت خواندم و حرم حضرت سید الشهداء مشرف شدم. تا دو ساعت از شب گذشته بعد به حرم حضرت عباس مشرف شدم مراجعت به منزل نمودم. آقا سید احمد هم آمد شام خرما پلو داشتیم صرف شد بعد خوابیدیم.

روز سه شنبه پنجم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده با آقا سید رضا حرم مشرف شدیم زیارت کرده و قهوه خانه رفتیم چای صرف شد. بعد حرم حضرت عباس مشرف شدم. مراجعت کرده، دوباره به حرم حضرت سید الشهداء زیارت کرده

۱. اصل : چپرخانه

۲. اصل: حسته

نماز جماعت خواندم مراجعت به منزل نمودم. هنوز میرزا مهدی خان خوابیده بود، بیدار کردم مشارالیه را، بعد آقا سید احمد آمد و آقا سید علی کوچک، فرستادیم. آقا سید ابوالقاسم رفت شخص کفن نویسی را آورد کفنی به جهت خودم گرفته بودم برید و قرار گذاشتیم بنویسد. بعد آنها رفتند.

ناهار آبگوشت و ماست و پلو داشتیم، صرف شد. خوابیدم سه ساعت به غروب مانده بیدار شدم چای خورده، حرم مشرف شدم. نماز خواندم حرم حضرت عباس مشرف شدم [۵۴] زیارت کرده، مراجعت نمودم رفتم منزل میرزا حسین خودمان مغرب مراجعت نمودم رفتم حرم نماز جماعت خواندم زیارت نمودم حرم حضرت عباس مشرف شدم مراجعت نموده، منزل آمدم شام ماش پلو داشتیم صرف شد. بعد از شام من و آقا سید رضا و میرزا مهدی خان دوباره حرم مشرف شدیم تا زمانی که در بسته شد مراجعت نموده، خوابیدیم.

روز چهارشنبه ششم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده، حرم مشرف شدیم. بعد از زیارت به حضرت عباس مشرف شدیم. از آنجا به قهوه‌خانه رفتیم من و آقا سید رضا چای صرف شد خواستم پول آنها را بدهم. سیدی که قوم آقا سید محمد علی بود که در تهران بود، آمد قهوه‌خانه، ولی نگذاشت من پول آن را بدهم، او ما را مهمان کرد.

بعد حرم مشرف شدیم نماز جماعت خواندم و وضع گوش داده منزل آمدم و مشغول روزنامه‌نویسی گردیدم بعد مشغول تفتیش شپش‌ها گردیدیم. روزی سه مرتبه شپش‌کشان داریم، باز هر جا که می‌خورد یک عدد شپش است چون در کربلا بی‌پول و بی‌کار بودیم، خدا نخواست ما را بیکار بگذارد که دق نماییم. غرض، همه چیز در کربلا هست، عطا فرمودند که خواب هم نرویم، علاوه بر بی‌پولی و شپش به قول آقا سید رضا، همه آنها به ره به پی هم هستند، بعد ناهار صرف شد دراز کشیدیم. [۵۵]

میرزا مهدی‌خان به تلگراف‌خانه رفت که تلگراف به جهت طهران به جهت پول نماید، مثل تلگراف من که رضا قلی‌خان پول داد و او هم به طهران زد که شاید پول بدهند، ولی به جهت مشارالیه خواهند داد. هیچ کس مثل اقوام عیال مخلص، نیست از مشایعت ایشان معلوم شد، باز خیریت بنده حرکت کرد و پول زیادی داشتم تلگراف نمودم.

باری، تلگراف کرده و مراجعت کردم، مخلص حرم مشرف شدم نماز خوانده مراجعت نمودم. صرف چای شد، قدری از شدت دل‌تنگی به بیابان رفتم گردش کرده، به حرم آمدم نماز مغرب را به جماعت نمودم زیارت کردم. حضرت عباس مشرف شدم بعد با آقا سید علی به منزل آمدیم آقا سید احمد هم آمد شام خورد قورمه سبزی داشتیم. بعد تجدید وضو نمودم حرم مشرف شدیم تا زمانی که درب‌های حرم را بسته و منزل آمدیم و خوابیدیم.

روز پنجشنبه هفتم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده، به حرم رفتم من و آقا سید رضا زیارت کرده، آمدیم قهوه‌خانه، چای خوردیم. حرم حضرت عباس مشرف شدیم آن وقت میرزا مهدی خان هم آمد مراجعت نمودم دوباره به حرم حضرت

۱. خویشاوندان. ج. ۱. اقوام

سید الشهدا [۵۶] نماز جماعت نمودم روضه خواندند گوش داده، مراجعت به منزل کرده. روز هفتم را علمای کربلا و نجف قتل امام حسن - علیه السلام - می‌دانند و بیست و هشتم را وفات حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می‌دانند و می‌گویند اخبار چنین دلالت دارد و خلق در شبهه هستند. هوا ابر است دکاکین هم بسته بودند. محض خواطر قتل، میرزا مهدی خان و آقا سید رضا همه اش را طعنه می‌زنند که پول میرزا داداش که خواسته از طهران رسیده می‌خواهیم نجف برویم و خرج کنیم. مختصر، از طعنه آنها هم خیلی اوقاتم تلخ شد. خدا انصاف بدهد به اهل طهران، بعد روزنامه نوشته خوابیدم بیدار شده، ناهار صرف شد. آقا سیداحمد هم بود آبگوشت و خرما و پولو و ماست داشتیم. بعد حرم مشرف شدم، زیارت کردم، نماز خواندم. ختم به جهت حاجی محمد شال فروش برادر آقا میرزا صالح گذاشته بودند، رفتم محض خواطر مشارالیه، بعد آمدم منزل چای صرف شد با آقا سید علی و آقا سید احمد، بعد به بازدید میرزا هادی خان بال یوز خودمان رفتیم. بعد از خوردن قهوه و کشیدن قلیان حرم مشرف شدیم زیارت کردم. نماز جماعت مغرب را خوانده و حضرت عباس رفتم مراجعت نمودم منزل شام صرف شد، پولو داشتیم با خرما بعد از شام با آقا سید احمد حرم رفتیم [۵۷] تا نه ساعت از شب گذشته مراجعت به منزل کردم و خوابیدم، ولی آقا سید رضا حرم ماند تا صبح.

روز جمعه هشتم، کربلا

صبح نماز را منزل خواندم و خوابیدم تا چهار ساعت از روز برآمده، برخاستم آقا سید احمد آمد ناهار آبگوشت و خرما و پولو و ماست صرف شد. بعد وضو ساخته، حرم مشرف شدم نماز خوانده به حرم حضرت عباس رفتم مراجعت نمودم منزل، چای صرف شد و مشغول کاغذ نویسی به جهت طهران شدم تا غروب به حرم مشرف شدم نماز جماعت خوانده زیارت کردم به منزل آمدم کاغذجات طهران را تمام کردم و شام چلو خورش کدو داشتیم صرف شد خوابیدم، دو ساعت به صبح مانده بیدار شدم.

روز شنبه نهم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده حرم مشرف شدم. زیارت کرده به حضرت عباس مشرف شدم. به جهت نماز جماعت به حرم حضرت سید الشهداء مشرف شدم، بعد از نماز و زیارت منزل آمدم. آقا سید مهدی و آقا سید احمد آمدند تا زمان ناهار، ناهار آبگوشت و ماست و خرما و پولو داشتیم صرف شد. بعد خوابیدیم سه ساعت به غروب مانده بیدار شدم چای خورده، حرم مشرف شدم نماز خوانده به حضرت عباس مشرف شدم مراجعت کردم به حرم حضرت سید الشهداء آمدم و نماز خوانده زیارت کرده به خانه آمدم کاغذجات طهران را آقا سید رضا آورده بود خواندم، از خانه ما نوشته بودند که از [۵۸] تلگراف، که من به رضا قلی خان کردم چیزی نفهمیدند خیلی غریب است، صریحاً من نوشتم که معطلم، پول به جهت من بده بیاورند حواله تلگرافی، دیگر مطلبی نبوده که آنها نفهمیده باشند، گویا ضرر داشت به جهت رضا قلی خان که نفهمیده بود، والا از این صریح‌تر چه می‌شد که بنویسم، دیگر ایماء^۱ نداشت، باری قدری سید رضا از اینکه

۱. اصل: ایما. اشاره کردن، اشاره، کنایه

خانم نوشته بود من نفهمیدم، قدری خندید و مسخره کرد، دیگر پول خواستن نفهمیدن نداشت باری حرف رفقا را سر من دراز کرد مشغول روزنامه‌نویسی گردیدیم بعد شام قورمه سبزی و چلو داشتیم، صرف شد بعد خوابیدیم تا آقا سید احمد رفت.

روز یکشنبه دهم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده برخاسته، من و آقا سید رضا به قهوه خانه رفتیم، چای صرف شد به حرم مشرف شدم زیارت کرده، به حضرت عباس رفته بعد مراجعت نموده، حرم حضرت سید الشهداء مشرف شدم نماز جماعت کرده به خانه آمدم، یک کاغذ به طهران جواب کاغذ دیروز را نوشتم چاپار خانه دادم، بردند. میرزا حسین و میرزا جهانبخش آمدند منزل ما قدری صحبت داشته، رفتند. بعد ناهار آبگوشت و ماست و پلو داشتیم صرف شد، به حمام رفتم چهار ساعت به غروب مانده بیرون آمدم، من خوابیدم دو ساعت به غروب مانده بیدار شدم، چای صرف شد. [۵۹] به حرم مشرف شدم نماز خوانده، زیارت کردم، یک کاغذ دیگر که در بیست و یکم محرم نوشته بودند رسید، خواندم، خیلی اوقاتم تلخ شد.

به حرم حضرت عباس مشرف شدم به جهت نماز مغرب، به حرم حضرت سید الشهداء مشرف شدم، نماز خوانده حرم زیارت نمودم، به خانه آمدم آقا سید علی و آقا سید احمد به منزل ما آمدند قدری صحبت داشتیم. آقا سید علی شام خوردن رفت، ولی آقا سید احمد بود، چلو و خورش کدو داشتیم، من نخوردم به جهت آنکه هم چشمم و هم پایم درد می‌کند، خدا رحم کند ناخوش نشوم، میرزا مهدی خان خودش را خیلی زرنگ می‌داند و صادق، ولی خیلی موذی است و مفطن، خدا رحم بکند به من و خیلی با کینه است تا کسی مجالست ننماید، نمی‌دانند به انظار مردم، خیلی صادق و بله^۱ به نظر می‌آید، ولی خدا رحم کند خیلی زرنگ است، خدا حفظ نماید او را و از چشم مردم نگاه دارد.

روز دو شنبه یازدهم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده خوابی دیدم هولناک^۲ از خواب پریدم، دیگر خوابم نبرد، وضو ساخته قهوه خانه رفتم یک فنجان چای در کمال اوقات تلخی خوردم. بعد حرم مشرف شدم زیارت کرده، به حضرت عباس مشرف شدم، مراجعت نموده حرم سید الشهداء آمدم نماز جماعت کرده زیارت نمودم منزل آمدم آقا سید علی آمد [۶۰] قدری صحبت داشتیم، ناهار حضرات خوردند، من از کثرت اوقات تلخی نتوانستم ناهار بخورم، نخوردم.

بعد از ناهار، آقا سید علی رفت من روزنامه نوشتیم با صورت خواب دیشب را، بعد حرم مشرف شدم، مراجعت کرده، چای صرف شد. تلگراف طهران به جهت میرزا مهدی خان آمد و صد تومان حواله داده بودند، قرار شد با آقا سید احمد بروند پول را بگیرند قرض اسدالله بیگ و محمد کاظم خان سرتیپ را بدهند، ولی از تلگراف مخلص، که به طهران کردم و پول خواستم جوابی نرسیده، از دل برود هر آنکه از دیده برفت.

۱. ابله، کم خردان

۲. اصل: خولناک

باری، عصری حرم مشرف شدیم تا مغرب نماز جماعت خوانده، به حرم حضرت عباس مشرف شدم بعد به منزل آمدیم، آقا سید احمد هم آمد، شام پلو و خرما داشتیم. بعد آقا سید علی ما را خواست به حرم بعد از خلوت شدن حرم توی ضریح ما را برد و یک قران از توی ضریح پیدا نموده به من داد، چراغ روشن نمودیم، زیارت و استدعا نموده بیرون آمدیم، آمدیم به منزل قلبان کشیده ساعت هفت خوابیدیم.

روز سه شنبه دوازدهم، کربلا

صبح حرم مشرف شدیم، یعنی بعد از [۶۲] خوردن چای در قهوه خانه، دو ساعت به صبح مانده حرم مشرف شدم زیارت کرده به حرم حضرت عباس مشرف شدم دوباره به حرم مراجعت نمودم نماز جماعت را کردم زیارت نموده، منزل آمدم و خوابیدم.

چند روز است کمرم درد می کند. ناهار بیدار شدم آقا سیدعلی و آقا سید احمد منزل ما آمده بودند، ناهار خوردیم آبگوشت و پلو و ماست و پلو داشتیم. بعد از خوردن ناهار آقا سید علی رفت، ولی نان خوبی کربلا دارد که در تمام طهران پیدا نمی شود. حقه کربلا یک قمری است، ولی تمام نان ها خوب نیست عرب ها در خانه پخته می کنند خوب می شود. برنج خوب، حقه کربلا که یک من یک چارک است به یک هزار و ششصد و پنجاه دینار می دهند و هیزم حقه اسلامبولی دو قمری است. هیزم خوب با ذغال^۱ ندارد. ذغال هم دو قسم است یک قسم می گویند. ذغال ترک خوب است جور دیگر دارند، بد است، سیاه می شود، گوشت چهار یکی^۲، چهار صد و پنجاه دینار و ماست حقه، یک قمری است و پنیر حقه، دو قمری است جو حقه کربلا، دو قمری است کاه حقه کربلا، یک قمری است. من حرم مشرف شدم نماز خوانده، زیارت کردم حضرت عباس رفته برگشته، منزل آمدم چای خورده دوباره حرم رفته، نماز مغرب را خوانده زیارت نمودم به حضرت عباس رفته بعد منزل آمدم مشغول روزنامه نویسی گردیدم، شام هم قورمه سبزی داریم. [۶۲] پول میرزا مهدی خان که از طهران داده بودند رسید، می خواهیم فردا پول اسدالله را بدهیم که امروز فرستاده بود مطالبه می کرد.

سرتیپ، نجف رفته هنوز نیامده تا آمدن مشارالیه باقی پول حواله طهران هم وصول می شود، می دهند، ولی صد تومانی پنج تومان کسر می نمایند. میرزا حسین با ما سر سنگین است، میرزا جهانبخش تفتن کرده میان ما را به هم زده آنها هم که دهن بین می باشند کاری به کار آنها نداریم خود دانند و از عبدالحمید هم پانزده روز است که رفته خبری نداریم، خدا انصاف به میرزا سید علی بدهد.

روز چهارشنبه سیزدهم، کربلا

یک ساعت به صبح مانده بیدار شدیم، وضو ساخته با آقا سید رضا به قهوه خانه رفتیم چای صرف شد دوباره به حرم حضرت سید الشهداء مشرف شدم نماز جماعت کردم، به منزل آمدم. یک عدد لیمو خورده، آقا سید علی و آقا سید احمد منزل ما آمدند تا قریب به ناهار، آقا سید علی رفت و آقا سید احمد هم رفت، پول

۱. اصل : ذوغال

۲. منسوب به چهاریک عدد کسری . ربع چیزی . یک قسمت از چهار قسمت چیزی

حواله طهران را بگیرد و بیاورد.

من خوابیدم تا ظهری، تلگرافی از طهران آمد به جهت میرزا مهدی خان که پول رسیده یا خیر؟ آقا سید احمد هم آمد پنجاه تومان آورد و قرار گذاشت که پنجاه تومان دیگر را روز جمعه بدهد، پول اسدالله بیگ را دادیم، کربلایی اسماعیل برد داد، ناهار صرف شد چلو و قورمه سبزی با آبگوشت و ماست و پلو و گردو داشتیم. بعد از ناهار به خیال افتادیم [۶۳] که حر برویم به جهت آنکه مردم سیزده صفر را یا به حر یا به عون می‌روند باز رأی ما از رفتن برگشت، چای خواستیم صرف شد، تا یک ساعت به غروب مانده، حرم حضرت عباس رفته نماز ظهر را خواندم زیارت کردم، درویشی در کنج صحن منزل داشت، ادعاهای بزرگ می‌کرد به دیدن او رفته، دیدم مثل من است چیزی نمی‌فهمد، مشاقی^۱ می‌کرد برخاستم، دیدم کار بی‌معنی می‌کند، آمدم حرم سید الشهداء نماز جماعت کرده زیارت نمودم، به منزل آمدم و مشغول کتابچه‌نویسی گردیدم، کمرم دو روز است خیلی درد می‌کند اگر مرا نیاندازد خیلی خوب است. شام هم خرما پلو داریم آقا سید احمد هم منزل ماست شام خوردن، و امروز حساب کردیم از طهران تا کربلا یک صد و شصت فرسنگ است، واجب بود عرض شود.

روز پنج‌شنبه چهاردهم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده، قهوه خانه رفته با آقا سید رضا چای خورده، حرم مشرف شدم، زیارت کرده نماز جماعت نمودم، به حضرت عباس رفته از آنجا به منزل آمدم آقا سید احمد و آقا سید محمد منزل ما آمدند، آقا سید محمد از نجف آمده بود تا ناهار من کمرم درد می‌کرد، خوابیدم، ناهار آقایان خوردند. خرما پلو و آبگوشت و پلو و ماست و خرما داشتیم، من نخوردم، دو ساعت و نیم به غروب مانده رفته حرم، مراجعت نمودم منزل، دیدم صالح یهودی که صراف خزانه بود، آمده که از بغداد پولی حواله کرده‌اند به شما بدهم، ولی قران را از قرار هفده شاهی به شما می‌دهم، معمول تجارت ما چنین است، قرار گذاشتیم فردا بیاید بدهد، رفت. [۶۴]

چای صرف شد بعد وضو گرفته حرم رفتیم نماز جماعت کرده زیارت نمودم. بعد حرم حضرت عباس رفته از آنجا دوباره حرم آمدم بعد از دعا به منزل آمدم از شدت کمر درد چیزی نمی‌فهمیدم در حرم بمانم در منزل آقا سید احمد بود شام حضرات چلو و قورمه سبزی داشتیم، حضرات خوردن ولی من شام نخوردم، بعد از شام آنها حرم رفتند که تربت ببندند، تربت اصل ولی من از شدت درد خوابیدم.

روز جمعه پانزدهم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده برخاستم قهوه‌خانه رفته، چای خوردیم حرم مشرف شدم مراجعت به منزل نمودم یک تومان از میرزا مهدی خان قرض نمودم رفته تلگراف خانه، تلگرافی به آقا داداشم کردم که صد تومان به جهت من بدهد دیگر نمی‌دانم مثل رضا قلی خان خواهد داد یا خیر نمی‌دهد، بعد منزل آمدم

۱. کار مشاق. عمل مشاق. خط‌آموزی. عمل خوشنویس. عمل آموختن رفتن و تیراندازی و سواری و جز اینها در نظام. صنعت زرسازی. کیمیاگری. عمل کیمیاگر

میرزا مهدی خان کاغذ می‌نوشت به جهت طهران به من گفت بنویسم کمرم درد می‌کرد گفتم نمی‌توانم حالا بنویسم، ناهار خواستیم قورمه سبزی و چلو و آبگوشت و پلو و ماست و خرما داشتیم، صرف شد بعد خوابیدیم، دو ساعت به غروب مانده بیدار شدم وضو گرفتم. آقا سید علی و آقا سید محمد و آقا سید احمد هم آمدند چای صرف شد، قدری انتظار صالح یهودی را کشیدیم، نیامد.

نیم ساعت به غروب مانده به حرم حضرت [۶۵] عباس با آقا سید احمد رفتم نماز خوانده، زیارت کردم. بعد حرم حضرت سید الشهداء مشرف شدم نماز جماعت کردم. کمرم شدت کرد، دردش، زیارت مختصری نمودم به منزل آمدم چهار فنجان اسطوخودوس^۱ خوردم، قدری آرام گرفت کاغذ به جهت طهران نوشتیم خیلی به صعوبت، گفتند اگر بنویسم طهرانی‌ها تشویش می‌کنند لابد نوشتیم، آقا سید رضا هم دندان درد دارد، خیلی به شدت و کربلا اسماعیل هم دمبل^۲ پشت گردنش بیرون آمده، آن هم مثل من به آقا سید رضا می‌نالده، باری شام سبزی پلو داشتیم با آقا سید احمد صرف شد، مشغول صحبت مشارالیه بود بعد او رفت ما خوابیدیم، ولی آقا سیدرضا تریاک مشغول است می‌کشد و ناله می‌کند، ولی من حرف نمی‌زنم و درد را می‌کشم.

روز شنبه شانزدهم، کربلا

یک ساعت به صبح مانده، برخاستم وضو گرفته حرم مشرف شدم زیارت کرده نماز صبح را کردم، به حضرت عباس رفتم مراجعت نمودم به منزل آمدم. سه فنجان اسطوخودوس خوردم، سینه و کمرم درد می‌کند، گنه گنه^۳ حب کردم یک نخود خوردم. بعد بازدید آخوند ملا حسین فاضل اردکانی^۴ رفتیم، نبود، بعد میرزا مهدی خان منزل آمد من و آقا سید احمد به دیدن آخوند ملا محمود جفار رفتیم قدری صحبت داشتیم بعد منزل آمدیم، دیدم عبدالحمید آمده، ولی باز دست خالی است. حواله داده آقا سید میرزا علی پول ما را، ولی باز یک صد و پانزده تومان باقی است و این ریال را کرمانشاهان صد به دو تومان و [۶۶] دو هزار و پانصد و حال اینکه زمانی که ما در کرمانشاهان بودیم، بیست و سه هزار در بیست و سه هزار و پنج شاهی کم بود به این قیمت داده و بعد از دو ماه حواله کرده آن هم یک صد و بیست تومان آن هنوز باقی است. و در اینجا هم، قران را از قرار هفده شاهی حساب کردند به ما دادند و حال اینکه نهصد دینار بود.

۱. اسطوخودوس. اسطوخودس به لغت یونانی و بعضی گویند رومی شاه اسپرم رومی است و مسهل فایده مند است و معنی آن به عربی موقف الارواح و ممسک الارواح بود، تقویت دل و تزکیه فکر دهد و به عربی ضرم گویند بفتح ضاد نقطه دار. (برهان). ممسک الارواح. موقف الارواح. موافق الارواح. ضرم. ضرم. غزم. (متهی الارب). منتجوسه. شاه اسپرم رومی. شاه اسپرغم رومی. خزرمی. ناردین. سنبل رومی. سنبله. سنبل. کشه.

۲. دمل، و آن غده‌ای است که در بدن برآید و از آن جراحت آید.

۳. درختی است با برگ‌های درشت و گل‌های ریز سفید یا سرخ رنگ، از پوست آن دارویی برای معالجه مالاریا درست می‌کنند.

۴. شیخ محمدحسین فاضل اردکانی. از اعظم فقهای عهد ناصرالدین شاه که در سال ۱۳۰۲ یا ۱۳۰۵ ه. ق. در کربلا درگذشته است.

هنوز هم عاید نگردیده.

باری، عبدالحمید را باز دست خالی روانه کرده بود حواله داده حالا آیا بدهد یا خیر، چون روز شنبه بود یهودی‌ها بسته بودند، ماند به فردا. ناهار آبگوشت و ماست و پلو و گردو داشتیم، صرف شد. بعد میرزا مهدی خان رفت خانه شیخ زین‌العابدین به دیدن پسر مشارالیه، من چای خوردم و وضو ساخته، حرم رفتم نماز کرده به حضرت عباس مشرف شدم دوباره به حرم حضرت سید الشهداء آمدم زیارت کرده نماز مغرب خواندم منزل آمدم، میرزا مهدی خان چایخانه رفته بود. چای آورده بود، ولی از ما کاغذ نداشت باطناً خیلی مشوش گردیدیم، ولی به ملاحظه اینکه شاید فردا پیدا بشود، چاره نداشتیم حرف نزدیم، بعد شام قورمه سبزی داشتیم با چلو صرف شد، تا ساعت پنج با آقا سید احمد نشستیم بودیم و صحبت می‌داشتیم. بعد خوابیدیم و مشارالیه رفت.

روز یکشنبه هفدهم، کربلا

به صبح یک ساعت مانده برخاستیم، حرم مشرف شدم زیارت کرده، زیارت عاشورا خواندم به حضرت عباس رفتم. بعد دوباره به حرم سیدالشهداء آمدم، نماز جماعت صبح را خواندم، زیارت کردم، وعظ پسر حاجی ملاباقر را استماع نمودم، منزل آمدم کمر و دلجم شدت کرد، یک فنجان [۶۷] آب‌وشن^۱ شیرازی خوردم، قدری بهتر شد. نیم نخود گنه گنه هم خوردم، آقا سید محمود و آقا سید علی هم آمدند تا ناهار، آقا سید علی رفت با فراش باشی حضرت، آقا سید محمود.

ما ناهار خوردیم قورمه سبزی و چلو و آبگوشت و ماست و پلو داشتیم. بعد از ناهار خوابیدیم، سه ساعت به غروب مانده برخاستیم، چای خورده، حرم مشرف شدم. نماز خوانده به حرم حضرت عباس رفتم بعد منزل آمدم قلیان کشیدم دوباره حرم مشرف شدم نماز جماعت خوانده زیارت نمودم، به حرم حضرت عباس رفتم از آنجا به وعظ حاجی ملا باقر آمدم بعد به منزل آمدم مشغول روزنامه‌نویسی شدم، ولی کمرم قدری درد را دارد، آقا سید رضا هم دندان‌درد می‌کند و کربلائی اسماعیل هم پشت گردنش دمبل بیرون آورده درد می‌کند.

چایخانه باز خودم رفتم، گفتند کاغذ از طهران شما ندارید، شام هم پلو و خرما داریم، پول حواله آقا میرزا سید علی را هنوز به ما نداده‌اند و جواب تلگراف من هم از طهران هنوز نیامده که آیا پول بدهند یا خیر؟ مثل رضا قلی خان باشد پول دادن آنها، تا ساعت پنج از شب گذشته، نشستیم بودیم بعد خوابیدیم و آقا سید احمد هم شب بود رفت؛ یعنی شام خوردن بود، و بعد از شام رفت.

روز دوشنبه هیجدهم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده قهوه‌خانه رفتم دو فنجان چای خوردم به حرم مشرف شدم زیارت کرده به حرم حضرت عباس رفتم زیارت نموده دوباره به حرم سید الشهداء مشرف شدم نماز جماعت کرده زیارت نمودم. وعظ پسر حاجی ملاباقر را گوش دادم حرم زیارت کرده منزل آمدم، کمرم درد می‌کرد. سرتیپ گفتند آمده

۱. اصل: آب‌وشن

[۶۸] پول مشارالیه را دادیم بردند و خودمان منزل آخوند ملاحسین رفتیم، نبود.

بعد منزل آمدیم تلگراف آقا داداشم رسید که صد تومان حواله داده بود به حاجی خلیل، مشارالیه بغداد است، دست ما نمی‌رسد که از پول حواله میرزا سید علی هم دیناری تاکنون نرسیده بعد میرزا حسین و میرزا جهانبخش به منزل ما آمدند تا نهار، نهار خواستیم آنها روزه بودند ما و آقا سید احمد نهار خوردیم، پلو و آبگوشت و ماست و پلو داشتیم، صرف شد بعد خوابیدیم، سه ساعت به غروب مانده بیدار شدم، آقا سید محمد و آقا سید احمد بودند، فرستادیم پرتقال گرفتند آوردند، صرف شد، چای خوردیم بعد وضو ساخته حرم مشرف شدم زیارت کرده نماز خواندم به حضرت عباس رفتم، زیارت نمودم دوباره حرم سید الشهداء آمدم نماز مغرب را کردم زیارت نمودم به هزار زحمت، جمعیت عرب و عجم خیلی زیاد است به جهت اربعین بعد منزل آمدم. دلم و کمرم خیلی درد می‌کرد انار فرستادم گرفتند خوردم، ولی باز درد می‌کند، شام هم قورمه سبزی و چلو داشتیم، آقا سید احمد هم بود، خوردیم من مشغول روزنامه نویسی شدم تا ساعت پنج از شب گذشته بعد از شپش مفتش کردن خوابیدم.

روز سه شنبه نوزدهم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده بیدار شده وضوگرفتم قهوه‌خانه رفتم چای صرف شد. بعد حرم مشرف شدم زیارت نموده به حضرت عباس رفتم دوباره مراجعت نمودم نماز جماعت کرده زیارت کردم. [۶۹] بعد از وعظ به منزل آمدم آقا سید علی آمد قدری صحبت کردیم.

بعد من رفتم منزل سرتیپ، میرزا مهدی خان نیامد قدری صحبت داشتیم، منصب از حضرت سیدالشهداء گرفته بود خادمی و از حضرت امیر گرفته بود نایب فراش باشی گری، فرمان او را زیارت کردم، امیرالمؤمنین مهر ندارد، ولی مال حضرت سید الشهداء مهر دارد به خط کوفی. بعد منزل آمدم آقا سید محمد و آقا سید احمد منزل ما بودند. نهار صرف شد قورمه سبزی و چلو و آبگوشت و ماست و پلو داشتیم بعد من وضو تجدید نمودم حرم مشرف شدم نماز ظهر را خواندم و زیارت نمودم به حضرت عباس رفتم از آنجا منزل آمدم.

سینه و پشتم درد می‌کرد. نارنج گرفتم آوردم قدری با چای خوردم شاید بهتر شوم سینه‌ام بدتر شد. بعد وکیل حاجی خلیل آمد در باب پول حواله آقا داداشم که لیره از قرار بیست و شش هزار و یک قمری کم بدهد، چون در کربلا بیست و شش هزار و چهار قمری کم بود نگرفتم، ولی از قراری که معلوم می‌شود، همه جا معمولشان این نوع است و لابد باید بگیرم لیره.

بعد دوباره بعد از صرف چای به حرم مشرف شدم نماز جماعت خواندم زیارت کردم با هزار مشقت کثرت جمعیت، بعد به حرم حضرت عباس رفتم شنیدم. [۷۰] میرزا محسن مستوفی و محمد صفی میرزا پسر محمد شفیع میرزا، رئیس تلگرافخانه کرمانشاهان آمدند، ولی من ملاقات نکردم، بعد منزل آمدم. خورش کدو و چلو داشتیم صرف شد پنج ساعت از شب گذشته خوابیدم امشب درب حرم باز است تا صبح رواق و صحن جای سوزنی از کثرت جمعیت اعراب نمی‌شود که زیارت آمده‌اند.

روز چهارشنبه بیستم، کربلا

هفت ساعت از شب گذشت حرم مشرف شدم تا ساعت ده از شب گذشته بعد قهوه‌خانه آمدم دو فنجان چای صرف شد. به حرم حضرت عباس رفتم، دوباره حرم سید الشهداء آمدم نماز صبح را به جماعت نمودم و وعظ گوش دادم. منزل آمدم دیدم روزه‌گی به من اثر کرده، ناخوابی هم اذیت می‌کند. تجدید وضو کردم دوباره حرم رفتم، زیارت اربعین را نمودم، روزه بودم به حضرت عباس رفتم با سید رفیق خود قدری صحبت کرده به منزل آمدم.

یهودی که پول کرمانشاهان حواله او شده، آمده بود. شصت و سه لیره رویه، بیست و یک قمری از قرار، بیست و شش هزار و سه قمری، نیم کم به ما داد، بعد من خوابیدم تا دو ساعت به غروب مانده بیدار شدم تجدید وضو نمودم آقا سید محمد آمد می‌خواستم حرم مشرف شوم، نشد. مشغول روزنامه نویسی شدم [۷۱] مغرب چای خورده به زیارت رفتم نماز جماعت نمودم، زیارت کردم حرم حضرت عباس رفتم از آنجا به منزل آمدم خرما پلو داشتیم صرف شد، ولی سینه‌ام درد می‌کند که امان نمی‌دهد، خدا رحم نماید. از قراری که ابراهیم را نجف فرستاده بودم، پیش از خودمان که با تراده خودمان برویم، آمده بود مذکور داشت که شب نوزدهم صفر چون زیارتی کربلا است و اعراب بادیه از اطراف و اکناف می‌آیند جمعیت زیادی از اعراب نجف آمده بودند، نصف شب نوزدهم از شهر نجف بار کرده بودند که دیگر [خان] شور نمانند، به جهت شب اربعین به کربلا بیایند، دروازه بسته بود قراول^۱ دروازه گفته بود در بسته است تا سر آفتاب باز نمی‌شود بروید منزل سر آفتاب بیایید تا دروازه‌بان از خانه‌اش بیاید و کلید بیاورد و باز نماید آنها گفته بودند متولی در را باز می‌کند، یک مرتبه نوری پیدا شد و چشم همگی خیره شد. بعد نگاه کردند دیدند در باز گردیده و عرب‌ها آمدند، این از قرار گفته خود قراول است که به دیوان خانه عرض نمود، سه روز هم میرزا عبدالله خان بالیوز ایرانی غدغن نمود، نجف را چراغان نمودند به جهت این معجزه، ولی سنی‌ها می‌گویند شیخ عبدالقادر به دیدن امیر المؤمنین آمده بود و این معجزه اوست [۷۲]، ساعت پنج خوابیدیم.

روز پنج‌شنبه بیست و یکم، کربلا

دو ساعت به صبح مانده قهوه‌خانه رفتم دو فنجان چای صرف شد دو روز است روزه می‌گیرم بعد حرم مشرف شدم زیارت کردم به حضرت عباس رفتم مراجعت نمودم نماز صبح را خواندم زیارت نموده به منزل آمدم جای همگی خالی است، در قریب به صبح در حرم مطهر که خیلی باصفاست، بعد مشغول روزنامه نویسی گردیدم بعد خوابیدم تا ظهری، روزه بودم، برخاستم وضو ساخته، حرم مشرف شدم نماز ظهر را کردم به حضرت عباس رفتم. بعد منزل آمدم میرزا حسین به دیدن ما آمد. تا مغرب افطار کردیم، حرم رفتم نماز جماعت کرده منزل آمدیم، شام پلو داشتیم صرف شد.

چون سنگ را می‌خواستیم کار بگذاریم حرم رفتیم مشغول کار گذاشتن سنگ شدیم، میرزا مهدی خان ساعت پنج از شب گذشته آمد، ولی من و آقا سید رضا تا صبح حرم بودیم، سنگ را کار گذاشتیم و مشغول

۱. نگهبان، دیدبان، پاسدار، مستحفظ .

زیارت شدیم ساعت هشت از شب گذشته آقا سید مصطفی ما را بالا خانه گلدسته برد، چای داد خوردیم، دوباره حرم آمدم زیارت کرده، منزل آمدم به جهت تجدید وضو، وضو تجدید کردم دوباره قهوه خانه رفتیم چای خوردیم به حضرت عباس رفتیم و مراجعت به حرم سید الشهداء کردم.

روز جمعه بیست و دویم، کربلا [۷۳]

نماز صبح را به جماعت کرده، چون شب نخوابیده بودم منزل آمدم و خوابیدم نهار بیدار شدم آش انار داشتیم صرف شد. آقا سید رضا را فرستادیم پیش خواجه صالح یهودی که حواله کرمانشاهان به او شده بود بلکه بگیرد و فردا نجف برویم، من و میرزا مهدی خان بازار رفتیم، یک زوج فنری^۱ گرفتیم به جهت سر مقبره من به حضرت عباس رفتیم نماز خوانده، حرم مشرف شدم. چون باران شدیدی می آمد به منزل آمدم. تا چای صرف شد، یهودی را آقا سید رضا آورده و پول را داد، بعد ما رفتیم حرم، نماز جماعت کردم با زیارت خوان نجف، حاجی خانم ملاقات کردم، ادعای حاجی خانم دارد که دو سال است سالی ده تومان مستمری مرا نداده، می خواست از من بگیرد، من ندادم، به منزل آمدم، آقا سید احمد هم آمد، پول آقا سید علی را دادیم به آقا سید رضا که صبح بدهد، آقا سید علی مقبره را قبول نمی کند به پنجاه تومان، خیال داریم اگر قبول نکند به آقا سید احمد واگذار کنیم که هم خودش مقدس است و هم پسر شیخ محمد باقر پیش نماز است، خیلی بهتر از آقا سید علی است، مشارالیه می گوید. من از خدا می خواستم که یک همچنین^۲ کاری از شما بشود که سالی صد تومان بخورم، بعد شام خوردیم، چلو و خورش کدو داشتیم صرف شد تا ساعت پنج نشستیم بعد خوابیدیم.

روز شنبه بیست و سییم، کربلا

صبح را دیر از خواب بیدار شدم که نماز صبح قضا شده بود، حرم رفتیم زیارت نموده به حضرت عباس رفتیم. مراجعت به منزل نمودم، با آقا سید محمد و آقا سید احمد نهار صرف شد [۷۴] قورمه سبزی و چلو و آبگوشت و پلو و ماست و خرما داشتیم، بعد محمد کاظم خان سرتیپ و آقا سید علی و دو نفر سید دیگر به منزل ما آمدند، آنها که رفتند، من و آقا سید محمد و آقا سید احمد رفتیم، لب نهر هندیه، تراده گرفتیم که فردا صبح نجف برویم به جهت آنکه راه خشکی امن نبود، کرایه کردیم یک تراده به پنج تومان به شراکت شخص نجفی که نصف از ما و نصف از مشارالیه باشد، برگشتیم منزل، چای صرف شد.

من منزل میرزا محسن مستوفی به دیدن رفتیم تا یک ساعت از شب گذشته، سید محمود نجفی زیارتنامه خوان نجف، حاجی خانم آنجا بود. گفت شما بیست تومان به من بدهید، سالی ده تومان، حاجی خانم باید به من بدهد، حواله می دهم شما از مشارالیها بگیرید، من قبول نکردم. میان من و آقا سید علی را تفتن کرد و به هم زد، بعد حرم رفتیم زیارت کرده، منزل آمدم. آقا سید علی، کربلائی اسماعیل را خواست و

۱. قسمی لاله که با فنری که در آن تعبیه شده است شمع را بقدر ضرورت پیوسته بسوی بالا برآرد، و نیز قسمی فانوس است که شمع در آن سوزد و به جای روپوش کرباس شیشه دارد.
۲. اصل: همچو

پیغامات خیلی بد داد، من گفتم هرچه به شما گفته اند دروغ است و کاغذی به میرزا محسن نوشتم که در آنجا صحبتی من للبابت آقا سید علی حرف زدم، نوشت من چیزی ننشیده‌ام و شما چیزی نگفته‌اید همان کاغذ را فرستادم نزد آقا سید علی، چون سابق هم می خواست مقبره را صد تومان بگیرد و می گفت من از خدا می خواستم که یک همچنین کاری به جهت شما بشود سالی صد تومان بخورم، من به جهت طهران نوشتم که پنجاه تومان خرج دارد، این را هم از خودمان به آقا سید علی گفته بودند، مکدر شده بود در پی بهانه می گردید [۷۵] قبول نکرد.

باری، شام خورش کدو و چلو داشتیم صرف شد، خوابیدیم، آقا سید احمد هم شام و خوابیدن دو شب است منزل ماست، خوابیدیم، دو ساعت به صبح مانده بیدار شدم.

روز یکشنبه بیست و چهارم ، نهر هندیه

قهوه خانه رفتم، چای خورده حرم مشرف شدم نماز جماعت کردم حضرت عباس رفتم بعد منزل آمدم اسباب‌های خودمان را دادم بردند لب تراده، آقا سید علی قاری‌ها را جواب گفت و گفت من کار ندارم. من دوباره رفتم شمع به قاری‌ها دادم، هر پانزده شبه را، و فرار گذاشتیم که عمل مقبره را به آقا سید احمد واگذار نمایم، آقا سید محمد هم، چنین مصلحت دانست.

باری، کربلائی اسماعیل و عطا و ابراهیم و سید تقی را از راه [خان] شور فرستادیم که مال‌های ما را ببرند نجف که در مراجعت سواره برگردیم. من و میرزا مهدی خان و آقا سید رضا و آقا سید احمد و آقا سید محمد و عبدالحمید بارهای خودمان را به تراده گذاشتیم و راه افتادیم تا دو ساعت و نیم از شب گذشته پنج فرسنگ در نهر حسینی رفته بودیم، خیلی باصفا بود و جای همگی خیلی خالی بود و یاد همگی کردیم و همه‌اش را صحبت می‌داشتیم و می‌خندیدیم، ولی در تراده چای، خیلی مطلوب بود صرف می‌شد، بالیمو و خرما و نان، ناهار صرف شد. بعد تراده را نگاه داشتند خوابیدیم، شام هم نان و پیاز داشتیم چون چیز دیگری پیدا نمی‌شد با خرما صرف شد خوابیدیم.

روز دو شنبه بیست و پنجم [طویریچ]

یک ساعت به صبح مانده، [۷۶] برخاستیم چای صرف شد وضو گرفته نماز صبح را کردیم و راه افتادیم یک ساعت از آفتاب گذشته، به شط مسیب رسیدیم. باغستان مسیب پیدا می‌شد و دیده می‌گردید از شط دو نهر سوار شده، یکی نهر هندیه است که به کربلا می‌رود و آن وقت یک نهر هم رو به نجف می‌رود و خود شط به حله می‌رود، ولی همین نهر نجف هم کمتر از شط نیست خیلی آب دارد بیشتر از شط یعقوبیه است. از کربلا تا سر شط پنج فرسنگ است و از شط تا نجف دوازده فرسنگ است. از شط تا طویریچ که هندیه باشد که مردم از آنجا سوار می‌شوند به نجف می‌روند ولی ما از کربلا سوار شدیم سه فرسنگ است و از طویریچ تا کوفه سه فرسنگ است در آب و از کوفه تا نجف هم دو فرسنگ است، الآن در میان شط مشغول روزنامه نویسی هستیم که وقت ناهار است و هنوز به هندیه نرسیدیم گمان من آن است که امشب را نجف نرسیم در کوفه باشیم، هوا هم ابر است خدا نکند که باران بیاید.

سه ساعت به غروب مانده، طویریچ رسیدیم. شهر خوبی است جسر هم دارد، که از طویریچ به حله

می‌روند پیاده شدیم. قدری گردش در شهر کردیم. بهتر از یعقوبیه است و پنج سال است که این شهر تازه احیاء شده است یک کرور معامله آن است و از تراهه پول شط [۷۷] و جسر می‌گیرند معطل شدیم تا یک ساعت به غروب مانده، قدری تخم مرغ و نان و هیزم گرفتیم به جهت شام، راه افتادیم.

در تراهه ما سی و پنج نفر بودیم سه فرسنگ آمدیم، هوا خیلی گرفت و دانه دانه باران بنای آمدن را گذاشت. لابداً شب را در بالای تپه نمرودی، دهی بود که اسم آن، من سه بود، پهلوی آن در تراهه ماندیم و شام هم نمرود در تراهه، آقا سید رضا درست کرده خوردیم و خوابیدیم تا صبح، آن وقت بیدار شدیم، من سه، مقابل به رهی است که شهر نمرود است که می‌گویند چاه هاروت و ماروت که در آنجا هستند، در اینجاست و از این شهر که خراب شده است فرنگی‌ها می‌گردند و خیلی چیز پیدا می‌کنند، مثلاً سته ماضیه یک درب طلا پیدا کردند.

روز سه شنبه بیست و ششم، کوفه

صبح را نماز کرده، سماور را آتش کرده و مشغول چای خوردن گردیدیم، رسیدیم تا قریب به تپه نمرودی، نهری از این شط سوا می‌شد که طرف تپه می‌رفت از آنجا رد شدیم به تپه رسیدیم، تپه‌ای هست دور و بر تپه مناری است که می‌گویند ابراهیم را از آنجا به آتش انداختند. بعد دو فرسنگ که رد شدیم، نهر دیگری از این شط سوا می‌شد. دوباره طرف هندیه می‌رفت و این زمین‌ها را به زمین هندیه می‌نامند [۷۸] و همه‌اش را برنج کاری می‌کنند و سدی بسته‌اند که آب را هر وقت بخواهند به بیابان بیاندازند، بتوانند.

بعد چای صرف شد، رسیدیم به ذی الکفل، ذی الکفل پیغمبر است، ولی خیلی یهودی دارد، مسلم هم کمی دارد، صحنی دارد و یک دانه گلدسته کاشی دارد و گنبدی دارد کوچک مثل منار ماریچ است ما زیارت رفتیم و در تراهه من مشغول روزنامه نویسی و چای و تخم مرغ خوردن هستیم و امروز ناهار هم تخم مرغ پخته و پیاز داریم با نان، ولی من قدری دلم درد می‌کند و در ذی الکفل گنبد حضرت امیر پیدا شد، زیارت کردیم، بعد باد مراد پیدا شد، به فور پنج ساعت از دسته گذشته به ساحل رسیدیم.

در کنار شط کوفه خیلی نخلستان درست کرده‌اند و آبادی هم کرده‌اند، قریب بیست و پنج درب دکان هم دارد، از آنجا تا مسجد کوفه قریب هزار قدم است مال کرایه کردیم، رفتیم به مسجد کوفه و شب را در آنجا ماندیم، کربلائی اسماعیل مال‌ها را آورده بود، در کوفه روانه کردیم با مفرش‌ها^۱ به نجف و خودمان وضو گرفته چای صرف کردیم با آقا سید احمد در وسط صحن مسجد نماز خواندیم، آقا سید محمد هم شب را نجف رفت بعد رفتیم خانه حضرت امیر تا غروب مراجعت کردیم و یکی از اعراب همان مسجد رفتیم با تخم مرغ [۷۹] و آرد و پیاز و ماست و نمک و خرما، شب را اشکنه درست کردیم و یک کاسه چوبی هم از بقال گرفتیم اشکنه را توی آن ریختیم و خوردیم.

۱. اصل: ذالکفل

۲. اصل: گلبد

۳. ظرفی است کیسه مانند که بیشتر از زیلو و گلیم کنند و در سفرها لحاف و متکا و فرش و پتو و امثال آن در وی نهند

بعد برخاستیم مشغول اعمال مسجد کوفه شدیم. دو رکعت نماز در مقام حضرت ابراهیم کردیم با دعا‌های دیگر، بعد مقام حضرت رسول از آنجا مقام جبرئیل رفتیم، چهار رکعت نماز کردیم با دعا، بعد مقام نوح رفتیم. عمل آنجا چهار رکعت نماز دارد با دعا و سجده به جا آوردیم بعد محراب حضرت امیر آمدیم. دو رکعت نماز حاجت کردیم و دعا و زیارتنامه خواندیم، مقام امام جعفر صادق آمدیم و دو رکعت نماز کردیم و دعا خواندیم بعد بیت القضا حضرت امیر آمدیم که حضرت حکم می‌کرد در آنجا دو رکعت نماز کردیم و دعا خواندیم بعد به بیت التشت رفتیم دو رکعت نماز هم آنجا خواندیم با دعا، این مقام مقامی است که حضرت معجزه آن زنی را کرده که متهم کرده بودند که زنا داده بچه به سخن آمده بود از آنجا منزل آمدیم، بعد از شپشه خوابیدیم صبح برخاستیم.

روز چهارشنبه بیست و هفتم، نجف

صبح را برخاستیم نماز را محراب حضرت امیر خواندیم، بعد به زیارت مسلم و هانی رفتیم دیشب هم رفته بودم، یاد همگی خیلی کردیم و منزل به جهت همگی در مسجد کوفه ساختیم. بعد به قهوه خانه رفتیم چای خورده پیاده من و میرزا مهدی خان و آقا سید احمد [۸۰] و آقا سید رضا پیاده راه افتادیم به مسجد صعصعه آمدیم دو رکعت نماز کردیم مال‌ها را از عقب آوردند رسانیدند، ولی ما پیاده بودیم سوار نشدیم تا نجف. بعد رفتیم مسجد سهله با اذن دخول داخل شدیم در مقام حضرت امام جعفر صادق دو رکعت نماز کردیم متولی دعا خواند ما هم خواندیم. بعد مقام ابراهیم رفتیم، دو رکعت نماز کردیم با دعا، بعد مقام ادیس رفتیم دو رکعت نماز کردیم با دعا، بعد مقام خضر رفتیم دو رکعت نماز کردیم دعا خواندیم. از آنجا مقام عیسی رفتیم، در گوشه واقع است، نماز خواندیم دعا خواندیم بعد مقام حضرت حجت رفتیم نماز ندارد زیارت کردیم. بعد از آن مسجد، به مسجد زید ابن صوحان^۱ رفتیم دو رکعت نماز کردیم.

بعد پیاده تا نجف آمدیم، قریب به دروازه نجف آقا سید محمد و کربلائی کاظم پیش آمده بودند. کربلائی اسماعیل یک خانه به جهت ما درب سلطانی گرفته بود، رفتیم منزل، ناهار کباب و ماست و پلو و سبزی خوردیم. بعد من و آقا سید احمد و میرزا مهدی خان و آقا سید رضا حمام قبله رفتیم، سر و چرک کردیم بعد منزل آمدیم. حاجی ملا علی محمد را دیدیم از مکه آمده منزل ما آمده بود قدری صحبت کردیم، چای خوردیم، نماز خواندیم. بعد با آقا سید محمد نجفی مشرف شدیم به حرم زیارت کردیم و نماز مغرب را کردیم در ایوان طلا و یاد همگی خیلی می‌کردیم.

ضریح حضرت امیر را مشیر الملک شیرازی نقره کرده از نو، نقره قدیم آن بیست و هشت هزار مثقال بود، صد هزار مثقال هم روی آن مشیرالملک گذاشته و ساخته خیلی خوب و ظریف بهشتی درگاه، هلالی^۲ است. خانه‌های آن و درب دروازه [۸۱] نجف و بغداد، به جهت حاجی‌ها قرنطین گذاشته‌اند به جهت ناخوشی وبا که در میان حاج است بعد منزل آمدیم. آقا سید محمد رفت آقا سید احمد و ملا علی محمد شام خوردن،

۱. اصل: سوهان

۲. اصل: حاللی.

منزل ما بودند، شام هم چلو و خورش شش انداز داشتیم، صرف شد و من مشغول روزنامه‌نویسی هستم. نان در اینجا حقه یک قمری و نیم است و گوشت حقه ده قمری است و پلو سیری یک قمری است و تخم مرغ عددی یک پول خودمان است و هیزم حقه دو قمری است و جو حقه یک قمری و نیم است و کاه حقه یک قمری و دو فولوس است که هر دو فولوس نیم قمری است و همه‌اش امشب حاجی ملاعلی محمد صحبت مکه می‌دارد. مختصر، آئی نیست که یاد همگی نشود، خدا نصیب نماید که به اتفاق همگی زیارت عتبات مشرف شویم.

از کارهای قریب و معجزه حضرت امیر، آن شب که شب دوشنبه بیست و دویم، ما در شط بودیم. باران شدیدی نجف و کوفه و طویرج و شور آمده بود. در دو ساعت از شب گذشته، الّا چهار ساعت از روز گذشته، ولی در آن مکان که ما بودیم باران به هیچ وجه نیامد. آقا سید محمد میل داشت که باران بیاید، به جهت آنکه او میل نداشت که ما از راه شط بیائیم نشینیم و آمدیم می‌خواست حرف او سبز شود، از برکت حضرت باران نیامد [۸۲] و همگی اهل نجف در تعجب بودند که چگونه شد ما باران نخوردیم. باری شب را حاجی ملاعلی محمد در منزل ما خوابید و حرم حضرت امیر را سه ساعت از شب گذشته می‌بندند و یک ساعت به صبح مانده باز می‌شود و شب‌های جمعه و قدر هم می‌بندند این اماکن را برخلاف کربلا معلی که باز است، شب‌های جمعه و قتل.

روز پنج شنبه بیست و هشتم ، نجف

صبح را برخاستیم در منزل چای صرف شد و نماز خوانده شد. بعد آقا سید محمد و چند نفر دیگر آمدند چای خوردند. بعد من حرم مشرف شدم چون دکاکین را تا ظهر به جهت قتل می‌بندند، امروز را قتل امام حسن نمی‌دانند، وفات حضرت رسول را در این روز می‌دانند، به منزل آمدم آقا شیخ هادی مجتهد طهرانی منزل ما آمد قلیان و قهوه صرف شد و مشارالیه رفت بعد ناهار خواستیم اشکنه سوداگر و ماست و پلو و سبزی داشتیم با آقا سید احمد خوردیم.

بعد برخاستیم از دروازه صفا کنار دریا رفتیم، پاهای خودمان را لخت کردیم گوش ماهی جمع کردیم حاجی ملاعلی محمد خیلی جمع کرده بود به قهوه‌خانه کنار شط پهلوی نهر فرات رفتیم، چای خوردیم آقا سید محمد هم آمد بعد حرم مشرف شدیم نماز کردیم، باران کمی می‌آمد به منزل آمدم، خبر آوردند که پسری دوازده ساله یک دست چلاق و از زبان لال بود [۸۳] از عرب بود، دیشب من دیدم دخیل کرده بودند، حضرت امیر مؤمنان شفا داد و لباس مشارالیه را پاره پاره کردند. بعد حرم رفتیم جمعیت زیادی بود دستک می‌زدند و از شدت کثرت جمعیت آن پسر را در اتاق کرده بودند که واهمه دوباره نکند و شب را حکم کردند که چراغان کنند و کردند بعد حرم مشرف شدیم زیارت نمودم. دعا شب جمعه را خواندم، نماز کرده منزل آمدیم، من و آقا سید احمد و میرزا مهدی خان و آقا سید رضا شام خوردیم، قورمه سبزی و چلو داشتیم.

بعد خبر رسید که زواری از کوفه آمده بودند پشت سر دروازه، دروازه بسته بود به مناجات بیرون آمدند و از حضرت مدد خواستند. در دروازه دومرتبه باز شد و همگی وارد شدند، چون رسم رومی آن است که غروب در دروازه را می‌بندند، بعد روزنامه نوشتیم تا ساعت پنج و خوابیدم و از قراری که مذکور داشتیم پدر آن پسر

که حضرت شفا داد سنی بود پدرش هم در نجف بود و ما دیدیم.

روز جمعه بیست و نهم ، نجف

یک ساعت به صبح مانده، به اتفاق همگی حمام رفتیم، غسل جمعه به جای آوردیم. بعد حرم مشرف شدیم زیارت نموده نماز کردیم بعد به مسجد طوسی رفتیم. در پای وعظ شیخ جعفر شوشتری^۱، واقعا خوب وعظ می کند. بعد منزل آمدیم ملا علی محمد هم آمد چای صرف شد بازار رفتیم، هوا ابر بود خیلی سرد، از شدت سرما منزل آمدیم، ناهار قورمه سبزی و چلو و آبگوشت و پلو و ماست [۸۴] داشتیم، صرف شد من خوابیدم.

سه ساعت به غروب مانده، دیدم های و هویی شد. بیدار شدم گفتم معجزه دیگر بروز کرده شخصی بکتاشی دیوانه بود مردم را اذیت می کرد، دست او را گنده کرده بودند در حرم آمده بود و دخیل شده بود که معجزه بشود، و آن کنده^۲ باز شود و خوب شود، امروز به کرم حضرت باز فرمودند آن کنده را، حکم شد که سه شبانه روز چراغان نمایند.

چای را صرف نمودیم، حرم مشرف شدیم. بعد از زیارت قدری مهره ستاره خریدیم دوباره حرم مشرف شدیم. نماز جماعت با شیخ جعفر کردیم زیارت نموده به منزل آمدیم مشغول روزنامه نویسی گردیدیم. امشب بازار و صحن و کوچه ها را مثل تاق نمای تکیه بسته اند. خیلی خوب ما تماشا کردیم بعد نایب نجف، میرزا عبدالوهاب خان به دیدن ما آمد تا وقت شام، و گفت مردیکه بکتاش گفت حضرت امیر و سید الشهداء دو تایی آمدند و حضرت امیر دست به سر من مالید جنون من رفت و حضرت سید الشهداء دست مرا باز نمود بعد شام آوردند. آقا سید محمد هم بود شام هم پلو و خرما داشتیم صرف شد. ساعت پنج از شب گذشته خوابیدیم.

روز شنبه قره ربیع الاول ، نجف

صبح را از خواب برخاسته، منزل چای با شیر خوردیم بعد حرم مشرف شدم زیارت نمودم به بازار رفتیم. من و آقا سید رضا، عبا خیلی گران است دو عبا خریدیم. به منزل آمدم، ناهار پلو و آبگوشت و ماست و پلو داشتیم، صرف شد دوباره بازار رفتیم قدری گردیدیم. بعد حرم مشرف شدم نماز ظهر را کردم. بعد منزل آمدم چای صرف شد تا غروب منزل بودم بعد حرم مشرف شدم نماز جماعت با شیخ جعفر کردم و زیارت نمودم به تماشای [۸۵] صحن و بازار مشغول گردیدیم. خیلی خوب چراغان کرده بودند واقعا باعث حسد سنی ها شده است، به جهت آنکه تاکنون هیچ وقت چراغان نکرده اند.

از قراری که میرزا عبدالوهاب خان نایب نجف می گفت، سنی ها گفته بودند که این چه کاری است که شما می کنید گفته بود من و کیل رعیت ایران هستم به عرب شما که من کاری ندارم باری دو ساعت از

۱. شیخ جعفر بن حسین بن علی شوشتری از عالمان بزرگ شیعه در سال ۱۲۳۰ قمری در شهرستان شوشتر متولد شد و از بزرگان علما و اجلاء فقها و مشاهیر دانشمندان و از فراخوانان به سوی خدا ودعاء الی الله در عصر خود بوده است. تاریخ ۲۸ صفر سال ۱۳۰۳ ه ق، وفات یافت.
۲. چوبی که بر پای گناهکاران و مجرمان گذارند.

شب گذشته منزل آمدم و قدری نیم شکر گرفتم صرف شد بعد قورمه سبزی و چلو داشتیم شام صرف شد. مشغول روزنامه نویسی گردیدیم تا ساعت پنج و آن وقت خوابیدم.

روز یکشنبه دویم، نجف

شب خیلی سرد بود یک ساعت به صبح مانده، همگی بیدار شدیم. سمار آتش کرده چای صرف شد. بعد نماز خواندم فرستادیم حلیم آوردند حاجی سید محمد هم رسید حلیم خوردیم خیلی خوب بود بعد من و آقا سید رضا حرم مشرف شدیم زیارت نموده، به بازار رفتیم. قدری خرید نمودیم بعد منزل آمدم. رحمان ولد عبدالصمد از مکه آمده بود نایب زور می گفت به مشارالیه و دوازده تومان جریمه می خواست. او هم در صحن به بست رفته بود. نزد ما فرستاد که رعیت شما هستیم، رفع تعدی از من نمائید نزد نایب فرستادم با هزار مرافعه تا شب مشارالیه را منزل خودم آوردم که فردا عمل او را تمام نماید بعد چای، رفته خانه آخوند ملا محمد قندهاری چای خوردم بعد منزل آمدم. با آقا سید محمد کنار دریا رفته قدری گردیدیم بعد حرم مشرف شدم نماز مغرب را کردم با شیخ جعفر بعد زیارت کردم بیرون آمدم قدری تماشای چراغان را نمودم به منزل آمدم [۸۶] مشغول روزنامه نویسی گردیدم. شام خوردیم قیمه و چلو داشتیم صرف شد بعد از کشیدن قلیان خوابیدیم.

روز دو شنبه سییم، نجف

دو ساعت به صبح مانده بیدار شدم وضو گرفتم و مشغول چای خوردن و ذکر شدم. بعد از صرف چای به حرم مشرف شدم نماز کرده، زیارت نمودم. به منزل آمدم دیشب و امروز باران می آمد به بازار رفتم قدری خرید نمودم به منزل آمدم ناهار حاجی سید محمد و پسرش هم بود، آبگوشت و ماست و پلو داشتیم، صرف شد بعد کاغذی به بالیوز اینجا نوشتیم در باب حاجی رحمان، مشارالیه هم، غانم را فرستاد نزد من که عمل او را تمام نمایم، تمام کردم بعد نماز کردم دو ساعت به غروب مانده شیخ جعفر به دیدن ما آمد چای صرف شد و رفت.

بعد منزل آقای آقا سید حسین رفتیم. یک دست و یک پا فلج است و گوش او هم گرفته است با آواز کند بکنند، نمی شنود، ولی عقلش درست است و از آنجا به منزل آمد تجدید وضو کردم حرم مشرف شدیم نماز جماعت با شیخ جعفر نمودم زیارت کرده، روضه حاجی گلشن را دادم به شخص روضه خوان عربی خواند، به جهت آنکه خیال داریم روز چهارشنبه برویم، بعد منزل آمدم سه ساعت از شب گذشته شام خوردیم، خورش آلو بخارا و چلو داشتیم، صرف شد تا ساعت پنج روزنامه می نوشتیم بعد خوابیدم.

روز سه شنبه چهارم، نجف

صبح را برخاستم وضو گرفته، حرم مشرف شدم. نماز خوانده زیارت کردم به منزل مراجعت نمودم، کربلائی اسماعیل را فرستادیم مال بگیرد که فردا برویم رفت و کرایه نموده، مراجعت نمود، ناهار آبگوشت و ماست و پلو و خرما صرف شد، بعد من قدری بازار رفتم گردیدم مراجعت به منزل نمودم، چای صرف شد. بعد من و آقا سید رضا حرم مشرف شدیم. نماز ظهر را کردیم بعد وادی السلام رفتیم قدری گردیدیم [۸۷]

خیلی مقبره و حیاط ساخته‌اند، در وادی السلام مقبره هود و صالح پیغمبر هم هست، گنبد کاشی دارد و قبر کمیل ابن زیاد هم نزدیک شهر نجف است، سر راه کوفه، دور کوفه هم قبر میثم^۲ تمار هم هست حاجی ابراهیم خان را در وادی السلام دیدم.

مغرب به شهر آمدن نماز جماعت کردم با شیخ جعفر و سید رضا را فرستادم شمع که خانم گفته بود روشن کنم آورد روشن نمودم، بالای سر حضرت امیرالمؤمنین، یکی به جهت حاجی خانم و یک دسته که خانم گفته بود به جهت خود مشارالیها، بعد زیارت نمودم رفتم نزد حاجی ابراهیم خان خیلی صحبت داشتیم. از وزیر دفتر و مستوفی الممالک، خیلی گله داشت و گفت مردم گمان می‌کنند که من از طهران سالی مبالغی می‌برم و آقای وزیر دفتر و مستوفی الممالک به جهت من چیزی می‌دهند، بجز بد نامی چیزی ندارم و قدری هم از میرزا محمود خان و میرزا عبدالوهاب خان بالیوز نجف صحبت داشت که با همه مردم بدرفتاری می‌کند و گفت اسم مستوفی الممالک و آقای وزیر دفتر را از سلسله فقر بیرون کرده بودند به ملاحظه محبتی که به خلخال‌ها کرده بود در رفع تعدی از آنها کرده بود و آنها را من خیلی می‌خواستم دوباره سر میل آمدم، ولی پیغام داد که بگویم، فقیر باید آن قدرها مشغول دنیا نباشد و از مثل من کسی فراموش نکند، بیش از یک ساعت آنجا بودم بعد منزل آمدم، شام پلو و خرما داشتیم، صرف شد، هوا خیلی سرد است. بعد خوابیدیم، حاجی سید محمد هم منزل ما شام خوردن بود و بعد رفت.

روز چهارشنبه پنجم، نجف

یک ساعت به صبح مانده بیدار شدم، وضو گرفته حرم مشرف شدم [۸۸] نماز خوانده زیارت نمودم. به منزل آمدم که راه بیافتیم، وقتی که آمدم دیدم مکاری آمده که زواری نیست برود به کربلا و راه مغشوش است، من جرأت نمی‌کنم تنها بروم، روز جمعه می‌رویم، باری دو روز لنگ شد، قرار شد روز جمعه برویم. بعد ناهار اشکنه و پلو و ماست و حلوا ارده صرف شد بعد رفتیم سر پشت بام^۳، در آفتاب من و آقا سید رضا خوابیدیم، چهار ساعت به غروب مانده بیدار شدیم، وضو گرفتیم، رفتند کاهو آوردند خوردیم، بعد چای صرف شد، حرم مشرف شدم از آنجا به وادی السلام رفتم قدری گردیدیم به جهت نماز مغرب، آمدم با شیخ جعفر نماز کردم و زیارت نمودم. بعد نزد حاجی ابراهیم خان رفتم قدری صحبت داشتیم، بلدها مشارالیه را اذیت می‌کنند خیلی شکایت داشت از میرزا محمود خان و بالیوز نجف می‌خواهند درب کوچه مشارالیه را بردارند بعد از گفت و شنود زیاد به خانه آمدم شام قورمه سبزی و چلو داشتیم، صرف شد.

و از قراری که آقا سید رضا در باب آن مردیکه بکتاش می‌گفت، این بود که آن شخص سه امامی بود دوازه امامی شده بود، اقوام مشارالیه فهمیده بودند دست او را کند کرده بودند، او را می‌خواستند بکشند، فرار کرده بود به نجف آمده بود به او گفته بودند اگر حضرت دست تو را باز کرد به تو کاری نداریم، و الاً

۱. اصل : حیات

۲. اصل : میسر

۳. اصل : پشتیبان

هر وقت شده تو را می کشیم، من هم دخیل شدم دستم را حضرت باز نمود، باری تفصیل این بود ساعت پنج خوابیدیم.

روز پنج شنبه ششم، نجف [۸۹]

صبح برخاستم شیطانی شده بودم به حمام رفتم از آنجا حرم مشرف شدم بعد از زیارت به منزل آمدم حلیم صرف شد. آقا سید محمد هم بود بعد آخوند ملا علی محمد آمد آقا سید رضا و ملا علی محمد گفتند بیائید در اینجا بمانیم، شوخی شوخی، آخر برخواستند رفتند، در صحن و قسم خوردن که بمانند، بعد مشغول روزنامه نویسی گردیدیم و با آقا سید رضا در مکالمه هستیم که فردا برویم و او می گوید من نمی آیم و قسم خوردم باری به هزار مرافعه مشارالیه را راضی کردیم که بیاوریم بعد مراجعت نماید.

بعد من خوابیدم چهار ساعت به غروب مانده بیدار شدم. نماز کرده چای صرف نمودم به حرم مشرف شدم. بعد از زیارت با آقا سید رضا به وادی السلام رفتیم، شب جمعه بود خیلی جمعیت آمده بود سر قبرها خیلی افسوس خوردم و از خدا درخواست نمودم که خاک مرا وادی السلام قرار دهد، بعد در صحن آمدم. مذکور داشتند که جمعیت علما و حاجی میرزا ابوالقاسم تحریک نمودند، ریختند دری که حاجی ابراهیم خان در کوچه گذاشته بود خراب کردند و سر مشارالیه را شکستند، خیلی اوقاتمان تلخ شد.

بعد حرم مشرف شدم زیارت کردم و نماز جماعت نمودم دعای شب جمعه را خواندم، بعد قدری معطل حاجی خان شدم که شاید بیاید او را ببینم، نیامد خیلی اوقات تلخ منزل آمدم، بعد شام صرف شد. سبزی پلو داشتیم و گوشت بره یاد همگی در همه وقت می کردم که آنی فراموشم نمی شدید، چه زیارت و چه در ماکولات، تا ساعت پنج [۹۰] مشغول جمع آوری اسبابها بودیم که صبح زود برویم تا ساعت پنج بعد خوابیدیم.

روز جمعه هفتم، خوان شور

صبح برخاستیم، حرم مشرف شدیم بعد از زیارت و نماز، منزل آمدیم مالها را آوردند، بار نمودیم یک ساعت از روز گذشته با آقا سید محمد و پسرهایش پیاده تا وادی السلام آمدیم از آنجا سوار شدیم، زمین هموار است تا [خان] شور و شش فرسنگ است، شکار مرغ آبی و روباه و شغال خیلی دارد، من و عبدالحمید چند تیر انداختیم و نزدیک چیزی.

چهار کاروانسرا توی هم است و خیلی دود کرده اند که چشم ما از شدت دود چیزی نمی بیند، نان حقه دو قمری و جو حقه، دو قمری و کاه حقه، یک قمری و تخم مرغ چهار عدد، یک قمری، دیگر، چیز دیگر پیدا نمی شود، ماست و سرشیر هم هست، شام هم چلو و کوکو و مرغ آبی داشتیم، کاغذ به جهت طهران مشغول نوشتن که فردا پست به طهران می رود بدهیم، ببرند، بعد از تمام شدن خوابیدیم.

روز شنبه هشتم، کربلا

صبح راه افتادیم خیلی سرد بود، هشت فرسنگ است راه همواری است، مرغ آبی و پرند دیگر هم دارد، آهو هم گاه گاهی پیدا می شود و آب هم از شط کنار، خیلی افتاده کنار آب، پیاده شدیم، ناهار نان و پیاز خوردیم سه ساعت به غروب مانده به کربلا رسیدیم نماز کرده چای صرف شد. و بعد از چای میرزا حسین

و میرزاجهان بخش آمدند به دیدن ما، میرزا مهدی خان نبود، قدری صحبت داشتیم بعد رفتند و من حرم مشرف شدم تا نماز مغرب بعد حرم حضرت عباس رفتم و از آنجا منزل آمدم. چراغان خوبی به جهت عید کرده بودند، دکاکین را بسته بودند، شام چلو و قورمه سبزی داشتیم، صرف شد و خوابیدیم.

روز یکشنبه نهم، کربلا

صبح برخاسته قهوه خانه رفتم [۹۱] چای خورده حرم مشرف شدم. نماز جماعت نموده زیارت کردم به حرم حضرت عباس رفتم از آنجا رفتم. خانه میرزا حسین خودمان، میرزا مهدی خان هم آمد قدری صحبت کردیم. بعد آمدم منزل به حمام رفتم نهار بیرون آمدم، نهار خوردیم آبگوشت و ماست و پلو داشتیم. بعد پول آقا سید علی کوچک و آقا سید علی بزرگ را دادم بردند، آقا سید علی بزرگ گرفت چون آقا سید علی کوچک را گفته بودند که فلانی نگذاشت فرش را به شما بدهند قهر کرد و آقا سید محمود هم قدری تفتن کرده بود و مشارالیه هم طمعش زیاد بود. در باب مقبره، به او ندادیم، قبول نکرد و پس فرستاد، باری خدا انصاف به مردم و خودمانی‌ها بدهد.

بعد بازار رفتم خرما خریدم با مهر و بعد به حرم حضرت عباس رفتم تا مغرب بازار بودم، و مال هم پیدا نکردم تا طهران تا کاظمین کرایه کردیم که پس فردا برویم. بعد نماز مغرب را کردم و زیارت نمودم دستم درد می‌کرد به منزل آمدم شام هم قورمه سبزی و چلو داشتیم، من نخوردم و روزنامه نوشتم تا پنج ساعت از شب گذشته و قرار عمل مقبره را می‌دادیم با آقائی، آقای آقا سید احمد و مشارالیه قبول نمی‌فرمود با هزار مراقبه به گردن مشارالیه گذاشتیم بعد خوابیدیم تا صبح.

روز دوشنبه دهم، کربلا

صبح برخاسته حرم مشرف شدم، نماز جماعت کرده زیارت نمودم به حرم حضرت عباس مشرف شدم بعد به بازار آمدم، قدری بادبزنی خریدم با مهر بعد خانه میرزا حسین رفتم از آنجا منزل آمدم پول طهران را که حواله کرده بودند، یک تومان کسر کرده گرفتیم، بعد به حساب‌های خودمان مشغول شدیم و نهار آبگوشت و ماست و پلو و خرما با آقا سید احمد صرف نمودیم، دوباره بازار رفتم دو تسیب خریدم و حرم [۹۲] مشرف شدم نماز ظهر و زیارت کردم به حرم حضرت عباس رفتم از آنجا به منزل آمدم.

پول قاری‌ها را دادم با پول آقا سید احمد بابت سه ماهه مقبره و نوشته گرفتم. چای خورده، مغرب دوباره حرم رفتم نماز مغرب را به جماعت نمودم و زیارت کردم به حضرت عباس رفتم و از آنجا به خانه آمدم، دو گوسفند من و میرزا مهدیخان نذر حضرت عباس داشتیم به جهت ملامتی، خریدیم یکی، سیزده هزار، در خود صحن گشتیم و قسمت به فقرا کردیم بعد آمدم منزل.

گفتند کناره فرش شما را صاحب منزل، قبل^۱ گرو، نگاه داشته، که کربلائی اسماعیل یک اتاق مخصوص خودش کرایه کرده و کرایه آن را انداخته جویا شدم، گفتند بلی، کربلائی اسماعیل گفته بود من اتاق علاحده می‌خواهم و پهلوی آدم‌ها نمی‌نشینم و کرایه کرد.

۱. ق ب، نزد، پیش.

باری بعد از داد و بیداد بسیار، کرایه آن را هم دادم. چه بگویم از آدم‌ها، از کثرت قرقر، آنها که هر یک، یک بار چیز گرفته‌اند و هر یک، یک مال علاحه می‌خواهند، من هم قبول نکردم، گفتم هر که بار خودش به مکاری بدهد و کرایه آن را هم خودش بدهد.

باری، شام خوردیم، خرما پلو داشتیم بعد از شام آقا سید رضا به منزل آقا سید علی رفت دو شب است در آنجا می‌رود و میانه آنها خوب است بعد از شام میرزا حسین و خانم باجی و میرزا جهانبخش به دیدن ما آمدند تا ساعت شش بعد رفتند و من روزنامه امروز را نوشتم و خوابیدم، الآن ساعت هفت از شب گذشته است.

روز سه شنبه یازدهم، مسیب

یک ساعت به صبح مانده از خواب برخاسته [۹۳] به قهوه خانه حاجی رفتم دو فنجان چای خوردم بعد حرم مشرف شدم زیارت کرده نماز جماعت کردم به حضرت عباس مشرف شدم بعد از گریه و زاری به منزل آدم مشغول بار کردن گردیدیم و میرزا حسین و آقای آقا سید احمد و ملا نصرالله منزل ما آمدند به جهت راه انداختن ما.

مال تا طهران پیدا نکردیم تا کاظمین گرفتیم هر مالی شش هزار، باری آقا سید احمد دعا به گوش ماها خوانده و وداع کردیم و ملا نصرالله تا بیرون دروازه آمد و اذان گفت و مراجعت نمود، باری خدا به حال کسی برسد روزی که از کربلا بیرون می‌آید که صورت شخص از اشک خشک^۱ نمی‌شود، و گدای بسیار هم کربلا و نجف و کاظمین و سامره دارد که شخص باید فرار نماید از دست آنها، اگر ندهید نفرین می‌کنند، باری تا تپه سلام رسیدیم، زیارت مفجعه را کردم، ولی مثل روزی بود به جهت من، که مرحوم آقا فوت شده بود، یکی مفارقت حضرت سید الشهداء - علیه السلام - و یکی دلخوشی باز به مقبره مرحوم آقا داشتیم، که اگر دل تنگ می‌شدم، در آنجا دل خودم را خالی می‌کردم.

باری، در تپه سلام دعا به همگی کردم و ده سفر از حضرت خواستم که با عیال مشرف شوم. بعد آمدیم مسیب، در بین راه ناهار نان و تخم مرغ و خرما و پلو و پیاز سبز خوردیم و در کاروانسرا منزل نمودیم. امروز هوا خیلی خوب بود شام خوردیم، لوبیا پلو و خرما داشتیم، صرف شد و من روزنامه نوشتم و خوابیدم.

روز چهارشنبه دوازدهم، محمودیه

دهی است که نهری [۹۴] از فرات بیرون آورده که وقت زیادی آب می‌آید از این نهر، به قدر سه زرع در دو زرع نهر آن است، ولی در کمی آب که زمستان باشد آب نمی‌نشیند به این نهر به جهت آنکه آب شط کم می‌شود، زمستان آب انبارهای خوبی دارد به جهت کمی آب از آنجا برمی‌دارند، زوار آب راه، از مسیب تا محمودیه پنج فرسنگ است و از آنجا الا خور که سفر قبل افتاده ایم دو فرسنگ است و از خور الی کاظمین دو فرسنگ است.

جو حقه کربلا که یک من، یک چارک است، یک قمری و نیم است و کاه دو حقه، یک قمری است هیزم

۱. اصل : خوشک

حقه، یک قمری است نان حقه اسلامبولی، یک قمری و نیم است. باری، آقا سیدرضا از کثرت قرقر، من و میرزا مهدی خان را به عذاب آورده اگرچه همگی مثل مشارالیه هستند، ولی با آقا سید علی رفیق شده بود و خیال داشت یک دست فرش را به آقا سید علی بدهیم و مقبره را هم به او بدهیم به شصت تومان و یک تاقه شال و ما ندادیم، و او هم از آقا سیدرضا چهار، پنج مرتبه مهمانی کرد که این نوع حرکات آقا سید علی نسبت به ما هم از دستورالعمل جناب ایشان بود که گفت من طهران می‌روم و عمل تو را درست می‌کنم تو آسوده باش، اینها داخل آدم [۹۵] و جمع و خرج نیستند، باری خود دانند. مثلاً ده روز یک روز به قهوه‌خانه می‌رود و یک فنجان چای می‌خورد و می‌آمد که اگر به طهران برود، بگوید من همیشه چای در قهوه‌خانه می‌خوردم و از چای آنها هیچ نخورده‌ام، باری از این نوع حرکات از مشارالیه زیاد دیده شد و کاری کرد که سید تقی و سایرین را هم به صدا انداخته.

باری، نهار در بین راه خوردیم، ماست مسیب را کیسه انداخته بودیم با تخم مرغ خوردیم، یاد همگی کردیم. بین راه چای را هم در کاروانسرا صرف شد، محمودیه به جز یک کاروانسرا و چند خانه رعیتی چیز دیگر ندارد و شام هم بس که عقلمان زیاد است لوبیا پلو گفتیم درست کرده که قدری از عقلمان بکاهد که با آقا سید رضا و سایرین سر نمائیم، تخم مرغ و گوشت پیدا نمی‌شد به جز لوبیا، لابد لوبیا پلو صرف شد، جای همگی خالی بود و خیال داریم به سامره برویم می‌گویند راه خیلی مغشوش است باری خدا رحم کند. کمرم قدری درد می‌کند دو روز است، امروز هم هوا بد نبود اگر چه جزئی باد می‌آمد و عصر امروز من و میرزا مهدی خان به گردش رفتیم قدری صحبت داشتیم به جهت نماز مغرب منزل آمدیم، جای تماشا ندارد بجز بیابان [۹۶] آقا سید رضا قهر کرد که میرزا مهدی خان گفته ابراهیم جو به مال ها کم می‌دهد بعد از این سر جو، یا من یا میرزا داداشم می‌آئیم، هر چه از دستش آمد فریاد کرد و قهر نمود، خدا ما را از شر آقا سید رضا و آقا سید تقی حفظ نماید، او از قرقر و این از ناخوشی، دوباره آقا سید تقی شکمش را نگاه نداشته و ناخوش شده، سر زمستان نمی‌دانم چه خاکی به سر نمائیم و عبدالحمید هم پایش در رفته از پله افتاد، حالا وقت کار است همگی یا ناخوش و یا قهر یا پیشان می‌شکند، باری ساعت پنج خوابیدیم، ولی دود بسیار کردند که چشم‌ها کور شده.

روز پنج شنبه سیزدهم، کاظمین

صبح برخاسته بار کرده، روانه شدیم، هوا سرد بود باد می‌آمد، ولی پشت سر بود، چندان صدمه نزد. سه ساعت به غروب مانده کاظمین رسیدیم. در کاروانسرا منزل نمودیم و دو مال کرایه کردیم که فردا با آقا سید باقر قمی و میرزا محمود خان مستوفی آذربایجان به سامره مشرف شدیم مالینه هزار بنه را در کاظمین گذاشتیم به جهت آنکه راه خیلی مغشوش است. آقا سیدرضا می‌گفت اصلاً نرویم، من قبول نکردم. باری، مختصر پول خودمان را، خانه نایب محمد حسن بیگ گذاشتیم مهر و موم کردم. باری، نهار امروز سر سواری صرف شد نان و خرما و در خور هم لیمو گرفتیم و شام هم قورمه سبزی و چلو داشتیم، عصری نایب به دیدن ما آمد خیلی [۹۷] خوب آدمی است و آقا محمد صادق هم، پسرش را فرستاد که یک صدو ده تومان را که حواله از کرمانشاهان شده به جهت مراجعت می‌دهم.

شب وضو گرفته حرم مشرف شدم. زیارت و نماز کرده و اعمال شب جمعه را به جا آوردم و سرتیپ محمد کاظم خان را دیدم. گفت فردا طرف طهران می‌روم از حرم منزل آدمم بعد از شام مشغول روزنامه‌نویسی و تغیر آقا سیدرضا گردیدیم، اسبی را که عبدالحمید لنگ کرده بود و کاظمین داده بودیم که چاق نمایند خوب نشده همان لنگ است و مشکل است که خوب هم بشود این هم خدمت عبدالحمید، و اسب کهر میرزا مهدی خان هم چه‌دو شده.

روز جمعه چهاردهم، کاروانسرای چوال

سر شب تا صبح از شدت فریاد، سردم دار و سگ‌های بازار، خوابم نبرد به جهت آنکه منزل ما سه بالا رو رو به بازار داشت. باری صبح برخاستم حرم مشرف شدم بعد از زیارت و نماز به منزل آدمم، دیدم کربلائی اسماعیل گفت من و ابراهیم نمی‌آئیم و همین جا هستیم به جهت آنکه سلسله بول داشت و پایش هم چکمه زده بود. باری او ماند و اسب میرزا مهدی خان هم نمی‌آمد او را گذاشتیم و اسب آقا سید رضا را میرزا مهدی خان سوار شد و هر چه کردیم، آقا سید رضا سوار مادیان کربلائی اسماعیل بشود نشد. [۹۸] گفتیم مال نداریم به جهت قبل منقل، قبل منقل نزنند و او سوار شود یا اینکه اسب مرا که شل است سوار شود، بنای بد گفتن را گذاشت و هر چه دهنش آمد گفت و قهر کرد، نه چای خورد و نه ناهار، باری در این سفر گرفتار شدیم خدا خلاصی دهد، و اسب شل را عبدالحمید سوار شد و مشکل است که برود تا این منزل پیاده و سواره آمده‌ایم دیگر با خداست.

در بین راه نان و پلو و خرما و تخم پخته صرف شد این کاروانسرا تا کاظمین پنج فرسنگ است، ولی چاله و چوله دارد که درشکه نمی‌رود آب هم ندارد، مشکلی، ششصد دینار خرید و فروش می‌شود. جو حقه، یک قمری و کاه حقه، نیم قمری است و پیدا هم نمی‌شود و این کاروانسرا خیلی ترس دارد، پارسال عرب آمده بود در را شکسته بود و هر چه زوار بود کشته بود. اگر چه ما عسگر داریم با جمعیت زیاد، ولی عسگر اگر عرب را ببیند، خودش زودتر فرار می‌کند و از زوار هم کاری ساخته نمی‌شود، آدم‌ها یعنی عطا و عبدالحمید رفته‌اند دو کوزه آب آورده‌اند از شط، نیم فرسنگ است تا کاروانسرا، ولی به جهت شب کم است و دیگر هم نمی‌شود رفت، مثل حکایت صحرائی کربلاست، با آقا سید تقی شوخی می‌کنیم که تو باید بروی و آب بیاوری، نوبت علی اکبر است امشب [۹۹] و امروز عباس و بریر آوردند آب را، می‌گویند من علی اکبر نیستم، وقت آب آوردن علی اصغر، و وقت آب خوردن علی اکبر.

باری، چند عدد لیمو گرفتیم و نگاه داشتیم که اگر تشنه‌ام بشود بخورم، امشب هم شام نتوانستیم طبخ نمائیم همان تخم مرغ پخته و پلو و نان کاظمین را داریم صرف شد، امروز خیلی باد بدی بود، ولی پشت سر ما بود چندان صدمه نزد و آقا سید رضا از من قهر است که گفتم وقتی که مال نباشد باید قبل منقل سوار شود من اسب یدکی ندارم، خدا انشاءالله ما را زودتر از دست آقایان خلاص نماید.

روز شنبه پانزدهم، کنار شط توی کوتوک

از خان^۱ شور الی خان^۲ نجار هفت فرسنگ است، ولی تا کنار شط شش فرسنگ است چون جمعیت زیاد بود و ممکن نمی‌شد از شط عبور نمائیم. توی چادر رئیس امیر عرب رفتیم، شب ماندیم چادر سیاه دارند از موی بز و از نی هم حیاط به جهت خودشان درست نموده‌اند، به مجرد منزل گرفتن ما خبر آوردند که گوسفند این امیر را، امیر انیزه برده زن‌های این امیر از چادرها بیرون آمدند و فریاد می‌کردند و صورت می‌کنند تا مردهای خودشان جمع شدند با نی و مادیان رفتند و گوسفند [۱۰۰] خودشان را پس گرفتند و آوردند.

در بین راه، ناهار نان و پلو و خرما خوردیم و شام هم شیر ترید و ماست خوردیم با اشکنه، ما و آقا سید جواد قمی و حاجی میرزا لطف‌الله در این طرف شط ماندیم و مابقی رفتند به خان نجار و امشب بلبلان چادر خوبی داریم. یک طرف آواز دستاس و یک گوشه فریاد سگ‌ها و از طرف دیگر صوت عرب‌ها که من هیچ نمی‌فهمیدم، ولی امشب خیلی سرد بود دو شب هم باران آمده بود نان حقه، یک قمری است و جو کیله که از یک حقه بیشتر است، به یک قمری و نیم و تخم مرغ عددی، نیم قمری و کاه حقه، یک قمری است. باری، بعد از خوردن شام خوابیدیم توی هم، آقا و نوکر داخل هم بود، دود بسیاری هم در چادر کرده بودیم این هم یک صفایی داشت جای همگی خالی بود و یاد همگی کردیم، نان و نیماده میل کنید و دود بخورید. چون دیدم نان و نیماده اذیت می‌کند، ساعت شش چای درست کرده، من و آقا سیدرضا درست نموده خوردیم و خوابیدیم.

روز یکشنبه شانزدهم، سامره

صبح برخاسته، خیلی سرد بود وضو گرفتم، نماز کرده قدری گرم شدم و اسب‌ها را لب شط بردیم، در قفه گذاشته، مال‌ها را در آنجا کردیم. آن طرف رفتیم اما بگویم از طمع چادر نشین‌ها، البته هیچ وقت نروید، از ما یک طاقه شال می‌خواست به جهت یک شب که منزل نمودیم، همه چیز را هم دو برابر پول گرفت و قفه هم نفری با اسب و بار، سه قمری می‌گیرند و انعام هم آن عمده می‌خواهد و اجاره یهودی است [۱۰۱] قفه‌ها از جانب دولت.

و از هر قرانی دویست دینار کسر می‌نمایند و جای دیگر صد دینار کسر می‌نمایند. باری، از آنجا به خان نجار رفتیم منزل نکردیم، ولی خیلی بد جائی است رحمت به چادر سیاه چادر، نان خواستیم پیدا نکردیم، گرسنه و تشنه تا دو ساعت به غروب مانده به سامره رسیدیم همه اش سه نان داشتیم، همگی خوردیم بین راه ماست هم گرفتیم تا سامره، آنجا نان و لیمو گرفتیم، با چای صرف شد.

از لب شط الی سامره، هفت فرسنگ است و راه هموار به درشکه هم می‌روند. نماز ظهر و عصر را کردم بعد حرم مشرف شدیم زیارت کردم و نماز مغرب و عشاء نمودم شمع‌های خانم یادم آمد که روشن نمایم،

۱. اصل: خوان

۲. اصل: خوان

چون شب عید بود، شمع خریدم یک دسته و یک دانه که مال حاجی خانم بود در توی ضریح روشن نمودم، شمع‌دان روی قبر زدم بعد در چاه حضرت حجت رفتم شمع آنجا را هم یک دسته و یک دانه در توی چاه روشن کردم و عریضه عمید الملک را انداختم در چاه، زیارت کردم یاد همگی نمودم، بعد منزل آمدم، به روزنامه نویسی مشغول شدم و شام صرف شد، و لوبیا پلو داشتیم صرف شد در بین راه قلیان ما شکست بی قلیان ماندیم، تا شب یک قلیان پیدا کردیم می‌گفت بیست و پنج هزار، باری کار سرشب ما راه افتاد تا فردا خدا بزرگ است، و ساعت چهار از شب گذشته خوابیدیم.

روز دوشنبه هفدهم ، سامره

[۱۰۱] یک ساعت به صبح مانده از شدت سرما بیدار شدم سماور روشن نمودند آوردند، و آتش روشن نمودیم. وضو گرفته نماز صبح را کردم، چای خورده مشرف شدیم. بعد مسجد حضرت حجت رفتیم سر چاه مادر صاحب الزمان آمدیم، عوام می‌گویند در ته چاه شیرینی افتاده از پستان نرجس خاتون و ماه شده، رسیدگی کردیم روشنائی سر چاه به ته چاه افتاده مثل ماه می‌ماند، سرچاه را که بگیرند، ماه دیده نمی‌شود، محتمل است این چاه خانه امام حسن عسگری باشد، ولی دیگر چیزها دروغ است.

از آنجا به خانه میرزا^۱ رفتیم، جمعیت زیادی آمده بودند عیدی و میرزا خیلی دیر بیرون آمد، دیدیم بیرون آمد و چندان شکسته نیست، میرزا را ملاقات نمودیم، ولی به صحبت نرسید، از آنجا منزل آمدیم اشکنه درست نمودیم با ماست و پلو صرف شد.

بعد از آن به لب شط رفتیم آب شط زیاد شده بود، آن طرف شط امیر انیزه افتاده بودند و با هم دو امیر دعوا می‌کردند با تفنگ، قدری تماشا کردیم و از آنجا به عمارات متوکل و منار او رفتیم عمارت او خیلی و دیوار یک دست اندرونی باقی است و قطر دیوار معلوم است هفت زرع است، و منار پیچ پیچ دارد که تخمیناً از هر پیچی به پیچ دیگر پنجاه زرع می‌شود و سر منارش اتافی است که دیوار آن یعنی سقف آن خراب شده و همه عمارت‌ها و میل از گچ و آجر فقط است و میل از شش فرسنگی [۱۰۳] به سامره پیدا است و از آنجا به منزل آمدیم، هندوانه گرفتیم با لیمو صرف شد و چای خوردیم مکاری سامره آمد که فردا باید برویم به هزار مرافعه قرار گذاشتیم که مخارج مال‌های او را یک شبه بدهیم لنگ نماید.

باری، وضو گرفته حرم مشرف شدم نماز ظهر و عصر را نمودم و زیارت کردم بعد در صحن قدری گردیدم صحن خیلی خرابی دارد و گلدسته که شاه ساخته یکی از آن نیمه تمام است که تمام نشده، تا مغرب در صحن بودم، اذان گفتند، ولی اشهد ان امیر المومنین را نگفتند و تقیه می‌کنند دوباره حرم مشرف شدم، زیارت کردم و نماز جماعت با ملا فتحعلی که نایب میرزا است کردم حاجی میرزا لطف الله روضه خواند گوش دادم و از آنجا به منزل آمدم شام خرما پلو داشتیم صرف شد، مشغول روزنامه نویسی گردیدم، در اینجا نان حقه، دو قمری و هیزم حقه، یک قمری و تخم مرغ چهار عدد یک قمری و جو حقه، یک

۱. سید محمدحسن حسینی شیرازی (۱۲۳۰ در شیراز - ۱۳۱۲ در سامرا) مشهور به میرزای شیرازی و میرزای مجدد، مرجع تقلید شیعیان بود.

قمری و کاه جوانی، سه قمری است، گوشت حقه، ده قمری است چیز دیگر پیدا نمی‌شود و روغن در تمام عربستان گران است. هر که می‌آید باید روغن و نمک با خیک آب همراه بیاورد که خیلی صرفه است و نمک عربستان تلخ است و خیک آب هم از جمله واجبات است که باید باشد، قلیان ما بین راه شکست و در سامره قلیان پیدا نمی‌شد، آفتابه بزرگ راه لوله او را گرفتیم و میانه زدیم قلیان کردیم و می‌کشیم، کار راه افتاد و من زخم رانم که هر ساله عود می‌کند در بهار عود کرده، و درد می‌کند که به طرف راست می‌خوابم [۱۰۴] و طرف چپ نمی‌توانم بخوابم و سید تقی هم خوب شده ولی گاه گاهی پای عبدالحمید درد می‌کند.

روز سه شنبه هیجدهم ، سامره

یک ساعت به صبح مانده برخاسته، وضو گرفتم و چای آقا سید رضا درست کرده بود، صرف شد و قلیان آفتابه را کشیدیم و قدری صحبت پدران را نمودیم و یاد نمودیم بعد حرم مشرف شدیم، نماز صبح و زیارت را خواندیم، برف می‌آمد، ولی آب می‌شد، نمی‌ماند، در سردابه حضرت حجت رفتیم زیارت کرده نماز کردیم، امان از دست متولی‌ها که گدای سامره مشهور است، اگر چه حالا زوار را مثل قبل اذیت نمی‌کنند، ولی باز خیلی گدا دارد، بعد منزل آمدیم آتش روشن کرده، گرم شدیم و به جهت ناهار آبگوشت حضوراً درست نمودیم و میرزا مهدی خان می‌گوید اگر آتش رشته بود می‌خوردیم، خوب بود، حالا طهرانی‌ها آتش رشته می‌خورند و یاد ما نمی‌کنند، ولی ما از خیال آنها بیرون نمی‌رویم چه در زیارت و چه در مأكولات خودمان، باری من جواب گفتم، انشاء الله آتش پیش پای خودمان را در طهران خواهیم خورد، اگر چه آن قسمت را هم گمان ندارم داشته باشیم، انشاء الله فردا خیال حرکت را داریم، تا خدا چه خواهد، ناهار آبگوشت [۱۰۵] و ماست و خرما داشتیم پلو هم امروز پیدا نمی‌شد، صرف شد بعد از ناهار مکاری آمد که الآن باید برویم، ما را چاره منحصر شد به اینکه مخارج مال یک شبه او را بدهیم بماند، به هزار مرافعه قبول کرد، خودش رفت و دو مال ما را گذاشت بعد من قدری خوابیدم، بیدار شده چای خورده، وضو گرفتم، قلیان آفتابه را کشیدم به حرم مشرف گردیدم، حاجی میرزا لطف الله رفت، کسی که ماند ما و چند نفر الاغ سوار دیگر و حاجی سید جواد هم می‌ماند تا شب جمعه، بعد از زیارت و یاد همگی منزل آمدم قدری لیمو و کباب گنجشک خوردم و تجدید وضو نمودم به جهت نماز مغرب، حرم مشرف شدیم، زیارت نمودم نماز کردم و یاد همگی نمودم، از آنجا به سردابه رفتیم، بعد منزل آمدم شام چلو و شش انداز داشتیم صرف شد و روزنامه نوشتم و پول صاحب‌خانه را دادم و خوابیدم که صبح زود برویم جای همگی خالی است دلم به جهت وطن خیلی تنگ است که می‌خواهم گریه کنم، خجالت می‌کشم.

روز چهارشنبه نوزدهم ، دوجیل^۱

صبح برخاسته چای خورده تا اذان گفتند حرم مشرف شدیم، نماز کرده، زیارت نمودیم به منزل آمدیم بار کرده سوار شدیم سر آفتاب بود، آمدیم خان نجار که باید منزل نمائیم، منزل نکردیم کنار شط آمدیم رد شده منزل نکردیم، یک سر دوجیل آمدیم که فردا باید بیائیم، حضرات را که دیروز آمده بودند [۱۰۶] در

۱. اصل: دو جیر

دوجیل گرفتیم، همگی در تعجب شدند چون از سامره الی خان نجار شش فرسنگ است و از خان الی کنار شط یک فرسنگ است و از آنجا الی دوجیل سه فرسنگ است. ناهار نان و ماست و پلو و تخم مرغ پخته داشتیم، شام اشکنه درست کردیم چون یک ساعت از شب گذشته رسیدیم در کاروانسرا صرف شد و شام خورده خوابیدیم، ولی زخم پهلوی من نمی گذارد خوابم ببرد، چند شب است، به قول عوام حسنک بس که خوب بود آبله اش هم بیرون آمد، باری ساعت پنج خوابیدیم.

روز پنج شنبه بیستم، کاظمین

ده فرسنگ است صبح سوار شده یک ساعت به غروب مانده منزل رسیدیم. هوا خیلی سرد است، به شدتی که اهل کجاوه به صدا بیرون آمدند، باری در این ایام قلیان ما آفتابه قلیان بود و ناهارمان نان ورنیامده و تخم مرغ و پلو بود، از دوجیل الی خان شور پنج فرسنگ است و از خان الی کاظمین پنج فرسنگ است ولی راه کنار شط است و نهر بیرون آورده اند، به جهت حاصل درشکه نمی رود در سامره از این راه، در بین راه میرزا محسن مستوفی را دیدم به سامره می رفت، باری منزل آمدیم، چای خورده، نماز کردم به جهت مغرب حرم رفته زيارت کردم، دعای شب جمعه خواندم و همگی را دعا کردم به منزل آمدم مشغول روزنامه نویسی گردیدم، ولی خیلی خسته ام [۱۰۷] و شام هم خرما پلو داریم من با نارنج خوردم به جهت آنکه گلویم دو روز است درد می کند، باری ساعت پنج خوابیدم و کاغذی وزیر دول خارجه به میرزا مهدی خان نوشته بود، آدم نایب آورد، اسب میرزا مهدی خان زخم است و اسب جدید من هم که عبدالحمید چلاق کرده و خوب نمی شود، و مال هم به جهت طهران پیدا نمی شود، تافردا ببینیم چه باید کرد و پای کربلائی اسماعیل بهتر است، هنوز خوب نشده.

روز جمعه بیست و یکم، کاظمین

صبح حمام رفته، سر و کیسه کردیم، شربت نارنج صرف شد، بیرون آمده منزل آمدم، ناهار آبگوشت و ماست و پلو صرف شد به بغداد رفتیم، قدری خرید کرده در مغازه انگریز تا قریب به غروب مراجعت نمودیم، نماز ما قضا شد، منزل آمدیم گفتند میرزا محمود خان آمده بود و ما نبودیم، چای صرف شد حرم مشرف شدم، زیارت کرده نماز کردم، به منزل آمدم شام سبزی پلو و ماهی داشتیم صرف شد و پول آقا محمد صادق هم گرفته شد. بعد از شام آقا سید تقی قدری زبان درازی کرد، من چند سیلی زدم. آقا سید رضا قدری اوقاتش تلخ شد و گفت والده گفته است که آقا سید تقی مهمان باید باشد تا برود و بیاید، من گفتم والده هرگز چنین فرمایشی نکرده تو مهمان، آقا سید تقی مهمان، کربلائی اسماعیل مهمان، والده فرموده باشند پس مرا به جهت خدمت شماها روانه نموده اند، خدمت از من هم بر نمی آید بعد خوابیدیم، ولی صدای سگها و سرگزمه نمی گذارد بخوابم.

روز شنبه بیست و دویم، کاظمین

صبح برخاسته وضو گرفته، نماز کردم، به حرم مشرف شدم بعد منزل آمدم. نایب آمد [۱۰۸] بعد رفت، ناهار کباب بازار داشتیم با ماست و پلو صرف شد، بغداد رفتیم قدری خرید کردیم، مغرب مراجعت کردیم حرم رفته زیارت کرده نماز کردم. به منزل آمدم قدری محاسبه نوشتیم، بعد شام قورمه سبزی و چلو داشتیم

با درویشی پریشان صرف شد، خوابیدم، به ملاحظه اینکه آقا سید رضا به جهت تنبیه کردن سید تقی از من مکدر نشود، یک تومان به صیغه انعام به آقا سید تقی دادم تا راضی شود از من بر سفر.

روز یکشنبه بیست و سیم، کاظمین

صبح برخاسته نماز کردم؛ حرم مشرف شدم از آنجا قهوه خانه رفتهم چای خورده منزل آمدم، نایب آمد دری صحبت داشتیم قرار شد عصری بازدید میرزا محمود خان برویم، وقت ناهار شیربرنج صرف شد با پلو. بعد من حرم مشرف شدم، نماز ظهر را کردم، زیارت نمودم منزل آمدم با میرزا مهدی خان و نایب به بغداد منزل میرزا محمود خان رفتیم، قدری صحبت داشتیم تا غروب مراجعت نمودیم، من حرم مشرف شدم نماز کرده زیارت نمودم به منزل آمدم کربلای اسماعیل مال تا کرمانشاهان به سه تومان و پنج هزار گرفته بود که پس فردا برویم و فردا ناهار هم مهمان میرزا محمود خان هستیم و حکمی هم قرار شد بگیرد میرزا محمود خان، شام هم قورمه سبزی و چلو داشتیم، صرف شد و من روزنامه نوشتم و خوابیدم، ساعت پنج.

روز دوشنبه بیست و چهارم، کاظمین

صبح برخاسته وضو گرفته حرم مشرف شدم، از آنجا منزل آمدم. نایب آمد چون قرار بود منزل میرزا محمود خان، بغداد برویم با نایب رفتیم آنجا، ناهار صرف شد، سه قاب [۱۰۹] ناهار داشت دو قاب پلو خلال داشت با مرغ و یک قاب چلو و شش بشقاب خورش آلو بخارا و مرغ داشت و شش بشقاب خورش رشتی با سه مرغ کباب و آش ماست و ماهی و بعضی حاضری‌های دیگر، جای همگی خالی بود، صرف شد. قدری صحبت داشتیم بعد میرزا محمود خان مستوفی نظام آذربایجان آمد یک فنجان چای خورده، مراجعت نمودیم به کاظمین مال گرفتیم تا کرمانشاهان یکی سه تومان و چهار هزار بیعانه دادیم که انشاء الله پس فردا برویم، چای با نایب خوردیم، وضو تجدید کرده حرم مشرف شدم، نماز کرده زیارت نمودم به منزل آمدم، ولی دمل پای من عود کرده که نمی‌توانم بخوابم و نه بنشینم خیلی اذیت می‌کند و نشست من هم چند دانه زده که خیلی مشکل است سواری نمایم، با خداست. روزنامه نوشتم، شام قورمه سبزی و چلو داشتیم صرف شد، جای همگی خالی است، همیشه یاد همگی می‌کنم و خیلی دل‌تنگ گردیدم از دوری همگی، خدا دیدار همه را به زودی نصیب نماید از این قرنطین‌ها ما را خلاص نماید و از دست ایل احمد وند و چلبی برهاند که دو سه روز قبل باز پنجاه بار تجار را برده‌اند با پنجاه قاطر.

روز سه شنبه بیست و پنجم، کاظمین

صبح برخاسته وضو گرفته حرم مشرف شدم، زیارت نموده نماز کردم به منزل آمدم نایب هم آمد در پی گمرک‌چی کاظمین فرستادیم که بیاید بارها را گمرک نماید آمد و از قرار صد تومان، دوازده تومان گمرک کرد، متاع رومی را و مهر نمود تا [۱۱۰] پنج ساعت به غروب مانده گرفتار بودیم. بعد ناهار آبگوشت و ماست و پلو صرف شد.

جنازه حاجب الدوله را آوردند، دیدیم روپوش تخت او ترمه بود با علم و بیرق آوردند وارد نمودند بعد من قهوه خانه رفتهم چای خورده، وضو گرفتم حرم مشرف شدم نماز کرده زیارت نمودم و به منزل آمدم. بعضی اسباب‌های خودمان را جمع نمودیم، و یک مفرش بستیم، نماز مغرب را منزل کردم گفتم میرزا محمود خان

به دیدن شما آمده، دو ساعت از شب گذشته از حرم، منزل ما آمد چون قرار بود فردا ما برویم بعد موقوف شد، مشارالیه آمد شام هم منزل ما خورد، سه دوری چلو و خورش آلو بخارا و کباب و افشره شربت نارنج و دوغ و ترشی بادمجان و ترشی به داشتیم با پلو و سبزی صرف شد، ظروف از خانه نایب آوردند با ترشی، تا ساعت شش هم نشست قدری صحبت از همه جا داشتیم بعد رفت جای دیگر که بخوابد، صبح زود برود، محمد حسن بیگ هم شب بود با درویش بی ایمان بعد او رفت و ما خوابیدیم، صبح برخاسته نمازمان قضا شده بود.

روز چهارشنبه بیست و ششم، کاظمین

صبح وضو گرفته حرم مشرف شدم، زیارت نموده نماز صبح قضا را کردم به منزل [۱۱۱] آمدم، قدری لیمو صرف شد بعد ناهار خوردم آبگوشت و ماست و پلو داشتیم، صرف شد و من مشغول روزنامه نویسی گردیدم و آقا سید رضا در پی مال می گردد که بلکه تا طهران کرایه نمائیم، اگر پیدا شود با خداست، بعد من خوابیدم دو ساعت به غروب مانده بیدار شدم، وضو گرفته حرم مشرف شدم نماز کرده زیارت نمودم به قهوه خانه رفتم، چای خورده به منزل آمدم.

ولی زخم پای من خیلی صدمه می زند که نمی توانم بخوابم و نه بنشینم، درد هم می کند و جراحت هم خیلی می آید، سر زمستان است خدا رحم کند اگر سیم بکشد سر سفر، باری با خداست، حافظ کسی دیگر است. مغرب حرم مشرف شدم نماز کرده زیارت نمودم منزل آمدم قلیان کشیدم و مشغول سیاحه نویسی شدم و قرار شد فردا برویم، مال تا کرمانشاهان گرفتیم تا طهران پیدا نشد بعد شام قورمه سبزی و چلو داشتیم با درویش بی ایمان صرف شد و خوابیدیم.

روز پنجشنبه بیست و هفتم، کاظمین

صبح برخاسته وضو گرفته حرم مشرف شدم نماز کرده زیارت نمودم منزل آمدم قدری لیمو صرف شد. دیشب از شدت درد پایم و زخم پایم خوابم نبرد و خیلی درد می کند بعد ناهار آبگوشت و ماست و پلو خوردیم بعد من خوابیدم تا چهار ساعت به غروب مانده بیدار شدم چای صرف شد.

مکاری پیدا کردیم تا طهران به مالی هفت تومان پنج هزار، مرافعه کرایه کردیم که فردا به بغداد برویم و پس فردا برویم، بعد نماز ظهر و عصر را کردم، نایب آمد [۱۱۲] قدری صحبت داشتیم تا مغرب او رفت، حرم مشرف شدم زیارت کرده نماز کردم دعای شب جمعه را کردم، بعد منزل آمدم مشغول روزنامه نویسی گردیدم تا ساعت سه، شام خورش آلو بخارا و چلو داشتیم، صرف شد با درویش بی ایمان، بعد خوابیدیم که انشاء الله صبح برویم و اگر درد پایم بگذارد بخوابم، اگر مثل دیشب باشد خیلی مشکل است بتوانم بخوابم.

روز جمعه بیست و هفتم، بغداد

صبح برخاسته، حرم مشرف شدم و زیارت کرده، نماز کردم و همگی را دعا کردم با هزار افسوس به منزل آمدم و اسبابها را بار نموده روانه بغداد شدیم، در کاروانسرای بیرون دروازه بغداد میرزا محمود خان فرستاده بود جا به جهت ما و حاجی سید جواد و میرزا محمود خان مستوفی نظام آذربایجان گرفته بود،

افتادیم در کاروانسرا، ناهار نان کماج^۱ و خامه تر و ماست و پلو صرف شد بعد نایب محمد حسن بیک منزل ما آمد از کاظمین، چای با مشارالیه صرف شد و احکام دولت روم را هم آوردند حاجی علقی فراش داد و انعام مشارالیه داده شد و رفت و نایب هم رفت خیلی به جهت طهران دلگیر هستیم تا شام در منزل بودم و آقا سید رضا دو قدیفه در بغداد رفت خرید و آورد. و شب درویش بی ایمان قدری خواند که حالت گریه رو داد مرا، باری بعد من مشغول روزنامه نویسی گردیدم تا شام، شام قورمه سیزی و چلو داشتیم، صرف شد جای همگی خالی بود ولی زخم [۱۱۳] پای من خیلی صدمه می‌زند و اسب‌های ما یکی شقاق شده و یکی لنگ است و یدک می‌کشیم و یکی زخم است و یکی خارش دارد. باری، خیلی کار ما مشکل است هم خودمان وهم مالمان به طهران برسد، ولی سفارش دولت عثمانی تاکنون به کسی نداده بجز به ما داده به توسط میرزا محمود خان داد و مشارالیه خیلی خوب آدمی است، واقعاً حالت مشارالیه خیلی شبیه به آقای میرزا عبدالوهاب خان است که گویا خود مشارالیه است، میرزا محمود خان هم شاگرد مدرسه بوده است از حالت خودش خیلی صحبت داشت در آن شب. باری، ساعت شش از شب گذشته خوابیدیم، ولی من از شدت درد چهار شب است که نمی‌توانم بخوابم، خدا رحم کند امشب را که بخوابم.

روز شنبه بیست و نه ، اردی‌خان

چون فرسخ این منازل عرض شده زمان رفتن دیگر مصدع نمی‌شود، صبح برخاسته سوار شدیم و از بغداد دو عسگر به ما دادند و حکم داریم که هر جا هر قدر عسگر بخواهیم به ما بدهند، شش ساعت به غروب مانده رسیدیم، قدری نان و تخم مرغ و پلو صرف شد، من حالم خوش نبود، یکی زخم‌های صدمه می‌زد، یکی نان ورنیامده مرا ناخوش کرد، خوابیدم، عصری بیدار شدم چای خورده دیدم سید تقی تب کرده و میرزا مهدی خان هم حال ندارد و سید رضا هم سرش درد می‌کرد. باری، به هزار مشقت قدری گردیدم بعد از نماز ظهر و عصر، و قرار شد شام هیچ‌کدام [۱۱۴] نخوریم و لوبیا پلو درست کرده‌اند و امروز به عسگر ها پول ناهار دادیم و کاه و جو مال آنها را هم دادیم ، شام هم می‌دهیم، از گردش مراجعت نمودم نماز مغرب را نمودم، به هزار مشقت مشغول روزنامه‌نویسی گردیدم، از کثرت زخم نمی‌توانم بنشینم و نه بخوابم. و همه صحبت اهل زوار ترس از چلبی و احمد وند است، خدا حفظ نماید و آنها همه جا روزنامه نگار دارند و من جمله چند نفر به اسم زوار شیخ عبدالقادر در همسایگی ما منزل کرده‌اند، اگر چه حافظ خداست، ولی همه متزلزل هستیم، باری نمی‌دانم چه کنم، خودمان ناخوش و مال‌هایمان یکی شل است که یدک می‌آوریم و اسب میرزا مهدی خان زخم است و اسب من شقاق کرده که می‌شلد، نه خودمان حالت قرار داریم و نه اسبمان برو است، اگر خدا نکرده دزد بیاید به جز تسلیم چاره نداریم، ولی همین قدر شاکرم که عیال همراه ندارم، مثل مستوفی نظام آذربایجان که خودش را باخته، باری این ها همه می‌گذرد، کل مقدر کائن، غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای.

۱. نانی را گویند که بر روی اخگر و زغال پزند. کماج . کوماج . طلحه . مملول . مُضباط . و آن نانی است که در خاکستر گرم پزند شتربانان

حضرات شام خوردند و ساعت چهار خوابیدیم، ولی درویش بی‌ایمان که دیشب منزل ما بود و ذکر گرفته بودیم امشب پیدا نیست و نیامده که ما را مشغول نماید یا جلو رفته و یا بغداد مانده، نمی‌دانم، ولی سید تقی خیلی ناخوش است، گویا مثل آمدن باشد، باید ما همیشه گرفتار او باشیم، کسی را نداریم که غصه ما را بخورد که درد [۱۱۵] خودم یک طرف، غصه سید تقی یک طرف که شکمش را نمی‌تواند نگه دارد و هر روز ناخوش است.

روز یکشنبه سلخ [ربیع الاول]، یعقوبیه

صبح برخاسته وضو گرفته نماز کردم سوار شدیم. در بین راه آدم میرزا محمود خان مستوفی نظام آذربایجان را دیدم، قدری صحبت داشت که میرزا محمود خان هیچ نوکر ندارد، مواجب بگیر یکی از سربازهای آذربایجان، بیست نفر همراه خودش آورده و نام آن شخص علی بود و قبل از این در ارومی^۲ نزد خان بابا خان ولد رضا قلی خان مستشار بود و قدری صحبت حرکات^۳ او را در ارومی داشت و حکایت ابوالقاسم بی‌ریش نصر الملک را می‌گفت، گوش دادم.

بعد به یعقوبیه آمدیم، ناهار لوبیا پلو و ماست و پلو داشتیم، صرف شد بعد محمد جعفر بیک نایب منزل ما آمد قدری لیمو گرفتیم خوردیم بعد چای صرف شد، نایب قدری پرتقال تعارف داد نماز ظهر و عصر نمودم تا مغرب نماز کردم و مشغول روزنامه نویسی گردیدم، ولی پایم خیلی زخم است که نمی‌توانم بخوابم و بنشینم، شام هم چلو و داریم، صرف شد و نایب یعقوبیه هم شام منزل ما بود بعد صرف شد و خوابیدیم ولی مرا خواب نمی‌برد از شدت درد.

روز دوشنبه قره ربیع الثانی، شهر وان

صبح برخاسته وضو گرفته نماز کردم سوار شدیم نایب دیشب منزل ما آمد و عسگر آورد که امروز همراه ما بیایند، نیامدند با زوار دیگر آمدیم، له الحمد سالما رسیدیم، هوا هم صبح قدری سرد بود، ولی آخرها خوب شد. در بین راه پرتقال با نان و پلو و تخم مرغ و ماست [۱۱۶] ناهار خوردیم در بین راه خدمت حضرات آقایان عرض کردم که بنه را کسی عقب نمی‌گذارد و خودش جلو برود، بنه پیش بیاندازید و شما از عقب بروید، آقا سید رضا گفت من که بنه ندارم، هر که بنه را دارد عقب بماند، هر چه می‌خواست گفت.

در این سفر من گیر افتادم، به آقا سید رضا که بی‌ادبی نمی‌شود کرد، و کربلائی اسماعیل هم مهمان است می‌گوید بی بی گفته من مهمان باشم، ناهار و شام بخورم و اسبم را حاضر نمایند سوار شوم و پیاده شوم و آقا سید تقی هم همیشه ناخوش است و گرفتار ناخوشی و ناخوش دار او هستم و اگر هم یک مرتبه جسارت بکنم آقا سید رضا حمایت می‌کند و می‌گوید بی بی گفته آقا سید تقی مهمان باشد، برود و برگردد حق کار کردن ندارد و عبدالحمید هم غلام است او هم مثل سایرین است و ابراهیم هم نوکر کربلائی

۱. اصل: قصه

۲. ارومیه. از میه. اورمیه. رضائیه.

۳. اصل: حرکات

اسماعیل است هر چه او بگوید می‌کند مثل اینکه ما و مالش از زیر قبل منقل، زمان آمدن عتبات درنتج کشید، جو و گاه و مخارج او را می‌دهیم که مادیان کربلائی اسماعیل را توجه نماید و او را سواره و پیاده نماید، ما مانده‌ایم و عطا، علاوه بر کار نکردن حضرات بد هم می‌گویند و چای دو هفته را می‌خورند و شام هم پلو و چلو می‌خورند، ناهار هم پلو بر سر سواری می‌خواهند [۱۱۷] خدمتشان آن و توقع حضرات این، خدا ما را این چند روزه حفظ نماید تا طهران برسیم و میرزا مهدی خان هم جاهل است، به هیچ کاری نمی‌رسد و تمام این غصه‌ها با من است.

باری، از این مطالب بگذریم در کاروانسرا منزل نمودیم، درویش بی‌ایمان که از بغداد پیش آمده بود در اینجا به منزل ما آمد و لنگ کرده بود تا ما رسیدیم باری شام هم و مرغ داشتیم، با چلو صرف شد و امروز عصر انار اینجا را به حد افراط من و میرزا مهدی خان خوردیم، سه جوجه خریدیم به هزار دینار به جهت امشب و فردا، اگر چه به قول حضرات آقایان آنها روزه‌اند و هیچ در این سفر نخورده‌اند، ولی به قول شاعر آسمان نان است و دریا اشکنه، آقایان ضعف^۱ قلیان می‌کنند.

مختصر، شهر وان را می‌گویند در اصل نهروان بود و الآن قبر مقداد و عمار در یک فرسنگی شهر وان است که نهروان بود و در جنگ حضرت امیر این دو نفر شهید شدند و از کثرت استعمال نهروان شهر وان شد، باری من روزنامه بعد از شام نوشتم و ساعت پنج خوابیدم، ولی ما تمام شده، پدر کرمانشاهان در این ایام می‌خوریم که بر پدرش لعنت و رحمت بر بلغور که هیچ نسبتی به اینها ندارد.

روز سه شنبه دویم، قزل رباط

صبح برخاسته وضو گرفته، نماز کرده سوار شدیم [۱۱۸] سوار با حکم داشتیم که هر چه بخواهیم به ما بدهند و قول خودشان بویوردی، چون دیدیم سوار به همراهی زوار می‌رود و اگر هم احمد وند یا چلبی بیاید اینها نخواهند ایستاد و ما را حفظ کرد، اول کسی که فرار کند آنها خواهند بود مخارج فوق العاده هم دارد سوار نخواستیم و از خدا به درجستیم، به تنها آمدیم و له الحمد سالم هم آمدیم، امید داریم که انشاء الله این سه منزل هم سلامت بگذریم، با خداست.

باری، قزل رباط ناهار تخم مرغ و پلو و نان و لیمو صرف شد، بعد من قدری خوابیدم، از شدت درد پایم که زخم است بیدار شدم، چای صرف شد تا مغرب نماز کردم با پای زخم که نمی‌توانم بنشینم و نه بخوابم، مشغول روزنامه نویسی شدم. در این منازل جو و گاه زمان مراجعت خیلی گران است، شام هم چیربیر تخم مرغ و مرغ داشتیم با چلو پدر سوخته، ولی خورش خوبی شده بود، جای همگی خالی بود، با درویش بی‌ایمان صرف شد و آقا سید رضا پنج روز در یک روز قهر است، نه ناهار می‌خورد و نه شام.

قزل رباط، در اصل دختری اینجا کاروانسرا ساخته بود و نام آن را مردم، قز رباط می‌گفتند؛ یعنی کاروانسرای دختر، از کثرت استعمال قزل رباط می‌گویند. منازل ما در کاروانسرا است با کثرت^۲ دود، خیلی

۱. اصل: زعف

۲. اصل: کسرت

تلخ می‌گذرد، ولی عشق وطن نمی‌گذارد بد بگذرد، اگر آقایان بگذارند.

باری درویش بی‌ایمان قدری مثنوی می‌خواند، گوش می‌دهیم و شام خوردیم، خوابیدیم، ولی من از شدت درد خوابم نمی‌برد [۱۱۹] و نمی‌توانم بنشینم، خیلی صدمه می‌زند، خدا رحم کند که در سرمای ایران سیم نکشد و مرا نیاندازد.

روز چهارشنبه سیم، خانقین

صبح برخاسته نماز کرده سوار شدیم، هوا ابر بود و زمین‌ها سبز و خرم، خیلی خوب و با صفا بود و چند نفر عسگر هم سر تپه‌ها بودند به جهت محافظت زوار، چهار ساعت به غروب مانده خانقین سالملاً لهو الحمد رسیدیم، ناهار ماست خیکی دود زده و پلو تازه صرف شد و شام هم چلو خورش ماست و مرغ داریم بعد چای خوردیم تا مغرب دنبه پیدا کردیم، روغن با گوگرد به جهت پایم درست کرده بستم و بعد مشغول نماز گردیدم، نماز کرده مشغول روزنامه‌نویسی شدم.

مستوفی نظام آذربایجان در همسایگی ما واقع است، همه‌اش را ترکی می‌گویند و من نمی‌فهمم؛ دلم خیلی تنگ است به جهت وطن، خدا بر فور روزی نماید، پل محمد علی میرزا که در وسط خانقین بود و حد و سد دولت ایران و روم بود خراب کردند، در زمان جنگ روم و روس، باری شام صرف شد و ساعت پنج و نیم خوابیدیم، ولی خوف منزل فردا و منزل پس فردا که دره خمپاره در منزل پس فردا است داریم، آن را هم خدا حفظ می‌فرماید، ما توکل کرده‌ایم و می‌رویم.

روز پنج‌شنبه چهارم، قصر شیرین

صبح برخاسته وضو گرفته نماز کردیم و سوار شدیم، تا برج رومی‌ها سوار و عسگری دیده نشد، ولی از آنجا که خاک خودمان بود سواری‌های شاهسون بغدادی و سرباز [۱۲۰] ملایری قریب ششصد، هفتصد نفر جمعشان بودند که با زوار بیایند و بگذرانند، له الحمد سالملاً آمدیم.

و ناهار بین راه نان و ماست خیکی و پلو تازه خوردیم، هوا خیلی گرم بود، مثل تابستان و زمین بهتر از زمین‌های قزل رباط سبز بود باری وارد شدیم نماز ظهر و عصر را کردم، چای خورده لب رودخانه رفتیم، قدری یاد شیرین و خسرو نمودم که چه شدند و کجا هستند، خیلی دلگیر به منزل آمدم، مشغول اعمال شب جمعه گردیدم بعد از فراق از آنها و نماز مغرب، مشغول روزنامه‌نویسی شدم، ولی همه چیز در اینجا گران است به جهت اردوی حشمت الدوله که در سر پل است، مثلاً جو سه من، هزار دینار گیر نمی‌آید و قس علی هذا.

باری، شام خورش ماست و چلو داشتیم، ولی ماست آن تازه بود خوب نشده بود خورش آن، زخم پای من روغن را که گذاشتم جراحتم کرد، ولی امشب قدری آسوده‌ترم از دیشب، ولی دست آقا سید رضا کوشک شده و خیلی آه و ناله و فریاد دارد، خدا حفظ کند، جای همگی خالی بود، شام خورده خوابیدیم و سوغاتی به جهت میرزا سید علی سر دست نداشتیم که بدهیم، فردا لابد یک شانه عود و یکی دیگر آبنوس با تسبیح یسر و خرما و مهر و تربت و بادبزنی درست نمودیم، فردا بدهیم سر راه، چون خیال داریم تا طاق برویم و آنها سر پل اند بدهیم و برویم.

روز جمعه پنجم، قصر شیرین

صبح برخاسته، اسبها را [۱۲۱] جمع نمودیم که سوار شویم شیپور بزنند، باران شدیدی گرفت، قدغن کرد عسگر خان سرتیپ که زوار نروند، من نزد او فرستادم که ما می رویم گفته بود که هشتاد سوار امروز خبر آوردند که در این راه دیده شده نمی گذارم شما بروید بعد دیدن ما آمد، لنگ کردیم. امروز را هر چه خواستیم به جهت ناهار پیدا نشد، لابد نان و ماست تازه خوردیم، عصری با میرزا مهدی خان و درویش پریشان و سید رضا به بیابان رفتیم خیلی باصفا و سبزه تازه خیلی خوب بود صفا کردیم، جای همگی خالی بود. واقعاً جایی به باصفایی قصر شیرین ندیده ام مثل نیشابور است قصر شیرین. از آنجا به بازدید عسگر خان رفتیم، مستوفی نظام آذربایجان هم آنجا بود، قدری صحبت داشتیم از آنجا به منزل آمدیم. در اینجا نه پلو و نه روغن و چیز دیگر پیدا نمی شود، لابد شام هم آش ماست درست کرده بودند و باز باران گرفته و خیلی شدید می بارد، خدا رحم کند که فردا آرام بگیرد و ما برویم. باری، مشغول روزنامه نویسی گردیدیم تا شام آش صرف شد و خوابیدیم، ولی منزل ما هم چکه می کند که نمی توانیم بخوابیم.

روز شنبه ششم، پاطاق

صبح برخاسته دیدم شیطانی شده ام، میرزا مهدی خان هم به درد من گرفتار شده بود باران هم می آمد به حمام رفتیم، حمام نه در داشت و نه سنگ فرش بود [۱۲۲] زمین حمام مثل کوجه گل بود باری رفتیم، بیرون آمده سوار شدیم، عسگر خان سرتیپ هم همراه ما سوار شد تا برج رومی، که مال حد سد او بود، آمد. حاجی سید جواد هم لنگ کرد به جهت گل بودن زمین ولی میرزا محمود خان مستوفی نظام آذربایجان آمد. گل بسیار بدی دارد، چند مرتبه بارهای ما افتاد ما همه گلی شدیم به هزار مشقت تا سر پل آمدیم بنه را به پاطاق فرستادیم.

خودمان، منزل میرزا سید علی رفتیم، قدری چای خورده صحبت داشتیم از راه و معطلی خودمان، دو کاغذ به وکیل الدوله نوشت در باب پول ما. شاهزاده مهدی قلی میرزا هم آنجا بود قدری صحبت داشت و گفت به من، از قراری که شنیده ام شما به هیچ چیز معتقد نیستید مگر به اشرفی، من فهمیدم گفته، گفته رضا قلی خان است که ضرب مرا گرفته و او یاد گرفته، سلام خدمت عمید الملک و رضا قلی خان رساند. خدا انصاف بدهد به قومها و رفقای این عبد ذلیل که کمتر ضرب بگیرند و مضمون بگویند، همگی را به خدا واگذار کردیم و حکم اشخاصی که خوب و بد به من می کنند با خداست، این عبد ذلیل که عجز دارم. باری، یک ساعت به غروب مانده من و میرزا مهدی خان و سید رضا [۱۲۳] سوار شده روانه پاطاق شدیم، یک ساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم، دیدیم مالهای ما هم تازه رسیده بود، دستمان به شام نمی رسید، اشکنه درست کردیم با نان ساجی خوردیم، خیلی گرسنه ام بودیم به جهت آنکه آقایان را فراموش شده بود، دیشب نان بگیرند امروز ناهار نداشتیم بخوریم، گرسنه بودیم تا شام، منحصر بود به سه فنجان چای که خوردیم. منزل میرزا سید علی، بعد از شام روزنامه نوشتیم و خوابیدم و زخم پای من بدتر است. نوکرها از شدت قرق و مضمون و مرافعه شکم آنها به عذاب آمده است، خدا مرا خلاص نماید از دست

تزویر و شکم آدم‌ها و زخم پایم، شب را تا صبح پایم درد کرد، للبابت زخم و فریاد کردم و خوابم نبرد، امان از غریبی، خیلی تأثیر کرده به من غریبی، دیشب تا صبح بیدار بودم، میرزا سید علی حکایت مستوفی الممالک شدن میرزا حسن پسر آقا و حکومت پسر حضرت ولیعهد به کرمان و حضرت ولیعهد به آذربایجان و وزیر مالیه آذربایجان نصیر الدوله و وزیر جنگ ناصرالملک شدن را با خواستن امیر نظام به طهران بیان نمودند و قهر کردن وزیر دفتر را گفت.

روز یکشنبه هفتم، کردند

صبح برخاسته به هزار مشقت نماز کردم و سوار شدیم و هوا البته سرد بود، اول برف بود، تمام کوه و زمین برف بود، بعضی جاها توی جاده برف سوراخ شده بود، گل و برف بود. با وجود برف و باد سرد بود. ولی مثل سرمای عربستان نیست زوار و میرزا محمود خان مستوفی نظام آذربایجان در میان طاق افتادند ولی ما آمدیم به کردند، غروب [۱۲۴] با هزار زحمت رسیدیم. ناهار چون نان ساجی بود من نخوردم، کماج از بغداد گرفته بودم با تخم مرغ پخته و پلو و خرمای اشترلی خوردم.

اما خیلی امروز مشقت، زحمت کشیدیم تا کرد، تخمینا قریب یک زرع برف آمده بود که نیم زرع باقی مانده بود، شام هم پلو و کشمش و قیمه هم داشتیم، صرف شد، پای من خیلی شدت کرد که نه سوار می‌توانستم بشوم و نه پیاده و نه خواب می‌رفتم و نه می‌توانستم بنشینم، الان که روزنامه می‌نویسم در روز دست و یک وری افتاده‌ام و می‌نویسم، آقا سید رضا قدری خشک تاوه درست کرده بسته‌ام آن روغن را که درست کرده بودم دیگر نگذاشتم، امید دارم که انشاء الله آرام بگیرد، امشب بخوابم.

میرزا مهدی خان از کثرت کسالت امروز خوابیده و همگی یک دردی مبتلا هستیم، آقا سید رضا انگشتش کوشک شده، درد می‌کند، من به درد زخم گرفتارم، میرزا مهدی خان پایش درد می‌کند آقا سید تقی ناخوشی قدیمی دارد، خدا انشاء الله عاقبت همگی را به خیر نماید، در این برف و باران و زمستان با ناخوشی همگی و هوای سرد و مال‌های نرو و لنگ و روغن و جو و کاه و همه چیز گران و بی پولی و بی پرستار، که جز خدا کسی را نداریم، توکلت علی الله. [۱۲۵] نان سه روزه را در کردند گرفتیم که قدری بهتر بود، ساجی نبود و ساعت چهار بعد از شام خوابیدم.

روز دوشنبه هشتم، هارون آباد

صبح برخاسته نماز کردیم. خواستیم بار نمائیم مکاری قبول نمی‌کرد و می‌خواست لنگ نماید قبول نکردم به هزار مرافعه بار کردیم زمین‌ها برف و یخ بود با هزار مشقت آمدیم تا سه فرسنگ برف و یخ تمام شد که دیگر نبود، ولی قدری گل بود ناهار نان و خرما صرف شد سواره.

یک فرسنگی هارون آباد، زخم پای من شدت کرد و قولنج من هم درد گرفت، مرگ را علانیه دیدم، قافله ما رفته بود، من عقب مانده بودم. باری بعد از یک ساعت ضعف^۱، حال آمدم، قدری ساکت گردید، طریقی شد که خودم را به قافله خودمان رسانیدم. در این بین آقا سید تقی گفت کیسه قند با کله‌های ما

۱. اصل : زعف

افتاده و گم شده مراجعت کردیم، الاغچی‌ها که از عقب ما می‌آمدند پیدا کرده بودند، قندها را خورده بودند، ولی کلبه‌ها را گرفتیم، با هزار مشقت خودم را به منزل رسانیدم.

خشک تاوه، دوباره آقا سید رضا درست نمود گذاشتم، بعد لیمو، من در خورجین ترکی خودم از قزل رباط گرفته بودم گذاشته بودم بیرون آوردم، قدری خودم خوردم و قدری به میرزا مهدی خان و آقا سید رضا دادم، نماز کرده جای خوردیم و به جهت شام گفتم شیرترید با شیریه چون قند نداریم درست نمایند با ماست درست کردند من نماز مغرب و عشاء را کردم، بعد مشغول روزنامه‌نویسی گردیدم، ولی قولنجم خیلی [۱۲۶] درد می‌کند با زخمم، خدا شفای عاجل کرامت نماید، ولی امروز مرده بودم، تفضل خدایی بود، خیلی مشکل است ما از این سفر جان به سلامت بیرون ببریم، باری آقا سید رضا قدری کمرم را مالید و شام خوردیم و خوابیدیم.

روز سه شنبه نهم، ماهیدشت

صبح برخاسته نماز نموده سوار شدیم. راه گاهی خشک و گاهی برف و گل بود، بعضی بیشتر جاها، برف و گل بود و یک ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم. در بین راه در سر کوند نعل شکن پیاده شدیم، در سر سنگ ناهار خوردیم، نان ساجی که مرکب است از گندم و جو و زره با ماست و خرما خوردیم، سوار شدیم، نماز کرده.

میرزا مهدی خان و آقا سید رضا بنای تعزیه خوانی را گذاشتند. تقلید تمام تعزیه خوان‌های طهران را بیرون آوردند، من هم گوش دادم تا به منزل رسیدیم و شام اشکنه و نان ساجی قبل را خوردیم، بعد از صرف چای، زخم پای من قدری بهتر است، باز خشک تاوه گذاشتم.

چهار منزل در راه کربلا است که نان ساجی دارد، باید شخص نان خشک همراه داشته باشد که در این منازل صرف نماید، هارون آباد و ماهیدشت و بی‌ستون و صحنه است، باقی جاها نان خوب دارد. قولنج من خیلی درد می‌کند و دل من هم للبابت این نان‌ها قدری درد می‌کند، انشاء الله امیدوارم خوب شود.

کاروانسرا امشب خیلی سرد است [۱۲۷] شام را امشب زود خورده، خوابیدیم که بلکه فردا زودتر برویم و ناهار را کرمانشاهان باشیم. اگر خدا بخواهد چند شبانه روز است که با میرزا مهدی خان و سایرین مرافعه داریم که من می‌گویم باید سواره‌ها و خودمان همراه بنه باشیم، بنه جلوی ما باشد و ما پشت سر، اگر بیافتد کمک نمایند بار کنند و اگر خدا نکرده دزدی بیاید همراه باشیم، قبول نمی‌کند و می‌گوید اسب‌ها از پا می‌افتند که همراه بنه آرام بیاید، جهنم که بنه را دزد می‌برد و یا می‌افتد، مختصر در این سفر گیر افتاده‌ام، خدا به زودی خلاصم نماید. گیر چند نفر تنبل و بیکاره و سفر ندیده افتاده‌ام، مثلاً کشیک^۱ را حضرات حرام می‌دانند و تاکنون نکشیده‌اند و هر منزلی یک چیزی جا می‌گذارند از تیره و میخ طویله و چیزهای دیگر، وقتی که حرف می‌زنم، می‌گویند قابل ندارد، ولی کار لنگ می‌ماند آن را نمی‌فهمند به جز لقاظ و کنایه چیز دیگر نمی‌گویند و نمی‌کنند، تفصیل آقایان را مفصلاً قبلاً نوشتیم، حالت مخلص معلوم می‌شود.

۱. کشیک کشیدن، نوبت داری کردن، پاسداری کردن، قراولی دادن، کشیک دادن

روز چهارشنبه دهم، کرمانشاهان

دیشب را از شدت سرما تا صبح خوابمان نبرد. دو ساعت به صبح مانده دست به بار نمودیم و راه افتادیم از سرما بین راه نماز صبح را کردیم. وقت ناهار به کرمانشاهان رسیدیم، طلسم زنگوله به قول آقا سیدرضا، ناهار نان و کباب و پلو و ماست خوردیم، من و میرزا مهدی خان حمام رفتیم، سر و چرک کردیم، هندوانه [۱۲۸] گرفته در حمام صرف شد. خیلی خوب بود، جای همگی خالی بود. بیرون آمده کاغذ میرزا سید علی را که به وکیل الدوله و حاجی محمد علی نوشته بود، دادیم عبدالحمید برد. وکیل الدوله گفته بود فردا به دیدن شما می‌آیم، ولی جای ما را کربلائی اسماعیل، که گرفته، تاریک و کوچک است به قول آقا سید رضا زندان موسی بن جعفر است و در فکر هستیم که اگر فردا مشارالیه بیاید چه کنیم. باری چای صرف شد و نماز مغرب و عشاء را کردم و مشغول روزنامه‌نویسی گردیدم و آقا سید رضا بخاری را روشن کرد و مشغول دوا درست کردن به جهت زخم پای من است. بعد شام خواسته صدری گرفته‌ایم و خورش قیمه. جای همگی خالی بود صرف شد و مشغول کاغذ نویسی طهران شدیم دو کاغذ نوشته خوابیدم.

روز پنج شنبه یازدهم، کرمانشاهان

صبح برخاسته وضو گرفته نماز کردم، بخاری را روشن کردم چای درست کردم خوردیم. آقا سید رضا به میدان رفت بلکه مالی پیدا نماید با اسب عبدالحمید که شل کرده عوض نمائیم. [۱۲۹] چند اسب آوردند. معامله نشد رفتند، تا ناهار عطا و عبدالحمید به هرزگی رفته بودند به جهت ناهار چیزی درست نکرده بودند. چون سر سفر است من حرفی نزد، میرزا مهدی خان هم که آدمش هست ماشاء الله جاهل است و لاقید، حرف نمی‌زند می‌خواهد مرا با همه بد نماید و خودش خوب باشد، از راه زرنگی من هم حرف نمی‌زنم. چه لزومی دارد خودم را بده نمایم و باعث بدگویی به جهت خودم بشوم، من هم به کر باشی، می‌اندازم، منتهی این است که کار بماند.

باری، ناهار اشکنه و ماست و پلو درست کرده خوردیم بعد نماز ظهر و عصر را کردم و اسباب‌های ما که خانه میرزا سید علی گذاشته بودیم و مشارالیه با حاجی محمد علی برادر وکیل الدوله داده بود فرستادیم آوردند، بعد وکیل الدوله به دیدن ما آمد شخص خوبی است چای با مشارالیه خوردیم مغرب رفت. نماز مغرب را کردم و اعمال شب جمعه را به جای آوردم. مکاری آمد و گفت که من یک روز حق لنگ را دارم فردا لنگ نمائید دیگر بین راه لنگ نمی‌کنم. چون روز جمعه هم بود لنگ کردم.

و فردا را لنگ کردیم بعد شام چلو صدری و خورش قیمه داشتیم، صرف شد من مشغول روزنامه‌نویسی گردیدم. زخم پای من هم بهتر است؛ اگرچه درد می‌کند، ولی از دیشب بهتر است که بعضی چیزها نوشتیم. کاغذ پست خانه را امروز فرستادیم قبول نکردند گفتند پس فردا بیاورید بدهید. [۱۳۰] انشاء الله، فردا بلکه بدهیم که پس فردا بیاورند.

ساعت پنج و نیم از شب گذشته و تنها نشستام همگی خوابیده‌اند خیال دوخت و دوز خودم را دارم که با آقا سیدرضا رفاقت در این کار نمایم، نوکری که به درد من بخورد که همراه ندارم، لابدم خودم به کار

خودم رسیدگی نمایم، ولایت غربت است خدا نکند کسی با این آدم‌های همراه ما سفر نماید که از زندگی خودش سیر می‌شود و ترک سفر را می‌کند به جز لقاظ و حرف مفت زدن و ناخوشی و پدر سوختگی و هرزه‌گی چیزی بلد نیستند. نه ملاحظه سفر زیارت را می‌کنند که هرزه‌گی لامحاله نکنند، مال اهالی بیچاره را مباح می‌دانند خوردنش را، خدا انصاف به این پدر سوخته‌ها بدهد، عیالشان معطل نان شب و خودشان مشغول هرزه‌گی.

روز جمعه دوازدهم، کرمانشاهان

صبح برخاسته، نماز کردم و مشغول سیاحه نوشتن گردیدم تا ناهار، آبگوشت و پلو و ماست خوردیم، مال‌ها را نعل بندی کردند مکاری از دست سنگینی بارها به فریاد آمد و گفت من این بارها را نمی‌برم و کرایه یک مال زیادی بارها را مطالبه کرد، آدم‌ها گفتند ما باری نداریم، بارهای آنها را میرزا مهدی خان از بار من سوا کرد، چهل من به قاپان بیرون آورد که قاپان کردیم، میرزا مهدی خان گفت، کرایه تا اینجا را من می‌دهم، ولی از اینجا به طهران را از خود آنها بگیرد و بار آنها را ببرد. از کثرت خدمت، [۱۳۱] نوکرها خجل هستند که بار آنها را ببرند و یک مال کرایه بدهند، سوای لحاف آنها و ممنون هم نباشند و بگویند ما چیزی نداریم.

باری، نماز ظهر و عصر را کردم به بازدید و کیل الدوله رفتیم؛ وضع مشارالیه فرنگی مآبی است. دو ساعت نشسته صحبت داشتیم، قهوه و قلیان و چای صرف شد، دو ساعت به غروب مانده منزل آمدیم، مجدداً به ملاحظه اینکه آقا سید رضا در آنجا چای نخورده بود، سماور خواسته دوباره چای خوردیم. من و میرزا مهدی خان قدری به بیابان رفتیم در توی سبزه گردش کردیم، غروب منزل آمدیم. نماز مغرب را کردم و مشغول سیاحه یومیه و روزنامه نویسی گردیدم تا شام، چلو و خورش آلو بخارا صرف شد و خوابیدیم که صبح زود برخاسته اسباب‌ها را جمع نمائیم که برویم، اسب میرزا مهدی خان زخم دارد و سواری نمی‌دهد، اسب من هم یکی لنگ است. باید فردا پیاده و سواره برویم و اسب میرزا مهدی خان را یدک ببریم که شاید دو سه منزل خوب بشود، اسب لنگ هم باید پیاده و سواره ببرند. مختصر، گیر افتاده‌ایم، این مال زخم‌ها و این آدم‌ها به پیاده‌گی افتاده‌ایم، خدا حفظ کند عاقبت ماها را و بخیر نماید.

روز شنبه سیزدهم، بیستون

دو ساعت به صبح مانده برخاستیم، آتش روشن کرده چای درست کرده صرف شد و بار کردیم. [۱۳۲] نیم ساعت به صبح مانده راه افتادیم، هوا صاف بود و سرد، قدری پیاده آمدم بعد نماز را کردم، چون اسب میرزا مهدی خان خیلی زخم داشت پیاده می‌آمد، من و مشارالیه با آقا سید رضا تا منزل پیاده و سواره آمدیم و اسب او را یدک آوردیم، اسب شل را گفتیم عبدالحمید سوار شود، این پنج، شش منزل را با سید تقی به ولایت برد، آن وقت سوار آبداری شود، هر روز که مال مکاری را سوار بود، پیاده و سواره می‌آمد. امروز که باید رحم نماید به اسب شل، نمد اسب را که هر روز بار می‌کرد، امروز به همان اسب زده بود و به هیچ وجه پیاده نشد، خیال او لجبازی با من است که این اسب به طهران نرسد و مال دیگر به جهت او بخرم که او را هم بکشد.

باری، این چند روزه از من می‌گذرد و هر نوع حضرات حرکت نمایند، بدی و نیکی هر دو در گذر است، باری منزل شش ساعت به غروب مانده رسیدیم، ناهار نان و تخم مرغ و پلو صرف شد، من و میرزا مهدی خان بعد از ناهار در آفتاب خوابیدیم تا دو ساعت به غروب مانده برخاسته، چای صرف شد، نماز کرده تا مغرب نماز کردیم، آقا سیدرضا مشغول زخم‌گیری اسب میرزا مهدی خان شد تا وقت شام، اشکنه خوردیم و من مشغول روزنامه‌نویسی گردیدم. [۱۳۳] کربلائی اسماعیل در این منزل تب کرده و افتاده، در سلامت بودن او، ابراهیم را ما خرج می‌دادیم که به امورات کربلائی اسماعیل رسیدگی نماید و از عهده بر نمی‌آید، در فکرم که در ناخوشی او چه کنیم، نه جلوی شکم او را می‌شود نگاه داشت و نه آدمی داریم که آدم باشد به او رسیدگی نماید و نه بنه سبکی دارد که بشود حرکتش داد.

آقا سیدرضا امروز عصر خوابیده بود، خواب دید که کسی منزل آمد و جامه آب خوری را دزدیده، از خواب پریده بود دختر صاحب خانه را چسبیده بود که جام را بده. بعد از دو ساعت مراجعه معلوم شد که مشارالیه خواب دیده بود و صدق نداشت، بیچاره دختر خلاص شد از دست مشارالیه.

کاروانسرای بیستون را شاه سلیمان ساخته و دو ده هم که در یک فرسنگی بیستون است وقف کرده که هر وقت خرابی به هم برساند از آن بابت خرج شود، موقوفه را در زمان عمادالدوله، دست عمادالدوله بود و خرج می‌کرد تا زمان حشمت‌السلطنه، مشارالیه به علمای کرمانشاهان واگذار نمود که مخارج نمایند، آنها می‌گیرند. حاصل [۱۳۴] دهات را و دیناری خرج نمی‌نمایند و کاروانسرا اگر به این طریق باشد ده سال دیگر خراب خواهد شد که اثری باقی نباشد و این به جهت دولت خوبی ندارد، اگر قرار می‌گذاشتند به جهت این موقوفه که مصارف کاروانسرا شود خیلی خوب بود و باعث دعاگوئی دولت می‌شد، و وقف نامه دهات و کاروانسرا در بیستون از سنگ کنده‌اند و در کاروانسرا هم از سنگ تراشیده و نصب نموده‌اند.

در این صفحات چند کوه سخت و باخیر است که بهتر از کوه البرز است، یکی کوه پرن که طاق بستان در اوست، یکی کوه گل زرد که حرسین پشت آن است و تمام کوه گل زرد است، یکی کوه مخملی که در دو فرسنگی کنگاور واقع است و یکی کوه امرو^۱ است که آب آن به کنگاور می‌آید و یکی کوه الوند است و یکی کوه بیستون، ولی کوه بیستون، کوه بی‌خبری است که نه آب دارد و نه علف، ولی کوه‌های دیگر هر یک به قدر دو مقابل کوه البرز آب دارد و زارعت می‌نمایند و علف این کوه‌ها هم خیلی است چون وقایع نگار بیکار باید فضولی هم گاه‌گاهی بنماید، لهذا^۲ عرض شد. [۱۳۵] امشب ساعت چهار بعد از فراغ از روزنامه خوابیدیم که صبح زود حرکت نمائیم.

روز یکشنبه چهاردهم، صحنه

سه ساعت به صبح مانده برخاسته، بخاری را آتش نمودیم. چای درست کرده صرف شد، بعد از چای، مشغول بار کردن گردیدند، نماز صبح را کردیم، سوار شدیم. پنج ساعت از دسته گذشته به صحنه رسیدیم

۱. به نام‌های امرو له و امروالله نیز گفته شده است.

۲. اصل: لحاظا

در منزل رعیتی منزل نمودیم، ناهار اشکنه و ماست صرف شد. بعد خوابیدیم، تا دو ساعت به غروب مانده برخاسته، چای صرف شد، نماز کرده بعد قدری جستجو در لباس خودمان نمودیم و قدری از طهران سخن راندیم تا مغرب، نماز کرده بخاری را روشن نمودیم و مشغول روزنامه‌نویسی گردیدم در پای بخاری، ولی امشب من و میرزا مهدی خان و آقا سیدرضا احوال نداریم، شام نخوردیم، ولی آدم‌ها که ناخوش بودند امروز نفری سه، چهار یک نان محض امتحان دادیم، خوردند و باز گفتن ما سیر نشدیم، خیلی اشخاص کم خوراک^۱ هستند، جای میرزا ابوالقاسم حکیم باشی خالی است که معالجه حضرات را نماید که از خوراک افتاده‌اند.

در این صحنه و کنگاور دزد زیاد دارد و باید شخص خیلی در این دو منزل توجه نماید، که بدتر از عربستان است و دزد صحنه مشهور آفاق است. از بی ستون الی صحنه وقت بارندگی گل بسیار دارد که یک منزل را [۱۳۶] سه منزل می‌کنند، با هزار مشقت می‌روند، ولی زمان مراجعت ماها خشک بود همه می‌گفتند این از تفضل الهی است. باری، بعد از روزنامه نوشتن خوابیدم و شام هیچ کدام نخوردیم و کربلائی اسماعیل امروز عیبی ندارد و سه، چهار یک نان خورد این یک نیز بیمار است و قس علی هذا سایرین را.

روز دوشنبه پانزدهم، کنگاور

چهار ساعت به صبح مانده بیدار شدیم بخاری را روشن کرده، چای درست کردیم، صرف شد بعد بار نمودیم قریب بگردنه بید سرخ نماز صبح را کردیم پنج ساعت از دسته گذشته به کنگاور رسیدیم. آقا محمود و اقوام صاری اصلا نپیش باز ما آمدند تا یک فرسنگی، آقا محمود وزیر است، بعد اصرار کردند که منزل خودشان ما را ببرند و مهمان نمایند به ملاحظه حرف‌های قبل که زده شده بود نرفتم و در کاروانسرا منزل نمودیم آنها هم آمدند. خیلی اصرار کردند که شب بروم، باز قبول نکردم از کثرت اوقات تلخی قرار عصر را دادم که بازدید بروم آنها رفتند، ولی مکدرانه.

ناهار نان و آقوز و شیره سفید و پلو صرف شد، خوابیدم، سه ساعت به غروب مانده آقا محمود آدم فرستاد رفته آنجا در اطاق زمستانی بخاری را روشن کرده بود و دو مجموعه شیرینی و یک مجموعه انار و شربت ابلیمو گذاشته بودند پا سماور نشستیم. قدری [۱۳۷] از آقا میرزا عبدالوهاب خان و رئیس، و صاری اصلا ن سخن راندیم بعد من ذکر سفر رفتن را و گفتگوی پشت سر خود را گفتم، آقا محمود قسم‌ها یاد نمود که دروغ است این سخن‌ها، تاکنون نشده است، ظاهراً مرد درستی است آقا محمود. بعد خانزاده آمد آنجا و گفت می‌خواستم منزل شما بیایم، گفتند اینجا آمده‌اید، آدمم اینجا، باری، او هم نشست چای خوردیم با شربت تا غروب بودیم.

من کاغذ به میرزا عبدالوهاب خان نوشتم و کاغذی هم در کرمانشاهان به جهت طهران نوشته بودیم به میرزا محمد رئیس پستخانه کنگاور دادیم که چهارشنبه بدهد ببرند، بعد منزل آمدیم نماز مغرب و عشا را کردیم و مشغول روزنامه‌نویسی گردیدیم تا شام، چلو و خورش ماست داشتیم صرف [شد] ولی آقا محمود و سایرین از من مکدر شدند که چرا شب آنجا نرفتم و منزل آنجا نکردیم.

۱. اصل : خراک

بعد از شام ساعت پنج خوابیدیم، زخم پای من باز امشب جزئی درد می‌کند، امیدوارم که انشاء الله خوب شود، از قراری که آقا محمود ذکر نمود رئیس و میرزا عبدالوهاب خان در شنبه قبل جوایای احوال من شده بودند و سفارش هم فرموده بودند، خدا انشاء الله در محبت، آنها را با بنده بدارد و عمر و عزت کرامت نماید. سه ساعت از شب گذشته، آدم حاجی ملاحسن و آقا محمود آمد و پیغام آورده که خواهش دارم صبح سر آفتاب سوار شوید که ما هم مشایعت نمائیم. هر چه عذر خواستیم، قبول نکردند. به ملاحظه اینکه مکدر نشوند، قبول کردم، آدم او رفت.

روز سه شنبه شانزدهم، پرسوج

دو ساعت و نیم به صبح مانده بیدار شدم، [۱۳۸] بخاری را روشن کرده چای درست کردیم، صرف شد بنه را بار کرده روانه نمودیم، خودمان ماندیم. نماز کرده تا سر آفتاب، حاجی ملاحسن و آقا محمود و هشت، نه سوار از اقوام میرزا عبدالوهاب خان و صاری اصلان سواره آمدند و تا سر قنات ده سرتیپ مشایعت کردند، تخمیناً نیم فرسنگ بود به هزار مرافعه عذر خواسته، حضرات را برگردانیدیم، می‌خواستند دو فرسنگ بیایند. باری، روز خیلی گرمی بود، گرمای زیاد خوردیم تا قریب به گردنه پرسوج که برف بود هوا خوب شد، ظهر به منزل رسیدیم، ناهار آب دوغ و آقوز و نان نازک تفرش صرف شد، جای همگی خالی بود، بعد از ناهار در آفتاب خوابیدیم، سه ساعت به غروب مانده بیدار گردیدیم، چای صرف شد، ولی صفرا احوال همگی ما را به هم زده بود، با هزار مشقت و دوندگی قدری ترشی آلبالو پیدا کردیم، خریدیم، قدری خوردیم، تا مغرب نماز کرده بخاری را روشن کردیم از طهران قدری سخن رانیدیم بعد عبدالحمید دو سار زده بود کباب کرده خوردیم و روزنامه نوشتیم [۱۳۹] بعد از روزنامه نویسی شام اشکنه و ترشی آلبالو خوردیم، اما عجب نانی دارد مثل ندارد و از خوبی تلافی همه نان‌ها شده است. بعد از شام ساعت چهار خوابیدیم که نصف شب راه بیافتیم که گرمای روز را نخوریم.

روز چهارشنبه هفدهم، ننج

پنج ساعت به صبح مانده از خواب برخاستیم بخاری را روشن کرده چای درست کرده صرف شد، دو ساعت به دسته مانده سوار شدیم آمدیم تا سر گردنه نزدیک به حمید آباد نماز صبح را کردیم، هوای خوبی بود مهتاب شب، نه سرد بود و نه گرم. باری، ناهار بین راه نان و تخم مرغ خوردیم، چهار ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم، سر من درد می‌کرد، میرزا مهدی خان میل کرده شیره بخورد، فرستادم آوردند، صرف شد بعد نماز کرده چای خوردیم بعد مشغول روزنامه‌نویسی گردیدیم.

بابت داشتن غریب گز^۱ در ننج، اوقات همگی ماها تلخ است، خدا حفظ نماید که امشب را سالم از این خراب شده بگذریم و سوغاتی به طهران نبریم ناخوشی راه، باری شام اشکنه درست کردند که بخوریم و بخواییم که امشب زودتر حرکت نمائیم، راه فردا هم خیلی سخت است؛ یعنی دور است، آقا سید رضا امروز

۱. حشره‌ای همانند کنه که خون انسان را می‌مکد و به آن ساس و سرخک نیز گفته می‌شود.

با من مرافعه داشت که چرا [۱۴۰] از پرسوز تا ننج را یک منزل کردیم باید دو منزل نمائید، من قبول نکردم، او و آدم‌ها همگی خسته شدند و قرقر می‌نمایند، باری شام خورده خوابیدیم.

روز پنج‌شنبه هیجدهم، دیز آباد

چهار ساعت به صبح مانده بیدار شده بخاری را روشن نمودیم چای درست کرده خوردیم، دو ساعت به صبح مانده حرکت نمودیم، چهار ساعت به غروب مانده منزل رسیدیم. در بین راه ناهار، نان و تخم خوردیم چیزی در این منزل پیدا نمی‌شود، نه شب و نه روز، والا دربار خودمان کوتاهی نمی‌کردیم و می‌خوردیم. نان در این راه هیچ نسبتی به کرمانشاهان ندارد، لا محاله انسان را ناخوش نمی‌کند، ولی آن ناخوش می‌کند، والا خرج روغن و غیره بیشتر از پلو می‌شود، باری محض اطلاع بود که حمل بر بعضی چیزها نشود تا کسی این راه نیاید نمی‌داند، ولی اشخاص که آمده‌اند، اطلاع دارند.

در بین راه به گله گوسفندی رسیدیم، بزغاله^۱ دردش بود زائید تماشا کردیم خیلی تماشا دارد از آنجا منزل آمدیم نماز کرده خوابیدیم قریب یک ساعت بعد بیدار شده، چای صرف شد. نماز کردیم، تا مغرب نماز کرده شام خواستیم، آبگوشت درست کرده بودند [۱۴۱] در این یک منزل بخت مساعدت کرد گوشت پیدا کرده بودند، باری شام خوردیم، میرزا مهدی خان خوابید یاد مخلص آمد که شب جمعه است مشغول اعمال شب جمعه خود گردیدیم به تنهائی، همگی خوابیده بودند. بعد از فراغ از اعمال مشغول روزنامه‌نویسی گردیدیم. خیلی یاد طهران را می‌نمائیم که از روضه‌های آقا سید محمد علی امشب که لیل جمعه است محروم ام در این ایام، له الحمد هوا خوب است، بلکه گرم است مثل هوای ماه آخر بهار است. اگر انشاء الله این چند روزه هم به همین طریق بگذرد خیلی خوش می‌گذرد انشاء الله، و آقا سید تقی خیال دارد از ساروق به ولایت برود ما هم مواجیش را دادیم که برود به آس جو شب عید پهلوی عیالش برسد به قول خود مشارالیه.

روز جمعه نوزدهم، ساروق

چهار ساعت به صبح مانده برخاستیم بخاری را روشن کرده، چای درست کرده صرف شد، بار نمودیم، دو ساعت به صبح مانده بار کرده راه افتادیم، راه قدری از گیر یا گل بود و هموار، فراهان برف بود. باری، ظهر به ساروق رسیدیم، ناهار شیره سفید و ماست و پلو صرف شد. در بین راه فریدون میرزا را دیدم به ملایر می‌رفت، سر کرده سوار منصور است، باری بعد از [۱۴۲] ناهار خوابیدیم، دو ساعت به غروب مانده برخاسته نماز کرده چای خوردیم بعد مشغول سیاحه نویسی گردیدیم تا مغرب. مواجب سید تقی را دادیم که فردا به ولایت برود. بعد نماز مغرب را کرده شام آبگوشت صرف شد و مشغول روزنامه نویسی گردیدیم. هوا باران می‌آید و گرفته، خیلی مشکل است با وجود گل آهنگران فردا بتوانیم برویم، گل آهنگران مشهور است. در این منزل شیره سفید خوب است قدری خریدم به جهت طهران با آقا سید رضا به شراکت، ساعت چهار خوابیدیم که اگر باران آرام بگیرد، زود حرکت نمائیم بلکه زمین یخ داشته باشد، از این چهار فرسنگ تا آهنگران بگذریم.

۱. اصل : بزقاله

روز شنبه بیستم، سیاه و شان

شش ساعت به صبح مانده برخاستیم، جو مال‌ها را گفتم دادند و زین نمودند بخاری را روشن نمودیم چای درست کرده صرف شد. باد شدیدی می‌آمد و باران هم کمی می‌آمد هر چه به مکاری اصرار کردیم در بار کردن کربلائی اسماعیل و مکاری انکار می‌کردند. با هزار مرافعه دو ساعت به صبح مانده حرکت نمودیم. چون شب ابر بود زمین یخ نکرده بود در گل افتادیم و باران خوردیم تا آهنگران بعد قدری ساکت شد، رد شدیم به نظم آباد رسیدیم که عیال میرزا سید احمد خودمان آنجا بود، نماز صبح را کردیم. بعد [۱۴۳] خواستم خود به دیدن عیال میرزا سید احمد بروم، به ملاحظه آنکه شاید نگاه بدارند ما را و یک منزل پس بیافتیم و به شب عید به طهران نرسیم، نرفتم و کربلائی اسماعیل را فرستادم احوال پرسى و کاغذ به جهت طهران بگیرد و خودمان رد شدیم.

به ده آقا رسیدیم، باران گرفت ما را، چون من قاپود نمدی داشتم سر کشیده بودم تر نشدم، ولی سایرین تر شدند، در آنجا قلیان کشیده تا کربلائی اسماعیل هم رسید، حرکت کردیم به جهت منزل، چهار ساعت و نیم به غروب مانده رسیدیم، برف و گل در یک فرسنگی این منزل بسیار بود، در کمال صعوبت آمدیم. ناهار شیره سفید که در ساروق ابطیاع شده بود با پلو در این منزل صرف شد، ولی من حال نداشتم، نخوردم. از قراری که اهل سیاوشان می‌گویند در اینجا برف زیاد است، مثلاً از اینجا تا تفرش چهار فرسنگ است می‌گویند دو روزه در کمال صعوبت آمد و شد می‌شود و حال آنکه در غیر برف صبح می‌آمدند و شب مراجعت می‌کردند.

هوا بعد از اینکه ما باران خوردیم صاف شد در منزل که رسیدیم، ولی خیلی سرد است، گوشت و در اینجاها پیدا نمی‌شود به جهت شام اشکنه درست کرده‌اند، چای خوردم نماز کرده مشغول روزنامه‌نویسی گردیدم، ولی میرزا مهدی خان از جهت خستگی خوابید، نماز مغرب را کردم شام خورده [۱۴۴] سیاحه نوشتیم، آقا سید تقی از ساروق مواجیش را گرفت و به ولایت رفت جایش بسیار خالی است که سر به سرش بگذاریم، ساعت چهار بعد از شام خوابیدم.

روز یکشنبه بیست و یکم، جهرود

شش ساعت به صبح مانده، برخاسته بخاری را روشن کرده چای درست کرده صرف شد. دو ساعت به صبح مانده مال‌های بنه را روانه کردیم و خودمان ماندیم نماز صبح را کردیم و راه افتادیم، چون شب صاف بود زمین‌ها یخ کرده بود، والا خیلی مشکل بود از برف و گل خلاص شویم تا جهرود برف بود از آنجا دیگر برف نبود.

شش ساعت به غروب مانده، به منزل رسیدیم. ناهار انگور و نان و پلو صرف شد بعد چای خورده دو کبک به جهت ما تعارف آوردند. امشب، فسنگان گفتم درست کردند بعد از چای خوابیدم، نیم ساعت به غروب مانده بیدار شدم، نماز کرده تا مغرب نماز کردم، آتش روشن نمودیم و مهدی میرزای مکاری را خواستیم و گفتیم یا فردا منزل را بشکنند به قم برود یا اینکه نوشته به ما بدهد بارها را به مشارالیه واگذاریم که طهران تحویل بدهد و خودمان فردا قم برویم، عبدالحمید و عطا نزد مشارالیه باشند. مکاری رفت

مشورت نماید بعد شام خواستیم که بخوریم تا مشارالیه بیاید، تکلیف معلوم شود، شام فسنجان و چلو داشتیم با کبک، جای همگی خالی بود، صرف شد، امشب خیلی سرد است، مکاری قبول کرد قم برود از اینجا، شام خورده خوابیدیم [۱۴۵] که نصف شب حرکت نمائیم.

روز دوشنبه بیست و دویم، قم

شش ساعت به صبح مانده، آقا سید رضا برخاست و رفت، جو مالها را داد و مکاری را خبر کرد جو بدهد، آمد آتش روشن کرده چای درست کرد، من برخاسته چای خورده هر چه فریاد کردم که بار نمائید کربلائی اسماعیل نمی گذاشت به جهت آنکه باد می آمد و سرد بود و میل منزل شکستن را نداشتند. در کربلا که بودیم، روزی یک مرتبه زیارت نمی رفت و مرافعه مراجعت را داشت. حالا میل به آمدن نداشت به هزار مرافعه یک ساعت و نیم به صبح مانده حرکت نمودیم.

قریب به تاج خاتون نماز صبح را کردیم، دو ساعت به ظهر مانده به سالیون رسیدیم، ناهار نان و پلو و گردو و پیاز خوردیم چیزدیگر پیدا نمی شد، بنه را روانه کردیم، من و میرزا مهدی خان و آقا سیدرضا اسبها را به دست خودمان بستیم و در بیابان روز زمین گندم کاشته بودند، جزئی سبز بود خوابیدیم، قریب یک ساعت بعد برخاسته حرکت نمودیم از مالهای بنه گذشتیم، دو ساعت به غروب مانده ما وارد قم شدیم نماز کرده چای خوردیم تا غروب مالها آمدند، شام تدارک دیدند، چلو و بعد حرم مشرف شدیم زیارت کرده یاد همگی نمودیم، مراجعت [۱۴۶] به منزل نمودیم مشغول روزنامه نویسی گردیدیم، آب رودخانه خیلی زیاد است به جهت بارندگی زیاد که شده بعد مفرشهای خودمان را علا حده کردیم در امشب و شام خورده در کمال خستگی خوابیدیم.

روز سه شنبه بیست و سییم، قم

صبح برخاسته نماز کرده به حمام رفتیم، حمام گرمی بود چرک نمودیم و در حمام انار گرفته صرف شد، بعد بیرون آمده حرم مشرف شدم از راه قبرستان، دیدم قبرستان بسته به صحن را که پی کنده اند و مردهها را چه تازه و چه کهنه بیرون آورده اند و توی چاله دیگر ریخته. پرسیدم چه خیال دارید بسازید، گفتند امین السلطان مدرسه می سازد و حاجی سید جواد به جهت اینکه نبش قبر حرام است و می کردند و کسی حرف مشارالیه را نمی شنید، قهر کرده به کربلا رفته، ولی مدرسه خوبی می شود. از قرار معلوم خیال امین السلطان این است که قم را هم تصرف نماید، مثل حضرت عبدالعظیم.

باری، بعد از زیارت به منزل آمدم، دیدم کربلائی اسماعیل رأی مکاری را زده که امروز بار ننماید و آقا سید رضا هم به حمام رفته، گفتم محض میل میرزا مهدی خان به آش آبغوره، آش آبغوره درست کردند با نان و پلو، بعد از آمدن آقا سیدرضا صرف شد و شام هم به جهت امشب گفتم درست کردن اگر بتوانیم مکاری را به پل ببریم. در دیوار دیدم این شعر [۱۴۷] نوشته بود با حالت مخلص درست آمد ذکرش:

سفر اهل این جهان سقر است زین سبب صورت سفر، سقر است

و واقعاً درست است به جهت آنکه من در این سفر، مبلغ پانصد تومان خرج نمودم و الآن که در قم هستم، معطل صد دینار می‌باشم و خیلی بد هم گذشت و احدی هم راضی نیست و می‌گویند اگر کسی بپرسد، ما چیزی نخوردیم و به ما بد گذشته، میرزا مهدی خان به قدر من خرج کرده است شما تصور نمائید زمان آمدن در زیان.

به هر که گفتیم شام درست کنید خودتان بخورید، همگی گفتند ما بلد نیستیم و شام هم نمی‌خواهیم، آخر عطا درست کرد همگی گفتند یک من با دو من نان و خورش دیگر ما را کم است و این مخارج را به پنج نفر می‌دادیم و آه و ناله داشتند بعد گفتیم آشپزی که نکردید پس مال‌های ما را رسیدگی نمائید، آن را هم نکردند آخر خودمان رسیدگی می‌کردیم، ده روز یک مرتبه تیمار نمی‌شد، یعنی کسی نبود بکند همگی مهمان بودند و حرف مفت زن، گفتیم اینها را که نکردید پس کمک مکاری نمائید در بار کردن و بار گرفتن، گفتند ما مکاری نیستیم، همه اینها زحمتش با آقا سیدرضا بود آن هم ده روز قهر بود از بس که فریاد می‌کرد و بد می‌گفت و یک روز صلح، مختصر خیلی بد گذشت و مخصوص سفر کربلا بد به همه می‌گذرد و تجربه شده و نیست کسی [۱۴۸] که این سفر را برود با یک کروور پول و مقروض برنگردد با وجود پول خودم و طهران که دادم، باز پنجاه تومان قرض کردیم و دیناری ندارم و معطل صد دینار هستم و یک نفر هم از نوکرها راضی نیست، مخصوص کربلائی اسماعیل که واقعاً خیلی در این سفر خدمت نکرد و من خجل از او و ابراهیم ینگه او،^۱ هستم مهمان آمده و مراجعت نموده، مخارج خودش را با مالش دادیم، مال خودش را سوار نمی‌شود و از من مال سواری می‌خواهد، وضع ما این است باید از خجالت مادیان از زیر قبل منقل کشیدن، خودم بیرون بیایم.

باری، بعد از ناهار خوابیدیم، عصری بیدار شده چای خوردیم حرم مشرف شدیم نماز کرده بعد به قبرستان رفتیم قدری گردیدیم و قدری آمدیم مدرسه نشستیم تا مغرب، حرم رفتیم زیارت کرده نماز کرده با سید...^۲ السادات آقا به منزل آمدیم بارها را بسته و شام چلو و قورمه سبزی خوردیم، شش ساعت از شب گذشته بار کردیم و ان شاء الله به حوض خیال داریم برویم، ولی کربلائی اسماعیل میل به رفتن ما ندارد.

روز چهارشنبه بیست و چهارم، حوض سلطان

شش ساعت از شب گذشته که حرکت نمودیم قدری هوا ترشح دارد، بعد آرام گرفت خیلی تاریک بود دو ساعت به صبح مانده به قهوه خانه میرزا زین‌العابدین البرز رسیدیم، پیاده شده یک فنجان چای خورده قلیان را کشیده سوار شدیم. در بین راه گفتند مکاری تو بره و افسار [۱۴۹] مال‌ها را گم نموده، گفتیم باید از عهده برآید با جول اسب میرزا مهدی خان.

باری، صبح به پل رسیدیم آب پل خیلی زیاد شده بود. وضو گرفته نماز کردیم چای یک فنجان خورده

۱. کذا.

۲. یک کلمه ناخوانا.

سوار شدیم. به صدرآباد آمدیم آنجا هم یک فنجان چای خوردیم و راه افتادیم، در کویر^۱ حوض سلطان آهوی زیاد دارد، چند آهو از نزدیکی ما گذشت، چون مال من خسته بود تعاقب نکردم، والا ممکن بود زدن آنها. ظهر به حوض رسیدیم، ناهار نان و ماست و پلو و پیاز صرف شد. بعد از ناهار خوابیدیم تا دو ساعت به غروب مانده برخاسته چای خورده و نماز کردم. زوار قافله زیاد است چه به قم رفتنی چه برگشتنی.

تا مغرب تهیه دیده، که شب را من و میرزا مهدی خان و آقا سید رضا و کربلائی اسماعیل برداریم به جهت طهران، عبدالحمید و عطا بمانند پس فردا بیایند، آبداری و قبل منقل باشد پس فردا بیایند، عطا مذکور داشت که زنجیر سر قلیان را گم کرده گفتم اینها را من قبول نخواهم کرد باید از عهده برآئید، شام هم گفتم اشکنه درست نمایند چون مالهای بنه دیر رسید ممکن نمی شد شام طبخ نمایند و ما هم زود خیال حرکت را داشتیم و جو مالها را گفتم نصف در اینجا بدهند و نصف دیگر را صبح کنار کوه بدهیم. بعد نماز مغرب را کرده مشغول روزنامه نویسی گردیدیم تا سه ساعت از شب گذشته شام صرف شد [۱۵۰] و مخارج یک شبه عطا و عبدالحمید را دادیم و گفتم بار نمایند که بنه را از ملک الموت دره بگذرانیم، آن وقت پیش بیافتم برویم طرف طهران.

انشاء الله، بی خبر وارد می شویم به جهت آنکه از آقایان خیلی خجالت دارم به جهت مشایعت خودم که مرا هم سن پسرشان حساب می نمایند و کسر شأن خودشان می دانستند که مشایعت نمایند، اینها همه از ماست که بر ماست، اگر این همه فروتنی نمی کردم آنها هم حد خودشان را می دانستند که چه نوع حرکت نمایند، انسانیت و معقولیت در این دوره خوبی ندارد و آدم را از میان می برد، از ما گذشت به قول عوام، بلال که اذان نگفت صبح نشد، آخر سائیرین هم سفر خواهند رفت و کار همدیگر به هم خواهد افتاد، انشاء الله تلافی خواهد شد، امشب هم هوا ابر است گویا بارندگی نماید، خدا حفظ نماید ما را، امشب هم که باران نخوریم. له الحمد، تاکنون نه باران خوردیم و نه برف، بلکه بیشتر ایام از کثرت گرما ناله داشتیم.

روز پنجشنبه بیست و پنج ربیع الثانی، طهران

سه ساعت از شب گذشته حرکت نمودیم به جهت نماز صبح، سر پل رودخانه شور رسیدیم نماز کرده، به کنار کوه آمدیم چای خورده، قدری کاه به مالها دادیم جو صبح را هم دادیم سوار شدیم ده حسین آباد وزیر دفتر آمدیم، یک فنجان چای خورده سوار شدیم، به قلیان فروشی قریب حضرت عبدالعظیم آمدیم. سه ساعت و نیم به غروب مانده قدری کاه به مالها دادیم [۱۵۱] و چند قلیان کشیدیم. هوا قدری بارندگی و به هم خوردگی داشت. تا غروب بودیم، بعد حرکت نمودیم مغرب وارد دروازه شدیم. یک ساعت از شب گذشته منزل رسیدیم بی خبر وارد شدیم، ولی کربلائی اسماعیل خیلی غرغرو^۲ است به جهت آنکه چرا مژده نبرده بود، خیلی باصفا است بی خبر وارد شدن سفری به جهت آنکه سفری و حضری هر دو آسوده می کند و روز بیست و ششم ربیع الثانی وارد خراب آباد طهران شدیم. [۱۵۲]

۱. اصل: کبیر

۲. اصل: قورقورو